



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

عليهم السلام

اهل بيت

از دين دفاع مي كنند

نقدی بر کتاب

اهل بيت (ع)

از خود دفاع مي کنند

علی اکبر صاحبی فرد - حبیب یوسفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهل بیت علیهم السلام از دین دفاع می کنند

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	اهل بیت علیهم السلام از دین دفاع می کنند
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۸	پیشگفتار
۳۳	فصل اول مطرح کردن حکایت عبدالله بن سبا به چه هدفی؟
۴۳	فصل دوم شیعیان واقعی پیروان اهل بیت علیهم السلام
۴۳	اشاره
۵۴	گریه بر مظلومیت شیعه
۵۵	خیانت در نقل حدیث
۶۱	(توهین به پیامبر
۷۵	(توهین به امیرالمؤمنین علی علیه السلام)
۷۵	اشاره
۷۵	اما حدیث اول (کارشناسی قضایی)
۷۵	اما اصل حدیث
۷۸	اما حدیث دوم (آموزش دشنام از منبر؟)
۸۰	اما حدیث سوم و چهارم (طناب انداختند! متهم کیست؟)
۸۴	الف: سکوت امام علیه السلام به خاطر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.
۸۵	ب: ابوبکر نیز جواب سؤال را این گونه می هد؛
۸۶	(با تیتیر فقط خنده رو!! پیرمرد حقه باز! چشمان خیره!)
۸۸	آیا این تعبیر خیانت نیست؟
۸۹	اما تیتیر سوم (چشمان خیره)
۹۰	(توهین به حضرت فاطمه- س-!)
۹۰	اشاره

- ۹۰ تیترا اول قهرمانی!
- ۹۱ تیترا دوم جر و بحث
- ۹۳ تیترا سوم: عدم رضایت!؟
- ۹۳ تیترا چهارم: شکایت!؟
- ۹۴ (توهین به امام حسین - ع)
- ۹۷ (توهین به ام کلثوم - س - !)
- ۹۷ تیترا چاره ای نبود؟
- ۹۷ هدف وسیله را توجیه می کند!!
- ۱۰۱ تیترا دستور محبت با کی؟
- ۱۰۳ (توهین به امام حسن مجتبی - ع - !)
- ۱۰۳ تیترا اول (بدون لباس!)
- ۱۰۵ تیترا دوم (خوارکنندگان مؤمنان)
- ۱۰۶ (توهین به امام صادق - ع - !)
- ۱۰۶ تیترا (سند رسوایی)
- ۱۰۸ (توهین ادامه دارد!)
- ۱۰۸ تیترا اول حضرت عباس (ع)
- ۱۰۸ تیترا دوم فرزندان حضرت عباس (ع)!
- ۱۰۸ تیترا سوم حضرت عقیل (ع)
- ۱۰۹ تیترا چهارم (امام زین العابدین - ع -)
- ۱۱۵ (توهین به امام رضا - ع - !)
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۲۰ (توهین به جعفر - ع - !)
- ۱۲۲ (قاتل اهل بیت کیست!؟)
- ۱۲۴ کدام توهین است؟
- ۱۲۵ توهین بر خلفاء در کتب اهل تسنن
- ۱۲۵ اشاره

- ۱۲۶ ----- آرزوی می کند علف باشد!! -----
- ۱۲۷ ----- آرزو می کنند ... و گوسفند باشند!! -----
- ۱۳۱ ----- فصل سوم ازدواج موقت -----
- ۱۳۱ ----- اشاره -----
- ۱۳۱ ----- اما بررسی روایات -----
- ۱۳۱ ----- روایت اول؛ شرط ایمان -----
- ۱۳۳ ----- احادیث ثواب ازدواج موقت (متعّه) -----
- ۱۳۸ ----- سن متعه -----
- ۱۴۱ ----- تحریم متعه -----
- ۱۴۸ ----- تمسک به یک روایت برای جلوه تناقض -----
- ۱۵۰ ----- مفاسد (ساختگی) صیغه -----
- ۱۵۳ ----- تأویل بی دلیل (یا با دلیل) دزد راه کیست؟ -----
- ۱۵۵ ----- رأی قرآن چیست؟ -----
- ۱۵۵ ----- اشاره -----
- ۱۵۵ ----- (۱) عفاف (خویشتنداری) -----
- ۱۵۶ ----- (۲) آیه ازدواج با کنیزان -----
- ۱۵۶ ----- (۳) راهکار سوم؛ -----
- ۱۶۰ ----- علت دیگر برای نهی از متعه -----
- ۱۶۱ ----- برخورد امام باقر علیه السلام (قضاوت با شما) -----
- ۱۶۲ ----- خلاصه: -----
- ۱۶۳ ----- بحث دیگر جاریه -----
- ۱۶۶ ----- مشروعیت لواط -----
- ۱۶۸ ----- نکته قابل توجه -----
- ۱۷۳ ----- فصل چهارم خمس یا کلید بانکها -----
- ۱۷۳ ----- اشاره -----
- ۱۷۶ ----- فتاوی فقهای شیعه درباره خمس -----

۱۸۰	اما فتوای شیخ مفید و شیخ طوسی
۱۸۲	ولایت خمس با کیست؟
۱۸۶	علت تولد خمس
۱۸۷	اسباب انحراف
۱۸۸	تحریف و تصرف در سخنان امام خمینی ره
۱۹۳	فصل پنجم بازی با کتابهای آسمانی
۱۹۳	اشاره
۲۱۰	بحث تحریف قرآن
۲۱۷	فصل ششم اهل سنت از دیدگاه تشیع
۲۱۷	اشاره
۲۲۸	یک کج فهمی و یک تهمت
۲۳۰	دشمنی با صحابه (ارتداد)
۲۳۴	چهره روشن می شود
۲۳۹	توهین و تحریف
۲۴۲	آیا این نسبت خیانت نیست؟
۲۴۵	جمع بندی
۲۴۷	فصل هفتم نقش بیگانگان در انحراف تشیع؟ یا تسنن؟
۲۴۷	اشاره
۲۴۸	هشام بن حکم
۲۵۰	سه نکته
۲۵۳	شکل خداوند (العیاذ بالله)
۲۵۶	مؤمن طاق یا شیطان طاق؟
۲۵۸	زراره بن اعین
۲۶۲	حفظ احادیث امام باقر علیه السلام از برکت زراره
۲۶۲	زراره از سابقان و مقربان است
۲۶۲	اهمیت محضر زراره

- ۲۶۲ امین بر حلال و حرام الهی
- ۲۶۳ ابوبصیر مرادی
- ۲۶۶ دزدی فرهنگی!
- ۲۶۶ منزلت کافی
- ۲۶۹ تهذیب الاحکام
- ۲۷۰ مسؤول کیست؟
- ۲۷۴ وجود خارجی ندارد!!
- ۲۷۸ شاهکارهای حضرت صاحب الزمان
- ۲۸۷ چند مطلب در جمع بندی روایات
- ۲۸۷ مطلب اول: اصلاحات حضرت مهدی علیه السلام و برخورد با مخالفان و منحرفان و مفسدان
- ۲۹۱ مطلب دوم: اصلاح اماکن عبادی و اجرای احکام الهی
- ۲۹۶ مطلب سوم: نمونه ای از رفتارهای حضرت حجه علیه السلام در قرآن (حکم داود)
- ۳۰۰ سخن محیی الدین عربی درباره حضرت قائم علیه السلام
- ۳۰۵ فصل پایانی اهل سنت پیروان کدام سنت؟
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۶ (۱) برپایی نماز تراویح
- ۳۰۶ (۲) گفتن چهار تکبیر در نماز میت
- ۳۰۷ (۳) آوردن جمله «الصلوة خیر من النوم» در اذان صبح
- ۳۰۸ (۴) حذف جمله «حی علی خیرالعمل» از اذان
- ۳۰۸ (۵) سجده بر پشت نمازگزار!!
- ۳۰۸ اشاره
- ۳۰۹ اما ریشه تاریخی آن:
- ۳۰۹ (۶) آهسته گفتن بسم الله در نماز و یا حذف آن
- ۳۰۹ (۷) جلوگیری از گریستن بر مردگان
- ۳۱۰ (۸) برجسته ساختن قبور (به شکل کوهان شتر)
- ۳۱۱ (۹) انگشتر به دست چپ کردن

- ۳۱۱ ----- (۱۰) باز کردن عمامه و انداختن تحت الحنک از راست
- ۳۱۲ ----- (۱۱) تحریم متعه (ازدواج موقت)
- ۳۱۳ ----- ترس از شمشیر قائم
- ۳۱۵ ----- خاتمه:
- ۳۱۵ ----- سخنی با مترجم
- ۳۳۵ ----- چند نکته دیگر درباره مترجم
- ۳۴۶ ----- فهرست منابع
- ۳۷۶ ----- درباره مرکز

اهل بیت علیهم السلام از دین دفاع می کنند

مشخصات کتاب

سرشناسه : صاحبی فرد، علی اکبر، ۱۳۳۷ - ، شارح

عنوان و نام پدیدآور : اهل بیت علیهم السلام از دین دفاع می کنند: نقدی بر کتاب اهل بیت علیهم السلام از خود دفاع می کنند/ مولفان صاحبی، یوسفی

مشخصات نشر : قم: موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر(علیه السلام)، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ص ۳۳۶

شابک : ۱۲۰۰۰ریال

یادداشت : این کتاب شرحی بر الله ثم للتاریخ کشف الاسرار و تبرئه الائمه الاطهار تالیف حسین موسوی است

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۳۱] - ۳۳۶

عنوان دیگر : نقدی بر کتاب اهل بیت(ع) از خود دفاع می کنند

عنوان دیگر : الله ثم للتاریخ کشف الاسرار و تبرئه الائمه الاطهار. شرح

عنوان دیگر : اهل بیت(ع) از خود دفاع می کنند

موضوع : موسوی، حسین، مستعار. الله ثم للتاریخ کشف الاسرار و تبرئه الائمه الاطهار -- نقد و تفسیر

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : یوسفی، حبیب، ۱۳۲۵ -، توشیحگر

شناسه افزوده : موسوی، حسین، مستعار. الله ثم للتاریخ کشف الاسرار و تبرئه الائمه الاطهار. شرح

شناسه افزوده : موسسه تحقیقاتی ولی عصر(عج)

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/۴ م/ ۸۴ل ۸۰۴۲۲۶ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۵۴۰۳

ص: ۱

اشاره

پیشگفتار

قال الله تعالى: الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله (والصلوه و السلام على رسول الله و آله و من تبعهم باحسان)

تابستان ۸۱ در حرمین شریفین در مراسم عمره ی مفرده بین زائرین ایرانی به خصوص جوانان دانشجو، کتابی به زبان فارسی پخش می شد به نام «اهل بیت از خود دفاع می کند» توجه به عنوان این کتاب، هر ارادتمند به اهل بیت را در مرحله ی اول به این فکر می انداخت که چاپ و پخش این کتاب در حرمین شریفین خدمتی بزرگ به خاندان رسالت علیهم السلام و پیروان پاک باخته ی آنان است.

ولی وقتی انسان به محتوای کتاب حتی به فهرست آن توجه کند در می یابد که این کتاب نیز هجمه ای دیگر تحت عنوان دفاع از اهل بیت علیهم السلام؛ علیه اهل بیت علیهم السلام است. گرچه نویسنده و مترجم سعی بر القای این معنا دارند که ما از اهل بیت علیهم السلام دفاع می کنیم ولی روح آن بلکه تمام مطالب کتاب در طریقه ی دفاع از دشمنان خاندان پیامبر علیهم السلام و القای شبهه در میان مسلمانان به خصوص شیعیان جهان و بالاخص شیعیان و جوانان ایرانی است تا آنان را در اعتقاداتشان سست و نسبت به میراث پربراری که از طریق

بزرگان و آبا و اجداد به دستشان رسیده است بی تفاوت کنند و بتوانند از آب گل آلود و جو فاسد، و مشغول کردن مردم به خصوص جوانان به مسائل فرعی و غیرضروری به اهداف خود برسند و این چیزی جز خواسته ی دشمنان قسم خورده ی اسلام نیست.

گرچه مترجم و نویسنده سعی بر آن دارند که وانمود کنند که نویسنده یکی از بزرگان روحانیت شیعه و از شاگردان مراجع بزرگ تقلید و محقق در کتب شیعی و آشنا با قرآن و سنت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام و تاریخ اسلام و رشد یافته در حوزه ی کهن و پربار نجف اشرف است لکن اگر کسی اندکی با قرآن و سنت پیامبر و خاندان بزرگوارش علیهم السلام و تاریخ اسلام و شیوه رایج در حوزه های علمیه، آشنا باشد و نسبت به نویسنده بدبین نباشد و بخواهد با دید خوش بینانه به او و افکارش بنگرد، درباره ی او خواهد گفت:

اومردی ساختگی و پنداری است چون بدون بصیرت در تشخیص حق از باطل و عدم قدرت تمیز بین روایات ضعیف و قوی و ...

است بلکه از سیر دروس در حوزه های علمیه بی اطلاع است، چه رسد به این که یکی از مجتهدین حوزه نجف اشرف باشد، زیرا وی می نویسد: پس از مدتی تحصیل در حوزه احساس کردم که نصوص زیادی مرا به خود مشغول می کند و مسایل مختلفی مرا به حیرت و شگفت وا می دارد ... یکی از اساتید بزرگ حوزه ... به من خطاب کرد و فرمود: در حوزه چه می خوانی؟ گفتم: طبعاً "مذهب اهل بیت- / علیهم السلام- / در حالی

که کسانی که وارد حوزه می شوند سالیانی به فراگیری علوم مقدماتی نظیر ادبیات عرب، منطق، فلسفه، اصول فقه، معانی و بیان و ... می پردازد و هیچ یک از این علوم مذهب اهل بیت- /علیهم السلام- /محسوب نمی شود. آنچه بعد از این علوم در حوزه از مذهب تدریس می شود علم فقه است و در مرحله اول فقه ساده که تنها نقل فتوای فقیه است، آنگاه مثل شرح لمعه که اشاره به بعضی از دلایلها دارد خوانده می شود و در مرحله بعد بعضی از دلیلهای مفصل مورد توجه قرار می گیرد و مطالبی که نویسندگان ادعا می کنند در هیچ یک از کتابهای درسی حوزه نیست بلکه در کتابهای غیر درسی مثل رجال کشی و بحار الانوار و ... یافت می شود ولی نه به صورتی که نویسندگان آورده است زیرا آنچه وی ذکر کرده یا اصلاً "ساختگی است یا تحریف شده یا تمسک به روایتهای ضعیف یا اقوال غیر معروف است. همه می دانند کتابهای حدیث چون کافی گرچه در مقام استنباط مهم هستند ولی کتابهای درسی محسوب نمی شوند. آری در مدارس اهل سنت خواندن کتب حدیث متعارف است. همه این مطالب نشان می دهد او فردی نا آگاه از شیوه مرسوم در حوزه است و او داستان زندگی خیالی خود را بر اساس ذهنیاتش از درسهای مدارس اهل سنت ترسیم کرده است وی یاد آور می شود که از مرحوم کاشف الغطابه درجه اجتهاد نایل شده و آنرا برای خود امتیازی می داند. اگر قدری در کلمات او دقت کند او را فردی خواهد یافت از قبیل احمد کسروی که خود

نویسنده او را به عنوان مصلح مذهب، معرّفی می کند و وی را می ستاید(۱) و هر مطالعه کننده ای با اندک توجه در خواهد یافت که نویسنده نه تنها شیعه نیست بلکه یکی از سنّی های متعصب و طرفدار سرسخت خلیفه دوّم است که حتی عمر بن الخطاب را بر کسانی چون امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مقدّم می دارد و تصریح می کند که مرد شماره ی دو اسلام است.(۲) تبیین شیعه و سنّی اختلاف اندازد و نیز اگر کسی این کتاب را بررسی کند می فهمد که مقصود نویسنده از اهل بیت پیامبر، امامان شیعه علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام نیست بلکه همسران پیامبر است.(۳) واصلاً نویسنده اعتقادی به مهدی موعود ارواحناله الفداء ندارد و آن حضرت را به باد تمسخر می گیرد و معتقد است او وجود خارجی ندارد.(۴)

حال این سؤال برای خواننده مطرح است که کدام شیعه است که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب را فرد شماره دوی اسلام بداند و او را بر امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مقدّم بدارد و به وجود حضرت مهدی علیه السلام شک و شبهه ای داشته باشد؟! انسان وقتی موارد مذکور را در ضمن کلمات نویسنده مشاهده می کند آیاتی از قرآن در جلو رویش باز می شود و مصادیق روشنی از آیات را

۱- کتاب اهل بیت از خود دفاع می کند، ص ۳۶.

۲- همان، ص ۱۴۹.

۳- همان، ص ۱۴۸.

۴- همان، ص ۱۶۹.

می بیند، از جمله ... و من الناس من يعجبك قوله في الحيوه الدنيا و يشهد الله على ما في قلبه و هو الدالخصام و از مردم گروهی هستند که سخنانشان تو را در زندگی دنیا به شگفت می آورد و خدا را بر سخن خویش گواه می گیرد (قسم می خورد که راست می گویم) ولی او لجوج ترین دشمنان است. (۱) و نیز می فرماید: «و لو نشاء لاريناكهم فلعرفتهم بسيماهم و لتعرفتهم في لحن القول و الله يعلم اعمالهم» (۲)، «و اگر بخواهیم آنان (منافقان) را به چهره به شما می نمایانیم و شما در لابلای سخنان حتماً آنان را می شناسید و خداوند از رفتار آنان مطلع است.» (۳)

۱- سوره بقره، آیه ۲۰.

۲- سوره محمد، آیه ۳۰.

۳- ما در اینجا برای روشن شدن ماهیت نویسنده و اصلاح طلبانی نظیر احمد کسروی که مورد ستایش او قرار گرفته اشاره ای کوتاه درباره ی احمد کسروی داریم تا خوانندگان عزیز به نقش دشمنان قسم خورده ی اسلام برای نابودی اسلام و تشیع و روحانیت شیعه پی ببرند و چهره واقعی نویسنده ی این کتاب را نیز بهتر بشناسند. احمد کسروی از نویسندگان دوره ی رضاخان و عضو انجمن آسیایی همایونی لندن، بزرگترین فراماسون در خاورمیانه، بود وی در دیباچه ی کتاب «آذری و یا زبان باستان آذربایجان» ماجرای عضویت خود را در انجمن آسیایی همایونی لندن ذکر می کند و اعتراف می کند که واسطه ی عضویت وی «خانبهادر»، یعنی همان حاکم سیاسی انگلیسی ها در کربلا بوده است. کتاب کاروند کسروی، صفحات: ۳۱۹، ۵۴۴ و ۵۴۵. در دوران دیکتاتوری مطلقه ی رضاخانی که تمام فریادها در حلقوم خفه و تمام قلم ها شکسته می شود و هیچ کس اجازه ی کار فرهنگی و مذهبی ندارد و کشور در خفقان شدید بسر می برد دو خانه، اجازه ی فعالیت می یابند که یکی، خانه ی احمد کسروی و طرفدارانش بود و این در زمانی بود که روحانیت با استعمار مسلط و استبداد سرسپرده ی حاکم به ستیزی شدید برخاسته بود که نمونه ی آن مبارزه ی شهید مدرس در آن دوران است. کسروی با حمله به اسلام و مدافعان آن به انکار امور ضروری دین می پردازد و به عنوان یک مصلح به میدان می آید و می خواهد به مردم، دین را معرفی کند او در کتاب «ورجاوند بنیاد» خود، صفحه ی ۹۴ پس از اشاره به رنسانس علمی در غرب تیر می زند که: «باید جنبشی نیز در رشته ی دین پدید آید» و به انکار معجزات می پردازد و وحی را توجیه مادی می کند و وحی را چنان معنی می کند که با گفتار خود سازگار باشد. او در کتاب مذکور می نویسد: «فرهش وحی چیست و شما آن را به چه معنا می دانید؟ ... اگر آن است که فرشته از آسمان بیاید و پیام از خدا بیاورد و میانه خدا با کسی پرده برخیزد او هرچه خواست بپرسد و گاهی با خدا دیدار کند این به یکبار دروغست. فرهش وحی آن است که خدا کسی را به آمیغها حقایق دانا گرداند و برای تکان دادن به فهم ها و خردها و نبردیدن با نادانی ها و گمراهی ها برانگیزد»!!! او معاد جسمانی را بی بنیاد و پنداربافی می شمارد و اینکه سعادت واقعی در آن جهان تأمین می شود و زندگی دنیا نسبت به آخرت کم ارزش تر است و دنیا چون مزرعه ای برای آخرت است و ... را همان گمراهی های دنباله دار دیگری می داند و معتقد است این افکار زیان های بسیاری دارد!!! کتاب مذکور، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶. او همچنین اسلامی را که علما می گویند و در ذهن عموم مردم است و قرن ها برای حفظ آن تلاش شده و خونها برای حفظش ریخته شده است، اسلام واقعی نمی داند. کتاب مذکور، صفحات ۴، ۵ و ۸ بر گرفته از کتاب: شهید مطهری افشاگر توطئه ها- / به طور تلخیص. آری؛ کسروی از جمله کسانی بود که در ایران جشن کتابسوزان را داشت. خدمات متقابل

اسلام و ایران، ص ۳۲۳ در اینجا تذکر این نکته لازم است که احمد کسروی فردی بی قید بود و مخالفتش با تشیع به خاطر این که مظهر دین است بود نه به عنوان یک مذهب مطالب بالا مؤید این مطلب است. لذا هیچ گرایشی به اهل سنت یا سایر مذاهب اسلامی از وی مشاهده نشد. درباره ی آرای کسروی پیرامون معجزه و وحی و انکار شیعی و سنی و .. می توان به کتاب وی به نام در پیرامون اسلام صفحه های ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۸۲، ۸۳ مراجعه کرد. آری او طرفدار حزب توده وابسته به شوروی سابق بود و این حزب مخالف دین و طرفدار مارکسیسم بود. اما قتل فرزند مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به خاطر مسایل مالی بود نه مسایل سیاسی و مذهبی و فرزند آن مقتول خواسته از این واقعه به نفع افکار و اهداف خود بهره ببرد

آیا نویسنده می خواهد با انتساب تشیع (که ریشه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد) به عبدالله بن سبا که لا اقل یک شخصیت مشکوک است (جمعی او را خیالی و افسانه ای می دانند و جمعی واقعی)، تشیع را اصلاح کند؟ آیا اساس تشیع به مسئله متعه (ازدواج موقت) و خمس و مخالفت با اهل تسنن وابسته است، تا به وسیله ی آنچه نویسنده آورده است بنیان آن سست شود اساس

تشیع یک اصل عقلی و قرآنی است و آن این است که امکان ندارد ابوبکر و عمر را بتوان با پیامبر مقایسه کرد چطور ممکن است آن دو بفهمند وقتی می میرند مردم بعد از آنها نیاز به امام و رهبر و حاکم دارند و نمی شود مردم را بدون رهبر رها کند و لذا ابوبکر عمر را به جای خود معرفی کند و عمر بن خطاب شورای شش نفره را معرفی می کند! و برای رفع اختلاف در شورا شمشیر عبدالرحمن بن عوف را قاضی قرار دهد!! ولی العیاذ بالله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که عقل کل و برگزیده خداست بعد از حضور بیش از بیست و چند سال در میان مردم چیزی را که ابوبکر بعد از دو سال فهمید نفهمیده باشد و مردم را به حال خود رها کرده باشد، در حالی که چند ماه قبل از رحلتش حتی مردم را از وفات خود آگاه ساخته بود.

اساس تشیع بر این است که فهم پیامبر صلی الله علیه و آله با دیگران چون ابوبکر و عمر قابل مقایسه نیست و یقیناً آن حضرت از کنار این مسئله بی تفاوت نگذشته است و حتماً فردی که جامع ترین و بهترین افراد بعد از خود، بوده است به مردم معرفی کرده است و این ویژگی ها در کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام یافت نمی شود و آیات متعدد قرآنی از قبیل آیه بلاغ و اکمال دین و ولایت و تطهیر و اولوالامر و ... و روایات متواتری مثل حدیث غدیر خم و منزلت و سفینه و ابلاغ براءت از مشرکین هر کدام دلیل و تأیید بر همان حکم عقل است. پرداختن به مسایل فرعی و جزئی، آن هم با تمسک به روایات ضعیف و اقوال غیر مشهور و انتساب آن به همه ی مذهب و

توهین به بزرگان و ذکر معایب شیعه نماها به عنوان شیعیان واقعی اهل بیت علیهم السلام کمال ظلم به خاندان اهل بیت علیهم السلام است چرا که همین شیعیان بودند که نگذاشتند حق ضایع شود خونها در این راه دادند و به دنبال امامان پاکشان زندان ها رفتند و تبعیدها شدند و بالای دارها رفتند.

اگر سخنان نویسنده به همان نحوی که فهمیده و نوشته است درست باشد و خلفای طرفداران یک مذهب موجب شود انسان یک مذهب را رها کند و ... پس باید نویسنده از اصل اسلام دست برمی داشت، زیرا تمام آن چه درباره ی تشیع و بزرگان شیعه بیان داشته است در حدی به مراتب، افزون تر در سایر مذاهب اسلامی نیز وجود دارد.

اگر نیت و قصد نویسنده اصلاح بود چرا امروزه که تشیع به وسیله ی فقه اهل بیت علیهم السلام و برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی برق امید را در دلها تابانده است و کفر جهانی را نگران کرده و از بسیاری از مفاسد جلوگیری نموده و به حمایت جدی از مردم مظلوم فلسطین و افغانستان پرداخته و عزت و اقتدار اسلام را به جهانیان نشان داده، سخنی به میان نیاورده است و فقط تکیه بر مسایل اختلافی در مذاهب اسلامی چون ازدواج موقت و خمس نموده است آیا نویسنده با تحریم ازدواج موقت تمام مفاسد جنسی را رفع نموده و آیا با تحریم خمس و وجوهات شرعی که کمکی به مستمندان و اداره حوزه های علمیه تشیع است تمام

مسائل اقتصادی اسلام را مرتفع ساخته؟ و آیا با متهم ساختن مراجع دینی و بزرگان اسلام که همواره دارای زندگی بسیار ساده و از تجملات به دور بوده اند کاری جز عقده گشایی علیه بزرگان دین انجام داده است؟!

به فرض یک یا دو نفر از وجوهات به طریق غیر صحیح زندگی کنند آیا این دلیل بر تخریب و اهانت به همه ی بزرگان ساده زیست و انکار اصل وجوب خمس می شود؟! آیا این عمل، انکار صراحت قرآن نیست که وجوب خمس را بیان می کند؟(۱) آیا این است شیوه ی شخصی که مدعی است که در حوزه ی نجف پرورش یافته است؟! آیا ادعاهای بزرگ وی درباره شخصیت خویش می تواند واقعیت داشته باشد؟!

و آیا حرفهای او برای هدایت است یا گمراه کردن مردم و آیا این حرکت در راستای اهداف اسلامی است یا اهداف دشمنان اسلام؟

به هر حال کسانی که ادعا می کنند سنی شده اند معمولاً انسانهایی پنداری و ساختگی هستند ولی آنان که مذهب اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته و مستبصر شده اند شخصیت‌هایی واقعی و از محققان و حقجویان اهل سنت هستند. ما برای تحقیق خوانندگان گرامی در این زمینه اسامی تعدادی از گروه کثیری از اهل تسنن که محققانه مذهب شیعه (مذهب اهل بیت علیهم السلام) را پذیرفته و کتابهایی در این

زمینه تألیف نموده اند را ذکر می کنیم:

۱- / شیخ محمد مرعی انطاکی حلبی (برای چه مذهب شیعه، مذهب اهل بیت علیهم السلام را برگزیدم؟)

۲- / شیخ محمد امین انطاکی حلبی (در راهم به سوی تشیع).

۳- / دکتر سید محمد تیجانی سماوی از تونس (آنگاه هدایت شدم).

۴- / مروان خلیفات از اردن (و سوار بر کشتی شدم).

۵- / احمد حسین یعقوب از اردن (برخورد با رسول و آل او و ...)

۶- / شیخ معتصم احمد از اردن (حرکتیم به مذهب اهل بیت علیهم السلام)

۷- / صائب عبدالحمید از عراق (روش در رشد مذهب).

۸- / صاح وردانی نویسنده ی مصری (کوچ من از تسنن به تشیع).

۹- / سید حسین رجا از سوریه (دفاع از وحی شریعت ضمن دایره سنی و شیعی).

۱۰ / خانم لیماء حماده از سوریه (اخیراً روح نورانی شد).

۱۱- / دکتر اسعد. حید قاسم از فلسطین (حقیقت شیعه ۱۲ امامی).

۱۲- / محمد علی متوکل از سودان (با تواضع وارد تشیع شدم).

۱۳- / دکتر سعید ایوب از مصر (حق آمد).

ما به کمک خداوند منان تمام مباحثی را که در کتاب مذکور آمده است مورد نقد قرار می دهیم و قضاوت را به خوانندگان گرامی واگذار می کنیم.

شیوه ی ما در برخورد مطالب کتاب بر اساس دستور امیرالمؤمنین

علیه السلام است آن حضرت به حجر بن عدی و عمرو بن حمق فرمود: «من ناخوشایند دارم که شما توهینگر و ناسزاگو باشید (در نتیجه) بدگویید و (از دیگران) براءت بجوئید ولی اگر رفتار بد آنان را ذکر کنید و بگویید: روش آنان چنین و چنان است و کارهای آنان چنین و چنان است، در گفتار بهتر و در پوزش خواهی بلیغ تر است و به جای لعن بر آنان و ابراز انزجار از ایشان بگویید: خدایا خون آنان و ما را حفظ کن و بین آنان و ما اصلاح فرما و آنان را از گمراهی هدایت فرما تا آنان که حق را نمی شناسند، بشناسند و آنان که در ستم و دشمنی فرو رفته اند نجات یابند. (اگر شما چنین کردید و با آنان این گونه رفتار کردید) برای من و شما بهتر است. آن دو نفر گفتند: پندت را پذیرفتیم و به ادب و روش شما رفتار می کنیم. (۱) ما هم می گوئیم یا امیرالمؤمنین پند را پذیرفتیم و به ادب و روش شما رفتار می کنیم. سخنی با مترجم درباره ی مقدمه کتابش داریم که در خاتمه کتاب خواهد آمد انشاءالله.

این کتاب دارای هشت فصل است که هفت فصل اول آن مانند فصول کتاب مورد نقد و تقریباً با همان عناوین است و به نقد و بررسی مطالب آنها پرداخته شده است و فصل پایانی به بخشی از سنت های رایج در میان اهل سنت که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیست اختصاص یافته است و سعی شده حتی المقدور به منابع اصلی

ارجاع داده شود تا مباحث زیاد خسته کننده نباشد ضمناً قضاوت را به خوانندگان واگذار نمودیم و کتاب را به «اهل بیت علیهم السلام از دین دفاع می کنند» نامیدیم تا برسانیم که آنان حامی دین هستند به تعبیر قرآن لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة خداوند متعال این قلیل را به عنوان پاداش اجر رسالت قبول فرماید و به امضای حضرت صاحب الامر- ارواحنا فداء- برساند. انشاءالله

فصل اول مطرح کردن حکایت عبدالله بن سبا به چه هدفی؟

نویسنده با بررسی چند کتاب به شخصیتی مطرود از دیدگاه بزرگان شیعه اشاره می کند و این شخص یا به طور کل افسانه ای و غیرواقعی و ساخته و پرداخته فردی دروغ پرداز به نام سیف بن عمر تصیمی کوفی است؛ کما اینکه بسیاری از بزرگان شیعه چون مرحوم کاشف العطاء و محمد جواد مغنیه و مرحوم آیهاله خوبی ره به این باور هستند و علامه مرتضی عسگری در این رابطه دو اثر نفیس دارد یکی درباره ی خود عبدالله بن سبا و دیگری درباره ۱۵۰ صحابه ساختگی که در ضمن آن به شرح حال او می پردازد و ادله متقنی را در این راستا ذکر می کند. گروهی از پژوهشگران اهل تسنن نیز ابن سبا را یک موجود افسانه ای میدانند که برای تخریب اسلام درست شده است، نظیر دکتر طه حسین در کتاب (الفتنه الکبری ۲ / ۹۸) و دکتر عبدالعزیز الهلالی در (عبدالله بن سبا: درسه للروایات التاریخیه ... ص ۷۱) و نویسنده مصری احمد عباس صالح در الیمین والیسار فی الاسلام ص ۹۵).

و یا او یک شخصیت فاسد و مطرود و سوخته شده به دست امیر مؤمنان علیه السلام و لعنت شده بر زبان امامان علیهم السلام است که در نظر شیعیان هیچ جایگاه مثبتی ندارد همان طور که خود نویسنده نیز بعضی از روایات را در این باره متذکر شده است حال چه سبب شده که روی این شخصیت ساختگی یا واقعی مطرود، این قدر

سرمایه گذاری می شود؟ به نظر می رسد سرّ این که نویسنده روی این چنین فردی تأکید دارد و فصلی را به آن اختصاص داده است می خواهند اساس تشیع را به او نسبت دهد در حالی که اساس تشیع همان طور که در مقدمه اشاره شد بر یک اصل عقلی است و تاریخ تشیع به دوران بعد از عبدالله بن سبا بر نمی گردد و افکار و مواضع تشیع برگرفته از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و شکل گرفته در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله است و بود و نبود چنین شخصی تأثیری در اعتقادات محکم شیعه نمی تواند داشته باشد.

در کتابهای تاریخی اهل سنت نظیر ابن عساکر و طبری و ابن ابی بکر و ذهبی داستانهایی در نقش عبدالله بن سبا در فتنه ها و طرفداری او از علی علیه السلام و نفوذ در سپاه آن حضرت آمده است که این تاریخ نگاران، تمام مطالب خود را از سیف بن عمر گرفته اند و همه شرح حال نویسان، او را دروغگو و زندیق و بی دین معرفی کرده اند وی که فردی خیال پرداز و دروغگو است داستانهای عبدالله بن سبا را در تاریخ آورده و دیگران آن را نقل کرده اند و ظاهراً نویسنده نیز از این دروغها که مطابق با خواسته هایش بوده لذت برده و به گمان خویش خواسته است تا بنیان تشیع را متزلزل کند. (۱) ولی او گویا نخواسته به مسایل واقعی اعتراف کند از جمله اینکه؛

۱- جهت اطلاع از وضعیت سیف بن عمر و نقش او در ساختن داستانهای عبدالله بن سبا، جلد ۱ و به کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام ۲/ ۲۷۱ تا ۲۷۸ مراجعه فرمایید

(۱) در خود روایاتی که ذکر کرده است تعارض دیده می شود و در نتیجه، اعتباری ندارد؛ مثلاً، در شماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۷ و ۸ او را معتقد به خدابودن علی علیه السلام معرفی می کند و در همان شماره ۳ خود را پیامبر معرفی می کند و در شماره ۴ و ۵ علی علیه السلام را امامی می داند که امامتش از ناحیه خداست.

(۲) سند بعضی از روایات مانند روایت اول ضعیف است زیرا در سندش محمد بن عثمان و عبدالله بن سنان هستند که توثیق نشده‌اند در نتیجه روایت بی اعتبار است (۳) آنچه به مرحوم مامقانی در شماره ۳ نسبت می دهد درست نیست بلکه قسمت اول از مرحوم شیخ طوسی و قسمت دوم از علامه حلی -/ره- است که نویسنده آن را تحریف کرده است.

(۴) اگر به فرض عبدالله بن سبا یک شخصیت واقعی باشد و منحرف و مطرود باشد ولی در ضمن آن یک عقیده صحیح داشته باشد (و آن هم لزوم نصب و معرفی امام از طرف خداوند بعد از پیامبر) آیا باید دست از این عقیده صحیح برداشت و به طور کلی تشیع را مذهب ساختگی و از یهودیت دانست؟! تذکر این نکته خالی از لطف نیست که مطالب شماره ۴ و ۵ که مرحوم نوبختی و سعدبن عبدالله اشعری است بدون سند است و روشن است که این مطالب را با واسطه یا بدون واسطه از کتاب سیف بن عمر نقل کرده اند زیرا مضامین آن با کلام سیف بن عمر یکی است در ضمن کلام این دو بزرگوار چیزی را بر ضد شیعه ثابت نمی کند. همچنین در نقل کلام

مرحوم جزایری تحریف شده است، زیرا او می نویسد: ((گفته شده او یهودی بود که مسلمان شد...)) و خود این سخن نشان می دهد که این مطلب سند ندارد ولی در نقل جمله ((گفته شده)) حذف شده است.

۵) چرا نویسندگان در نتیجه گیری این را ذکر نکرد که عبدالله بن سبا یک فردی غالی، مطرود و ملعون در نزد امامان شیعه علیهم السلام و علمای شیعی است و در این رابطه این نتیجه را ذکر کرده «که او اولین کسی است که از امامت علی - علیه السلام - سخن گفت و او اولین کسی بود که مدعی شد علی - علیه السلام - وصی پیامبر - صلی الله علیه و آله - است؟!»

۶) هر کس کمترین اطلاع از تاریخ داشته باشد و به برخوردهای تند و قاطع حضرت علی و حضرت زهرا علیها السلام و اصحاب معترض به شورای سقیفه و نتیجه ی آن، آگاهی بسیار اندکی داشته باشد پی می برد که شماره ۴ و ۵ که نتیجه های مورد خواست نویسندگان را می رساند از ریشه غلط است و اصلاً قابل قبول نیست. اولین کسی که قایل به امامت امیر مؤمنان علیه السلام بود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. احادیث منزلت و غدیر خم و ... بهترین شاهد این سخن است. در ضمن اگر علی علیه السلام ادعای خلافت نداشت و خود را وصی نمی دانست و حضرت زهرا علیها السلام از او حمایت نکرد و یارانی چون سلمان و اباذر و عمار و مقداد و حذیفه و زبیر در خانه او جمع نمی شدند پس آمدن عمر با جمعی بر در خانه حضرت علی علیه السلام و به آتش کشیدن خانه آن حضرت و مضروب و مصدوم

نمودن حضرت زهرا علیها السلام و گرفتن شمشیر زبیر و شکستن آن و غضب فدک برای چه بود و چرا حضرت زهرا علیها السلام حتی یک لحظه از ابوبکر و عمر که خلافت را غضب کردند راضی نشد؟!!

(۷) این نتیجه گیری که عبدالله بن سبا اولین کسی بود که بر کسانی که خلافت را غضب کردند طعن زده است همچون سخن بالا، بی اساس است و حتی خود بزرگان اهل تسنن بر این باور هستند که

اولین کسی که سنت سیئه لعن رادر این امت نهاد معاویه بود و چون آل علی علیه السلام عکس العمل نشان دادند به تدریج به خلفا سرایت کرد بنابراین همه ی آثار مخرب این سنت بد بر عهده ی معاویه است که چنین سنتی را نهاد. نسائی در خصائص خود در حدیث ۹۰ و ۹۱ با سند نهاد این سنت زشت را توسط معاویه و یاراناش را آورده و محقق خصائص در پا ورقی مصادر دیگر را استخراج کرده است. بنابراین طعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام با رهنمود خود امامان بوده است برای روشن شدن مطلب به حکایتی که ابن ابی الحدید ذکر می کند می پردازیم و ترجمه آن را می آوریم.

او می گوید: یحیی بن سعید بن علی که دارای مذهب حنبلی و معروف به ابن عالیه است و از ساکنان قطفثا در سمت غرب بغداد و شاهد عادل در آن منطقه است گفت که من حضور داشتم در نزد فخر اسماعیل بن علی حنبلی فقیه که به غلام ابن منی معروف بود و اسماعیل بن علی پیشوای حنبلیها در مسایل شرعی و رفع اختلاف در شهر بغداد بود و او قدری به علم منطق نیز اشتغال داشت و

شیرین بیان بود من در نزد او بودم و خودم سخن او را شنیدم و در سال ۶۱۰ هجری از دنیا رفت ابن عالیه (همان یحیی بن سعید حنبلی) می گوید: ما در نزد او (فخراسماعیل به علی حنبلی) سخن می گفتیم که در این حال فردی از حنبلی ها وارد شد او که از یکی از اهل کوفه طلبی داشت برای دریافت طلب خود به کوفه می رود و از اتفاق وقت ورود او به کوفه همزمان با روز عید غدیر بوده است و در روز ۱۸ ذی الحجه می بیند که در مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام (نجف اشرف) جمعیت زیادی که قابل شمارش نیست وجود دارد.

ابن عالیه می گوید: مرتب شیخ فخر (اسماعیل بن علی حنبلی) از آن شخص می پرسید که چه کردی آیا مالت را وصول کردی آیا هرچه در نزد او داشتی گرفتی؟! او جواب می داد که ای آقای من اگر می دیدی در روز زیارت عید غدیر و آنچه که از فضیلتها و زشتیها کنار قبر علی بن ابی طالب و سخنان بد و لعن بر اصحاب را با صدای بلند بدون ترس می شنیدی؟! ... اسماعیل (بن علی حنبلی) گفت: آنان چه گناهی دارند که چنین می کنند (و به خلفاء و اصحاب لعن می کنند)؟ به خدا سوگند تنها کسی که به آنان جرأت این کار را داده و چنین در بی را بر روی آنان باز کرده صاحب آن قبر است آن شخص گفت: صاحب آن قبر کیست؟ (اسماعیل بن علی) گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. آن فرد گفت: ای مولای من آیا او این سنت را برای آنان گذاشته و به آنان یاد داده است و راهش را به

سوی آنان گشوده است؟ گفت: آری به خدا سوگند. گفت: ای آقای من اگر آنان به حق چنین می کنند پس ما چرا فلانی و فلانی (ابوبکر و عمر) را دوست بداریم و اگر بر باطل هستند (و به ناحق به خلفاء بد می گویند) پس چرا ما او (علی علیه السلام) را دوست بداریم؟ پس یا باید از او (علی علیه السلام) تبری بجویم یا از آن دو (ابوبکر و عمر) تبری بجویم.

ابن عالیہ می گوید: اسماعیل به سرعت از جا برخاست و کفش خود را پوشید و گفت: خدا اسماعیل را لعنت کند اگر جواب این مسئله را بداند و بعد داخل منزلش شد و ما برخاستیم و از آنجا رفتیم. (۱) در پایان این فصل به بعضی از شکوایی که امیرمؤمنان علیه السلام داشتند اشاره می کنیم تا برای کسانی که طالب حق هستند معلوم شود که این سخن که اولین کسی که از وصایت علی علیه السلام دفاع کرد خود آن حضرت است و انتساب آن به فردی مثل عبدالله بن سبا چیزی جز خیانت نمی تواند باشد آن حضرت در نهج البلاغه می فرماید: خدایا من از تو کمک می خواهم علیه قریش و کسانی که آنان را یاری کردند (تا حقم که همان خلافت بود غصب کردند) زیرا آنان رحم مرا (نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله) قطع کردند و جایگاه مرا کوچک شمردند (و مرا تحقیر کردند) و بر ستیز با من بر امر (حکومت بر مسلمانان) که از آن من بود انقاع کردند (و)

حقم را گرفتند) پس یکی از حاضران گفت: ای پسر ابی طالب شما بر این امر حکومت حریص هستی، حضرت فرمود: به خدا قسم بلکه شما (از من) حریص تر هستید زیرا من حقی را می خواهم که از آن خودم است و شما بین من و حقم جدایی می اندازید. (۱) و در خطبه ۱۵۰ می فرماید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود قومی به عقب باز گشتند و راههای هلاکت، آنها را فرا گرفت و آنان به ناهلان اعتماد کردند و صله غیررحم کردند و از رشته ای که خدا به دوستی آن امر کرده بود رو برگرداندند و بنا را از اساس زیر و رو کردند و ساختمان (حکومت) را در غیر محلش بنا کردند محلی که معدن تمام لغزشها و در تمام گمراهی بود (و مردم) به سرعت تمام در سرگردانی فرو رفتند و همچون آل فرعون در حال مستی غفلت نمودند به گونه ای که به دنیا اعتماد کردند یا از دین جدا شدند

دَقْتُ در سخن امام علیه السلام انسان را به وضعیت تأسف آور صدر اسلام آشنا می کند و برای انسان منشأ فتنه ها را روشن می سازد نه آن گونه که نویسنده ی کتابِ مورد بحث، آن را طرح می کند.

۸) نویسنده در پایان فصل نام کتابهایی را جهت آشنایی بیشتر درباره عبدالله بن سبا می آورد ولی اولاً" این کتابها مطالب خود را از رجال نجاش نقل می کنند و در حقیقت یک منبع است نه

منابع متعدد و نویسنده برای این که خواننده را سر در گم کند کتب متعدد را نام می برد. ثانیاً " کتاب جامع الرواه از مرحوم محمد بن علی اردبیلی است نه مقدس اردبیلی و کتاب تحریر از طاووسی نیست بلکه از شیخ حسن فرزند شهید ثانی است و کتاب حل الاشکال در دوران ما وجود خارجی ندارد! (۱)

فصل دوم شیعیان واقعی پیروان اهل بیت علیهم السلام

اشاره

نویسنده در ابتدای فصل دوم چنین وانمود می کند که شیعیان، تمام اهل سنت را نواصب می دانند و از آنان و از صحابه بیزاری می جویند. در حالی که شیعیان بر این باور هستند که عمده اهل سنت نیز خاندان پیامبر را دوست دارند و لذا برای آنان احترام قائل هستند تا جایی که به دستور پیشوایان دینی در مراسم آنان شرکت می کنند و به دیدار بیماران آنان می روند و در تشییع جنازه شان شرکت می کنند و حتی در نماز جماعت به آنان اقتدا می کنند. امام صادق علیه السلام که رئیس مذهب جعفری است درباره ی شرکت در نماز جماعت آنان می فرماید: «من صَلَّى خلفهم فی الصف الاول کمن صَلَّى خلف رسول الله» هر کس در صف اول پشت سر آنان (اهل سنت) نماز بخواند مانند کسی است که پشت سر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز خوانده است. (۱) با توجه به این دستوره‌های اهل بیت و رفتار شیعیان، آیا آنچه نویسنده به ما شیعیان نسبت می دهد صحّت دارد؟!

آری؛ ما عده ای را ناصبی می دانیم و آنان کسانی هستند که به جای محبت اهل بیت علیهم السلام علیه آنان شوریدند و دشمنی کردند و آن فرد ناصبی شده فرق نمی کند چه کسی باشد. حتی ممکن است در

۱- وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵ از ابواب صلاها لجماعه، حدیث ۱، ص ۳۸۱

وهله اول دوستدار و طرفدار خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده ولی بعد تغییر موضع داده و به جنگ و ستیز پرداخته باشد ما دیگر او را دوست اهل بیت علیهم السلام نمی دانیم نظیر زبیر که بعد از غصب خلافت، از طرفداران سرسخت امام علی علیه السلام بود ولی در اواخر، تغییر جهت داد و با همدستی طلحه و زبیر لوای عایشه به جنگ آن امام همام علیه السلام آمد. از دیدگاه ما اینان نواصب هستند چه رسد به آنان که از همان روزهای اول بنای دشمنی با خاندان اهل بیت علیهم السلام را نمودند این گروه نه تنها دستور خدا را مبنی بر محبت خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله رعایت نکردند بلکه بر ضد آنان شوریدند و حتی اجازه ندادند مانند مسلمانان عادی در جامعه اسلامی زندگی کنند.

نویسنده در مرحله ی بعد به شهادت سیدالشهدا علیه السلام و روضه خوانی آن اشاره می کند و اظهار می دارد که طبیعی است

ما (یعنی شیعیان) «برای آن که احساسات و عواطف مردم را داغ نگهداریم از مظلومیت اهل بیت (ع) و شیعیان سخن برانیم و از شهادت مظلومانه امام حسین (ع) ناله کنیم روضه بخوانیم و اشک بریزیم!»!

آن گاه نویسنده این گونه جلوه می دهد که کتب معتبری که در دست ماست ثابت می کند شیعیان چه مصیبت هایی بر سر اهل بیت علیهم السلام آوردند و خونشان را ریختند و باعث شهادت آنان گردیده و حرمت آنان را پاس نداشتند.

سپس با ذکر جملاتی از امیرمؤمنان علی و امام حسن و امام حسین

و امام سجاد و حضرت زینب و فاطمه صغری علیهم السلام در مذمت مردم کوفه و روایتی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در مذمت بعضی از شیعیان نتیجه گیری می کند که؛

خستگی و دلسردی امیرمؤمنان و فرزندان او از شیعیان خویش بوده و آنان سبب شدند تا خون اهل بیت علیهم السلام و آبروی آنان بریزد و اهل بیت علیهم السلام مسؤولیت شهادت امام حسین و یارانش را مستقیماً بر دوش شیعیان می گذارند و اهل بیت بر آنان نفرین کرده اند و آنان را به اهل کتاب که کتاب را پشت سر می اندازند تشبیه کرده و با ذکر جمله ای از حدیثی، آنان را رافضه در نزد خدا معزفی می کند و در پایان ماتم سرایی می کند و می نویسد: «اهل بیت پیامبر! ای چهره های پاک و مقدس! در قبال این همه مصائبی که از شیعیان تحمل کردید خدایتان پاداش دهد.»

در بخش دوم این فصل نویسنده به زعم خویش به ذکر توهین هایی که شیعیان به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نموده اند می پردازد و در آخر فصل تحت عنوان قاتل اهل بیت کیست؟! بیان می کند که با مراجعه به کتب معتبر خویش در می یابیم ذریه طاهره چگونه به شهادت رسیدند و قاتل آنان کیست؟ عده ی زیادی از آنان در مناطق شیعه نشین به دست خود شیعیان به شهادت رسیدند

در اینجا چند مطلب است که باید مورد توجه قرار گیرد و به سؤالات مربوط در این زمینه پاسخ داده شود؛

الف: آیا هدف از عزاداری داغ نگهداشتن احساسات مردم است؟

و منشأ این عزاداری کجاست؟ و چه کسانی و برای رسیدن به چه اهدافی این کار را شروع کرده و دستور به برپایی آن دادند؟

ب: آیا واقعاً خون اهل بیت علیهم السلام را شیعیان ریختند و مصیبت هایی را که دیدند از شیعیان واقعی خودشان بود و آنان از روز اول بنای ظلم بر اهل بیت را (آن طور که نویسنده بیان می کند) نهادند و گناه تمام ظلم ها متوجه شیعیان است؟!؟

ج: آیا جملات ذکر شده در کتاب در مذمت اهل کوفه برای نتیجه گیری برای مقصردانستن شیعیان کافی است و مقصود امامان از اینکه احیاناً به شیعیان رافضی اطلاق کردند چیست؟

د: آیا روایات ذکر شده در باب توهین شیعیان به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام صحیح دارد و آیا نتیجه گیریهای نویسنده درست است؟!؟

اما مطلب اول

با مراجعه به متون تاریخی و روایی معلوم می شود منشأ عزاداری و داغ نگهداشتن احساسات مردم در عزاداری برای اهل بیت خصوصاً سالار شهیدان علیه السلام توسط خود اهل بیت علیهم السلام صورت می گرفته است و آنان مردم را برای برپایی این مراسم و زیارت قبور مطهر آنان به خصوص زیارت کربلای معلی تشویق می کرده اند و خود در پیشاپیش مردم در منازل خویش ماتم سرایی می کرده اند و از شاعرانی چون دعبل خزایی و ... می خواستند بر ایشان مرثیه

بخوانند تا آنان و خانواده شان بر ماتم امام حسین علیه السلام و ظلم هایی که بر اهل بیت علیهم السلام شده اشک بریزند بلکه دستور به برپایی مراسم ماتم برای خویش می دادند تا آنجا که امام باقر علیه السلام از امام صادق علیه السلام می خواهد مقداری از اموال را وقف عزاداری برای او در منا کند. (۱) برای اطلاع بیشتر می توان به کتابهایی چون: اللهوف علی قتلی الطفوف، منتهی الامال، بحار الانوار، حماسه حسینی و ... مراجعه کرد.

همچنین عزاداری دارای برکات بسیاری است که قابل شمارش نیست که از جمله آنها، آموزش معارف دینی- ارج نهادن به زحمات اهل بیت علیهم السلام (همچنان که برای شخصیت های هر ملتی یادواره گرفته می شود) زنده نگهداشتن حماسه شهادت و ایثار- پرداخت اجر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زمینه برای برپایی انقلاب ها و نهضت های رهایی بخش و اسلامی؛ نظیر، قیام ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی ایران و ... بلکه می توان گفت اصل بقای اسلام به وسیله ی همین عزاداری ها بوده است و شاید معنای حدیث مشهور نبوی «حسین منی و انامن حسین»، «حسین از من است و من از حسینم» این باشد که حسین از نسل رسول خدا است و بقای نام و دین آن حضرت به وسیله حسین علیه السلام است و گرنه چه معنا دارد که بخواند پیامبر صلی الله علیه و آله از حسین علیه السلام باشد. مناسب

است این جمله مشهور امام خمینی- قدس سره- را ذکر کنیم که فرمودند:

محرم و صفر را زنده نگهدارید تا اسلام زنده بماند.

در نتیجه، اصل عزاداری از خود اهل بیت علیهم السلام شروع می شود و شیعیان به آنان اقتدا کرده و سنت آنان را زنده نگه می دارند و توهین در آن به اهل سنت نمی شود.

اما مطلب دوم

اگر نویسنده یک نگاه اجمالی به تاریخ می انداخت و حتی به منابع اهل سنت مثل تاریخ طبری و ابن قتیبه و ابن ابی الحدید معتزلی مراجعه می کرد پی می برد که چه کسانی بنای ظلم به اهل بیت علیهم السلام را نهادند و حتی چه کسانی موجب انحراف مردم کوفه شدند.

او که گناه قتل امام حسین علیه السلام را به گردن شیعیان می گذارد جا داشت یک نگاه به زیارت عاشورا بیندازد تا ببیند امام باقر علیه السلام در این زیارت به چه کسانی لعن می کند و قبل از لعن بر قاتلین حسین بن علی علیه السلام چه افرادی مورد لعن قرار گرفته اند. در آن جا این جملات به صورت روشن به چشم می خورد «لعن الله امه اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت و لعن الله امه دفعتمکم عن مقامکم و ازالتمکم عن مراتبکم الّتی رتبکم الله فیها و لعن الله امه قتلتمکم» امام باقر علیه السلام در این جملات به ما یاد می دهد که ریشه قتل اهل بیت علیهم السلام در ظلم و ستم بر آنان و غصب مقاماتشان است و می فرماید: خداوند آن امتی را لعنت کند که اساس ظلم و جور بر

شما اهل بیت را نهادند و خداوند لعنت کند امتی را که شما را از مقامتان باز داشتند و شما را از جایگاهی که برای شما ترتیب داده بود کنار زدند و خداوند لعنت کند امتی که شما را کشتند.

و در جایی دیگر از امام باقر علیه السلام در این زیارت می شنویم که می فرماید: «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين...» خدایا لعنت کن اولین ستمگری که به حق محمد و آل محمد ستم کرد و (لعنت کن) آخرین پیرو اولین ستمگر را بر آن (حق محمد و آل محمد).

خدایا لعنت کن گروهی را که با حسین جنگیدند

ای فردی که خود را مدافع اهل بیت معرفی می کنی و کتابت را به این نام می نامی از شمامی پرسیم چه کسانی اولین ظالم به حق اهل بیت علیهم السلام بودند آیا شیعیان بودند؟! آیا شیعیان، فدک را از حضرت زهرا علیها السلام تنها یادگار رسول خدا غصب کردند؟! آیا شیعیان آن حضرت را مضروب ساختند و پهلویش را شکستند و فرزندش را کشتند و هیزم آوردند و خانه اش را به آتش کشیدند؟! آیا شیعیان، علی علیه السلام را از خانه بیرون کشیدند و برای گرفتن بیعت به مسجد بردند؟!!

حتماً به نظر نویسنده عایشه ام المؤمنین دختر ابوبکر و طلحه و زبیر که به بهانه انتقام از خون عثمان با علی علیه السلام جنگیدند همان شیعیان آن امام بودند!!!

و یا معاویه که منصوب از طرف خلیفه دوم و سوم بر منطقه شام بود

و جنگ صفین را برپا کرد و ۲۵ هزار نفر از سپاه امام علی علیه السلام شهید (و ۴۵ هزار نفر از سپاه شام کشته) شدند (۱)، از شیعیان بود!! و یا داستان به وجود آمدن خوارج که عمروعاص و معاویه طراحي کردند باز کار شیعیان بود یا حتماً عمروعاص هم شیعه بود و حتماً آن زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک رحلت، قلم و کاغذ خواست تا از گمراهی جلوگیری کند (عمر بن خطاب) همان فردی که مانع شد و گفت: کتاب خدا برای ما کافی است و این شخص (پیامبر) هذیان می گوید یکی از شیعیان بوده است!!!

و حتماً به نظر نویسندگان کسانی که داخل خانه ی علی علیه السلام جمع شده بودند و به غضب خلافت توسط ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح معترض بودند از دشمنان علی علیه السلام و ضد شیعه بودند و یا عمار و مالک اشتر نخعی و رشید هجری و حجر بن عدی که فدائی امام شدند ضد شیعه بودند و یا آنان که در رکاب حسین بن علی علیه السلام قبل از آن حضرت جان خویش را فدای او و خاندانش نمودند ضد شیعه بودند!!! و گویا شیعه در فرهنگ نویسنده؛ یعنی، هر کسی که علیه اهل بیت- علیهم السلام- کاری انجام داده است و نه کسی که پیرو اهل بیت و فدایی آنان و زنده نگهدارنده ی نام و یادشان است و گویا تنها کسانی که هیچ نقشی در بقای نام و میراث امامان علیهم السلام نداشته اند شیعه هستند. «اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا و غیبه ولینا و

کثره عدونا و قله عددنا و تظاهر الزمان علینا»^(۱).

خدایا، ما به پیروی از اهل بیت (که معنای شیعه نیز چیزی جز پیرو نیست) به آنانی که به پیامبر ستم کردند و به خصوص کسانی که بنای ظلم بر محمد و آل محمد علیهم السلام را گذاشتند و مقام آنان را غصب کردند و آنان را کشتند و دستور تو را در رعایت حقوقشان پیاده نکردند لعن می کنیم و از آنان تبری می جوئیم و بر کسانی که با قلم و بیان خویش در مسیر آنان قدم بر می دارند و آگاهانه به دشمنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام خدمت می کنند نفرین می کنیم و از آنان تبری می جوئیم.

اما مطلب سوم

جملاتی که نویسنده در مذمت اهل کوفه آورده است برای نتیجه گیری کافی نیست زیرا در مجموع سخنان به جز یک مورد آنان به عنوان شیعه مورد خطاب قرار نگرفته اند و آن جمله اولی است که از روضه کافی ذکر می کند

اولاً: "این روایت از ابی الحسن علیه السلام که همان امام هفتم است می باشد و نویسنده گمان کرده مقصود از ابی الحسن امیر مؤمنان علی علیه السلام است با این که از امور بدیهی نزد هر طلبه ای است که مقصود از ابی الحسن در روایات امام هفتم علیه السلام است آفرین به

۱- مفاتیح الجنان، اعمال شبهای ماه مبارک رمضان، دعای افتتاح.

کسی که به خیال خود به بالاترین مرتبه اجتهاد رسیده است!!! ثانياً" این روایت ضعیف است زیرا در سند آن محمد بن سلیمان است که در کتب رجال به طور قطع ضعیف شمرده شده است(۱). همچنان که سایر روایات نیز از نظر سند اشکال دارد به خصوص روایت مربوط رأی به امام باقر علیه السلام، زیرا در سند آن سلام سعید جمحی است و او توثیق نشده است و روایت امام صادق علیه السلام اشاره به انتظار امام از پیروان خویش در حفظ حدیث دارد و هیچ کس ادعا نکرده که شیعیان همه خوبند و بی اشکال، و این موضوع غیر از چیزی است که نویسنده به دنبال اثبات آن است ضمن این که بسیاری از شیعیان مورد ستایش قرار گرفته اند که نمونه های آن در صفحات آتی می آید. -/ انشاءالله -/

ثالثاً" مردم کوفه و سپاه آن حضرت تا زمانی که مطیع علی علیه السلام بودند شیعیان او و پیروان اهل بیت علیهم السلام بودند و آن زمان که از اطاعت آنان سرپیچیدند و پیرو هوی و هوس شدند و به شایعات معاویه (دشمن امام) گوش فرا دادند دیگر شیعیان آن حضرت نبودند گرچه ادعای آن را داشتند آنان در حقیقت در هنگام مخالفت با امام خویش و پیروی از رهنمود معاویه شیعه معاویه بودند نه شیعه علی علیه السلام، شاهد بر این سخن کلام حضرت سیدالشهدا در روز عاشورا است که به مردم کوفه و قاتلان خویش

فرمود: «یا شیعه ال ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دیناکم»^(۱) و در واقع سخن امام علیه السلام در مذمت لشکری است که از عثمان به ارث رسیده و تربیت شده ابوبکر و عمر بودند.

پس تمام آنچه در روایات در مذمت مردم کوفه آمده است از امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام و حضرت زینت و فاطمه صغری علیها السلام مربوط به شیعیان آل ابی سفیان و پیروان معاویه و یزید است و معلوم است که معاویه منصوب خلیفه دوم و سوم و فرزندش یزید منصوب معاویه است و هیچ ربطی به شیعیان واقعی اهل بیت علیهم السلام ندارد زیرا که شیعیان امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام در کنار آنان و مدافع حریمشان بودند و همواره مورد تعریف و تمجید قرار داشتند به عنوان نمونه می توان به جمله حضرت سیدالشهدا علیه السلام در شب عاشورا اشاره کرد که خطاب به شیعیان خویش در کربلا فرمود: «بی تردید من اصحاب و یارانی صالح تر از شما نمی شناسم...»^(۲) ضمن این که در آن زمان شیعی معروفی در کوفه وجود نداشت زیرا به دستور معاویه، زیاد بن ابیه به تعقیب شیعیان پرداخته بود لذا بسیاری از شیعیان از کوفه یا شهید یا آواره شده بودند.^(۳) و کسانی که با امام حسین علیه السلام می جنگیدند تصریح می کردند که به خاطر

۱- -اللهوف، ص ۱۲۰.

۲- -اللهوف، ص ۹۰.

۳- - / شرح نهج البلاغه ۱۵ / ۳

کینه با پدرت با تو می جنگیم!!

حال این سؤال را مطرح می کنیم که چه کسانی به اهل بیت علیهم السلام ستم کردند و آنان را به بدترین وضع کشتند؟ کسانی که حضرت زهرا علیها السلام را به شهادت رساندند و خانه وحی را به آتش کشیدند چه کسانی بودند؟ فتنه جمل توسط چه کسی به پا شد؟ غیر از عایشه دختر ابوبکر و طلحه و زبیر؟ جنگ صفین توسط چه کسانی به راه افتاد؟ آیا به جز معاویه و فرزند خلیفه دوم عبیدالله بن عمر و همدستانشان کسی دیگری بود؟ فتنه خوارج نهروان و تفرقه در سپاه علی علیه السلام زایده ی توطئه ی چه کسانی بود غیر از معاویه و عمروعاص که منصوب از طرف خلیفه دوم و سوم بودند؟ آیا ابن ملجم که قاتل علی علیه السلام بود نتیجه ی این فکر نبود؟ آیا جاسوسان معاویه زمینه ی شکست سپاه امام را فراهم نکردند؟ آیا منصوبان از طرف معاویه و یزید با ارباب و جوسازی مردم را از اهل بیت علیهم السلام جدا نکردند؟ حال چه کسی ظلم به خاندان رسالت را روا داشت؟ آیا شیعیان واقعی بودند یا کسانی که نویسنده، آنها رامی ستاید و بعضی را مرد شماره دوی اسلام می داند یا همچون عایشه که در نزد او صدیقه است؟

گریه بر مظلومیت شیعه

وقتی انسان تاریخ را بررسی می کند می بیند گاهی باید بر شیعیان اهل بیت علیهم السلام بیشتر گریه کرد؛ زیرا اولاً: امامان معصوم علیهم السلام با

خبرهایی که از پیامبر به آنان رسیده بود می دانستند چه مصایبی بر آنان وارد خواهد شد و اجر و پاداش خویش را نیز می دانستند ولی شیعیان از این امر محروم بودند مگر آنقدری را که خود اهل بیت علیهم السلام برای شیعیان خُص بیان می فرمودند؛ نظیر، شب عاشورا.

ثانیاً: آنان غیر از دردها و زجرهایی که کشیدند و جان و مال و فرزندان را فدای امامان خویش نمودند مورد بدترین تهمت ها قرار گرفتند- فراموش نمی کنم در مکه مکرمه بعد از قتل عام حجاج بیت الله الحرام یک جوان عرب به بنده گفت: خدا شیعیان را لعنت کند شما قاتلان حسین بن علی هستید و این زمانی بود که در جبهه های نبرد حق علیه باطل هزاران جوان رزمنده به عشق امام حسین علیه السلام و با نام آن حضرت و خاندان رسالت به شهادت می رسیدند. خداوند اجر شیعیان را در کنار امامانشان مضاعف فرماید و این زحمات را پذیرا باشد.

خیانت در نقل حدیث

در پایان این قسمت اشاره ای می کنیم به روایتی که نویسنده آورده است مبنی بر اینکه شیعیان رافضی هستند و آنان مورد لعن و نفرین هستند. او می نویسد: «اهل بیت بر شیعیان دعای بد کردند و آنان را به طواغیت این امت و دیگر گروهها تشبیه دادند و به کسانی که کتاب را پشت سر می اندازند علاوه بر آن فرمودند هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.»

وی در ادامه می نویسد: «الله سماکم الرافضه! بنا بر همین دلایل بود که

نزد امام صادق - علیه السلام - آمدند و گفتند: چه کنیم ما به لقبی متهم شدیم که پشت ما را سنگین کرد و دل‌های ما دارد می‌ترکد و حاکمان خون ما را به خاطر آن حلال می‌دانند؟ فرمودند: الرافضه؟! منظور رافضه است؟ گفتند: بله فرمودند: نه والله آنها نیستند که اسم شما را رافضه گذاشتند خداوند شما را رافضه خوانده است». اصول کافی / ۵ / ۳۴

اولاً برای بخش اول سخن خود هیچ مدرک و روایتی ذکر نکرد و از پیش خود مطالب را آورده است، ثانیاً اصول کافی بدون ترجمه ۲ جلد و با ترجمه ۴ جلد است تا ایشان بخش دوم که الله سماکم الرافضه است را از آنجا آورده باشد.

آری؛ در جلد ۸ کافی (روضه کافی) حدیثی طولانی در این باره وجود دارد و جمله‌ی فوق در اوایل حدیث آمده است و این حدیث گرچه از نظر سند ضعیف است زیرا در سند آن محمد بن سلیمان و سلیمان بن عبدالله است و هر دو ضعیف هستند ولی مامتن حدیث را در اینجا ذکر می‌کنیم تا خوانندگان گرامی خود قضاوت کنند که آیا نقل حدیث به این شکل خیانت و بازی کردن با مذهب و با مردم نیست؟ و آیا این حدیث در رد مذهب تشیع و مذمت شیعیان است یا مدح و ذکر فضایل آنان؟

اما حدیث:

«محمد بن سلیمان از پدرش نقل می‌کند که گفت: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابوبصیر بر آن حضرت در حالی که نفس

می زد وارد شد وقتی که در گوشه ای جای گرفت امام صادق علیه السلام به او (ابوبصیر که کنیه دیگرش ابومحمد بود) فرمود: ای ابامحمد این نفس بلند برای چیست؟ گفت: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا، پیر شدم و استخوانم نازک شده و مرگم نزدیک شده با این حال نمی دانم که پایان کارم به کج ختم می شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود:

ای ابامحمد آیا شما هم این طور سخن می گویی؟! گفت: فدایت شوم، چطور این را نگویم؟! فرمود: ای ابامحمد آیا می دانی که خداوند جوانان شما را گرامی می دارد و از پیران شما حیا می کند؟

گفت: فدایت شوم چگونه جوانان را گرامی می دارد و از پیران حیا می کند؟ فرمود: جوانان را گرامی می دارد از عذاب کردن و از پیران حیا می کند تا آنان را مؤاخذه کند (ابوبصیر) گفت: گفتم: فدایت شوم این امر تنها برای ما (شیعیان) است یا برای همه اهل توحید؟

فرمود: نه به خدا تنها برای شماست نه دیگران (ابوبصیر) گفت:

گفتم فدایت شوم لقبی بر ما می نهند که پشت ما به واسطه آن شکسته شده و دلهای ما مرده است و زمامداران خون ما را به خاطر آن حدیثی که دانشمندان آنان نقل کردند حلال می شمردند (ابوبصیر) گفت: پس امام صادق علیه السلام فرمود: (لقب) رافضه (را می گویی)؟ گفتم: آری فرمود: نه به خدا سوگند آنان اسم رافضه را بر شما نگذاشتند ولی خداوند شما را به این نام نامیده است ای ابامحمد آیا نمی دانی که ۷۰ نفر از بنی اسرائیل فرعون و قومش را رها کردند آن زمان که بر ایشان گمراهی آنان معلوم شد پس به

موسی پیوستند آن زمان که او را بر هدایت (الهی) یافتند پس این گروه در لشکر موسی را رافضی نامیدند زیرا آنان فرعون را رفض و ترک کردند و آنان در آن لشکر از همه بیشتر عبادت داشتند و بیش از همه موسی و هارون و فرزندان آن دو را دوست داشتند پس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد که این نام را برای آنان در تورات ثبت کن زیرا من آنان را به این نام (رافضه) نامیدم و این ملیت را بر ایشان قرار دادم پس موسی این نام (رافضه) را بر ایشان ثبت کرد پس خداوند آن را برای شما ذخیره کرد تا شما را به این نام نامید ای ابامحمد، آنان (غیر شیعه) رفض و ترک خوبی کردند و شما ترک و رفض بدی کردید مردم گروه گروه شدند و شما گروهی شدید با اهل بیت پیامبرتان. و شما به دنبال آنان رفتید و آنچه خداوند برای شما برگزیده بود اختیار کردید و آنچه را خدا اراده کرده بود خواستید پس بشارت بدهید بشارت بدهید به خدا سوگند شما مورد رحم الهی هستید که از خوبان شما پذیرفته و بدهای شما مورد عفو قرار گرفته است هر کس در روز قیامت بیاید ولی آنچه شما دارید (از ولایت اهل بیت) با خود نیاورد از او کار خوبی پذیرفته نمی شود و کار بد او مورد آمرزش قرار نمی گیرد.

ای ابامحمد شاد گردیدی؟ (ابابصیر) گفت: بیشتر بفرما فدایت شوم فرمود: ای ابامحمد برای خداوند فرشتگانی است که گناهان را از پشت شیعیان می ریزند آن طور که باد برگ را در فصل

پاییز می ریزد....»^(۱) نکته:

دقت در روایاتی که درباره ی شیعه از اهل بیت عصمت علیهم السلام رسیده است ما را به این امر رهنمون می سازد که تشیع و شیعیان واقعی دارای جایگاه و منزلتی بس رفیع هستند تا جایی که امام حسین علیه السلام جایگاه خد را برای آنان از خدا در خواست می کند.^(۲) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «و شیعتک علی منابر من نور میبضه و جوههم حولی فی الجنة و هم جیرانی»، «شیعیان تو بر جایگاه هایی از نورند در حالی که چهره های روشن دارند و در بهشت در اطراف من هستند و آنان همسایگان من هستند».^(۳) و نیز از آن حضرت وارد شده است که فرمود: «والذی نفسی بیده ان هذا و شیعتہ لهم الفائزون یوم القیمه».^(۴)

و آنچه از تعریف و تمجید و بیان فضایل آمده است اشاره به این شخصیت های بزرگ الهی است و آنچه از مذمت ها و نکوهش ها از لسان اهل بیت علیهم السلام رسیده است مربوط به مذهب تشیع و پیروان

۱- - کافی، ج ۸، ص ۳۳-۳۴.

۲- - /- /- دمع السجوم ص ۲۰۴ واللہوف ص ۷۷ والکامل فی التاریخ ۴ / ۵۰

۳- - دعای ندبه.

۴- - درالمنثور، ج ۶، ذیل آیه «اولئک هم خیرالبریه».

واقعی آنان نیست بلکه در حقیقت مذمت و نکوهش رفتار بد و تبّری از کار آنان است و این عمل فواید متعدّدی دارد که از جمله آن پی بردن به نقاط ضعف و اصلاح خویش و شناسایی شیعیان واقعی و ادّعایی و خود را بی جهت در نزد بزرگان دین عزیز ندیدن.

لذا در حدیث از امام باقر علیه السلام است: «... به خدا شیعه ما نیست جز کسی که از خدا تقوی داشته باشد و او را اطاعت کند شیعیان ما شناخته نمی شوند جز با فروتنی، خشوع، امانت داری، زیادی یاد خدا، نماز و روزه، نیکی به پدر و مادر، مراعات همسایگان نیازمند و قرض مندان و یتیمان، راستی گفتار، تلاوت قرآن و ... اگر کسی بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دوست دارم اما از رفتار و روش آنها پیروی نکنند محبتش به آنها سودی ندهد ... هر کس مطیع خدا باشد دوست ما و هر که نافرمانی خدا کند دشمن ماست و ولایت ما جز با عمل کردن و پارسایی به دست نمی آید.»^(۱) و آنقدر روایات در مدح شیعه از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که بعضی از اهل سنت ادعا کرده اند که سنیان همان شیعیان مورد مدح هستند نظیر ابن حجر هیتمی. او می نویسد: (وشیعیان او (علی) همان اهل سنتی هستند که او را دوست دارند همان طور که خدا و رسولش (به دوستیش) فرمان داده اند.^(۲)

۱- اصول کافی، باب الطاعة و التقوی، حدیث ۳ و تحف العقول کلمات قصار امام باقر علیه السلام، رقم ۲۸

۲- /-/- الصواعق المحرقة ص ۱۸۳

بنابراین با آوردن چند روایت در مذمت بعضی از شیعه نماها و چشم پوشی از روایات متعدّد در فضیلت شیعه که ریشه تاریخی و عقلی دارد نمی توان اصل تشیع را که بر مبنای پیروی و رهبری اهل بیت علیهم السلام است زیر سؤال برد و آن روایات رابه حساب اصل تشیع نهاد.

آیا انتساب جرم و جنایت ها، به پیروان خاندان رسالت علیهم السلام ظلم به اهل بیت علیهم السلام نیست؟

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك».

اما مطلب چهارم:

بررسی نمونه روایاتی که نویسندگان به عنوان توهین آورده است:

عنوان اول:

(توهین به پیامبر)

- صلی الله علیه و آله -

نویسندگان روایتی ذکر می کنند که علی علیه السلام نقل می کند که غفیر الاغ رسول خدا صلی الله علیه و آله با پیامبر سخن گفت عرضه داشت که پدر و مادرم فدایت باد و آنگاه از پدر و از جد خود نقل می کند که جدش با نوح در کشتی بود و نوح بر پشت او دست کشیده و فرموده از نسل این الاغ، الاغی پیدا خواهد شد که سرور پیامبران و خاتم آنان بر او سوار خواهد شد، پس خدا را شکر که مرا آن الاغ قرار داد.

و آنگاه سه نتیجه می گیرد؛ و در برابر هر یک علامت تعجبی می گذارد، اول: حرف زدن الاغ دوم: خطاب الاغ به پیامبر که پدر و

مادرم فدای تو باد و سوم: وجود چهار واسطه بین الاغ پیامبر و الاغ در کشتی نوح.

و اما جواب:

اولاً؛ باید دانست این روایت مستند نیست و تنها با لفظ رَوِيَ (روایت شده است) در کافی آمده است در نتیجه این روایت از نظر روایت شناسان باطل است و نویسنده به گمان خویش خواسته با روایتی بی سند اتهام توهین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به شیعه نسبت دهد!! تعجب است از کسی که ادعای فقاها و اجتهاد دارد چگونه به روایاتی ضعیف و بی سند تمسک می کند!!

ثانیاً؛ به فرض صحتِ روایت آیا حرف زدن الاغ محال است؟

شاید الاغ با همان زبان خود نه با زبان انسان ها با پیامبر سخن گفته است و آن حضرت سخن او را شنیده و دیگران نشنیده اند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام همان مکالمه را به زبان انسان ها بازگو کرده باشد شاهد این بیان آیه شریفه سوره نمل است که درباره حضرت سلیمان می فرماید: «و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر...»، سلیمان از داود ارث برد و گفت: ای مردم به ما کلام پرندگان آموزش داده شده است...» (۱). شاهد دیگر آن گفتگوی مورچه ها با یکدیگر بود که حضرت

سليمان آن را شنيد و از سخن آنان به خنده آمد «و قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون- فتسبم ضاحكاً من قولها...» (۱) و درباره هدهد نيز مي فرمايد: «فمكث غير بعيد فقال احطت بما لم تحط به وجئتكم من سبأ نبأً يقين...»، «مكث كوتاهي كرد پس (هدهد) گفت به چيزي اطلاع پيدا كردم كه شما به آن اطلاعي نداري و خبري قطعي از سبأ براي آوردم». (۲) آيا تعجب كردن نويسنده و مترجم از سخن گفتن الاغ با پيامبر صلي الله عليه و آله نشانه بي اطلاعي آنان از قرآن نيست؟ آنان كه ديگران را به رجوع به قرآن امر مي كنند چرا خود از قرآن غافلند. «اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسكم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون»، آيا مردم را به نيكي دستور مي دهيد ولي خود را فراموش مي كنيد در حالي كه كتاب را تلاوت مي كنيد، آيا از عقل خويش استفاده نمي كنيد؟! (۳) ثالثاً؛ اگر حيواني با زبان خويش بخواهد با پيامبر صلي الله عليه و آله سخن بگويد و مطابق فهم خويش احترام كند، مثلاً، هدهد به سليمان بگويد فدائيت شوم يا بگويد بچه هايم يا پدر و مادرم فدائيت باد اشكال دارد؟ و به آن پيامبر توهين نموده است؟! حيوان نيز مانند انسان شعور دارد و مطابق با شعور خويش آنچه در نزدش با ارزش است فدای دیگری می کند، حال اگر الاغ چنین بکند الاغ توهين

۱- - سوره نمل، آيه ۱۹-۱۸.

۲- - سوره نمل، آيه ۲۲.

۳- - سوره بقره، آيه.

کرده است؟ به فرض که الاغ توهین کرده باشد چه تقصیری متوجه شیعیان است که باید (به گمان نویسنده) چوب نفهمی الاغ را بخورند؟! و آیا ذکر کلام یک حیوان اگر همراه با توهین باشد گناه و حرام است؟! اگر چنین باشد پس باید نویسنده به خدا هم العیاذ بالله اشکال بگیرد، زیرا در سوره نمل از قول مورچه ی، سلیمان نقل می کند که گفت: «لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون»، «مواظب باشید که سلیمان و لشکریان او شما را پایمال نکنند در حالی که آنان شعور ندارند». آیا کلام مورچه سلیمان که در قرآن آمده توهین آمیزتر است یا کلام غفیر، الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله که در کافی به صورت «رُوی، یعنی روایت شده» آمده است؟! بی لطف نیست ضرب المثلی آورده شود؛ می گویند: شخصی قرآن می خواند وقتی به سوره جمعه، آیه «کمثل الحمار» رسید کلمه «حمار» را خط زد و گفت: قرآن مقدس است و بودن کلمه حمار در آن بی احترامی به قرآن است!!

رابعاً؛ در مورد حذف اجداد الاغ در سند روایتی که از جد اعلای خود در کشتی با نوح بوده است باید گفت: در بین انسان ها نیز این امر همواره مرسوم است که جهت اختصار واسطه ها حذف می شود، حال اگر در ذکر سند، بخشی از آن قطع شود آیا باید اصل حدیث به باد تمسخر گرفته شود؟ همیشه مرسوم بوده که فرد جهت اختصار واسطه ها را حذف می کند معمولاً گویندگان و نویسندگان یکی دو واسطه بین خود تا گوینده اصلی را ذکر

می کنند و بقیه را حذف می کنند اگر الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله همین کار انسان ها را انجام دهد و برای اختصار و عدم ملامت شنونده سند و کلام خود را کوتاه کند باید الاغ زیر سؤال برود که جد تو چگونه از الاغ در کشتی حضرت نوح علیه السلام این کلام را روایت کرده است!!

خامساً؛ در اینجا نویسنده به روایتی استناد کرده است که همه واسطه های آن حذف شده و به صورت (روی- روایت شده) آمده است امابه الاغ که چند واسطه را ذکر کرده و چند واسطه را حذف کرده است اشکال می گیرد، آیا به الاغ بیشتر اشکال وارد است یا به نویسند؟!

سادساً" نظیر این روایت در کتابهای اهل تسنن وجود دارد به یک نمونه آن توجه فرمایید: ابن کثیر در کتاب (البدایه والنهایه) در باب معجزات پیامبر (ص) می نویسد: (ابن منظور گفت: چون خداوند خیر را برای پیامبرش صلی الله علیه و سلم فتح کرد در سهم آن حضرت الاغی سیاه و مکتل قرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه و سلم با الاغ سخن گفت و الاغ نیز با آن حضرت. پیامبر به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: یزید پسر شهاب، خداوند از نسل جدم ۶۰ الاغ بیرون آورد که فقط پیامبران بر آنها سوار می شدند و از آن الاغها تنها من مانده ام و از پیامبران تنها شما باقی مانده ای و من منتظر بودم تا بر من سوار شوی و من پیش از این از یک یهودی بودم و از روی عمد و قصد بر او سخت می گرفتم و او بر شکم و پشت من می زد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: من نام تو را یعفور گذاشتم. ای یعفور؟ الاغ گفت: لیک. فرمود: (الاغ) ماده

می خواهی؟ گفت: نه. پیامبر برای انجام کارهایش بر سوار می شد پس وقتی از آن پیاده می شد آن را به در خانه یهودی می فرست الاغ با سردرب می کوبید. صاحب خانه بیرون می آمد و آن با سرش به او اشاره می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را اجابت کن...»^(۱) امامطلبی که در باره خواندن اصول کافی نزد مرحوم آیه الله خوئی متذکر می شود از اساس غلط است زیرا خواندن کتب حدیث در نزد بزرگان در مداری اهل سنت مرسوم است نه در حوزه های علمیه شیعه. در ضمن شیوه مرحوم آیه الله خوئی این است که به روایت مرسل و بی سند توجهی ندارد حتی روایتهایی که مرسل و بی سندی که مشهور به آن عمل کرده باشند.

حتی پیامبر؟!!

بعد از حدیث مربوط به الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله سه حدیث دیگر ذکر می کند مبنی بر انتساب عدم رعایت مسایل ناموسی به پیامبر با عنوان پسرعموی ناز! مرا آزرده مکن! حق خادم! و آنگاه می نویسد: «هم چنان که ملاحظه می کنید در این چرندیات، اهانت آشکاری به رسول خدا است. به همین شش روایت در رابطه با پیامبر - صلی الله علیه و آله - اکتفا می کنیم و به موضوع بعدی می پردازیم.»

اولاً؛ نویسنده چهار حدیث بیشتر نیاورده نه شش روایت،

۱- -/-/ البدایه والنهایه ۶/ ۱۵۸ و شمائل الرسول ص ۳۵۴ والخصائص الكبرى ۲/ ۶۴

می گویند: دروغگو کم حافظه است. لاقلاً نویسنده آنچه به عنوان حدیث آورده شمارش می کرد و بعد می گفت چندتاست تا ما درباره ی صحت و سقم آن گفتگو کنیم.

ثانیاً؛ اشکالاتی که در باره حدیث اول ذکر شد مانند بی سند بودن آن، در این سه روایت نیز وجود دارد و از سه حدیث باقیمانده حدیث آخر را نه تنها در کتاب بحارالانوار با آدرسی که نویسنده ذکر کرد نیافتیم بلکه در قسمتهای دیگر بحارالانوار که احتمال می دادیم آمده باشد تفحص کردیم و چیزی حتی نزدیک به آن از جهت معنا هم نیافتیم و لذا حدیث آخر سخن بی مدرک و بی ارزش است. و به فرض بود چنین حدیثی، از درجه اعتبار ساقط است زیرا مرحوم علامه مجلسی - ره - بنا بر جمع آوری احادیث و وقایع نقل شده در تاریخ را داشته است و هیچ عالمی از شیعیان تمام آنچه در بحار آمده است را تأیید نکرده است.

اما راجع به دو حدیث دیگر؛ متأسفانه نویسنده هر دو حدیث را قیچی کرده و حق را وارونه جلوه داده است ما در اینجا متن حدیث را می آوریم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد و به تعبیر قرآن کریم «يُحرفون الكلم عن مواضعه...»^(۱)، «کلام را از جایگاه خویش تحریف می کنند...»

امّا حدیث اول که تحت عنوان «پسرعموی ناز»

نویسنده آورده است؛

اسحاق بن عبدالله از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: به نزد پیامبر آمدم در حالی که ابوبکر و عمر در نزد او بودند من بین آن حضرت و عایشه نشستم عایشه به من گفت: جز آن من یا، آن رسول خدا جای دیگری نیافتی؟ پیامبر فرمود: ساکت باش ای عایشه مرا درباره علی آزار مده او برادر من در دنیا و در آخرت است و او امیر مؤمنان است که خداوند او را بر پل صراط می نشاند پس او اولیا و دوستان خویش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می کند. (۱) نکته:

از حدیث فوق و دهها حدیث دیگر و کتاب های تاریخی معلوم می شود که عایشه از همان ابتدا نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام نگاهی مثبت نداشته و اگر او جنگ جمل را به پا کرد و برخلاف فرمان خدا مانند زمان جاهلیت قبل از اسلام از خانه بیرون آمد در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین بوده و در هر فرصت ممکن او را آزار می داده است و از حدیث فوق معلوم می شود که آن حضرت برای امری به نزدیکی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عایشه نیز می خواهد به گونه ای به حضرت تعرض کند و جمله فوق را می گوید و رسول

خدا صلی الله علیه و آله ضمن هشدار و اعتراض به عایشه، با جمله پایانیِ روایت به جایگاه علی علیه السلام در دنیا و آخرت اشاره می کند تا شاید عایشه متنبه شود و دست از معارضه با برترین خلق خدا بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یعنی علی علیه السلام بردارد.

علی علیه السلام که تربیت شده و بزرگ شده رسول خدا است او را همچون پدر خود می داند گذشته از این که داماد و وصی آن حضرت است طبیعی است که در فرصتهای مختلف به نزد او بیاید و به صورت خصوصی با آن حضرت سخن بگوید و عایشه تاب تحمل این جایگاه رفیع امام را در نزد پیامبر نداشته است.

درحقیقت این عبارت عایشه در مقام تعرض است مانند این که در فارسی می گوئیم: «جای دیگری نبود که روی دامن من نشستی؟!» که این جماعه در مقام تعریض می باشد و مؤلف گویا فرق بین معنای کنایه و تعریض را با معنای صراحت را نمی داند!! و چون یک جمله از عایشه را مطابق خواست خود دیده است با حذف قسمت پایانی حدیث و تغییر در بعضی از کلمات، بخشی از حدیث را آورده و با تعبیر پسر عموی ناز به پیامبر و امیر مؤمنان علیهما السلام توهین نموده است. «كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم...»، «کسانی که پیش از اینها بودند همچون اینان سخن می گفتند (که هماهنگی سخنانشان نشانه هماهنگی دلهایشان است زیرا)

قلبهایشان شبیه یکدیگر است.»^(۱) روایت دومی که در این باب آمده وضعیتی مانند حدیث فوق بلکه وضعیت بدتری دارد و رجوع به خود روایت چهره نویسنده و عایشه را هویدا می کند.

امّا متن حدیث:

سلمان و اباذر و مقداد می گویند: علی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که عایشه پشت سر او ایستاده بود و خانه پر از جمعیت بود در میان جمعیت پنج نفر اصحاب کتاب و پنج نفر اصحاب شوری بودند علی علیه السلام جایی را برای نشستن نیافت پیامبر با اشاره به علی علیه السلام به جای خالی که پشت سرش بود اشاره کرد در حالی که عایشه عبایی بر سر داشت پشت سر پیامبر نشسته بود علی علیه السلام بین پیامبر و عایشه که جای خالی بود نشست عایشه غضبناک شد و گفت: جایی دیگری نیافتی که آرام بگیری غیر از دامن من. پیامبر غضبناک شد و فرمود ای حمیرا مرا درباره برادرم علی اذیت نکن او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و صاحب نور پیشتازان در روز قیامت است که خداوند او را بر پل صراط قرار می دهد پس اولیا و دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می کند.^(۲)

۱- - سوره بقره، آیه ۱۱۸.

۲- - کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۷۹.

(۱) اصحاب کتاب، طبق روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام و تواریخ کسانی هستند که در کعبه در سال آخر عمر پیامبر متنی را نوشته و امضا کردند مبنی بر جلوگیری از انتقال امامت و ولایت و خلافت به علی علیه السلام. (۱) (۲) با توجه به نکته فوق می توان به علت توجه پیامبر و حساسیت او نسبت به علی علیه السلام پی برد و چگونه می خواهد با رهنمود خود جلو توطئه های آتی را بگیرد، ضمن اینکه از حدیث فوق استفاده می شود که جای خالی برای علی علیه السلام به جز پشت سر پیامبر در نزدیکی عایشه وجود نداشته است ولی متأسفانه نویسنده با حذف و تحریف، روایاتی را که می تواند رهنمود برای اهل ایمان باشد چرندیات می شمارد.

(۳) اساساً بسیاری از مردم برای ضربه زدن به دشمن خود، از هر بهانه ای استفاده می کنند و کلمات را این گونه به زبان می آورند و به خصوص بعضی از زنان وقتی کسی ولو با فاصله، نزدیک آنان بنشیند می گویند جایی جز دامن پیدا نکردی؟ و به نظر می رسد عایشه نیز از این شیوه استفاده کرده است.

(۴) شاید ذکر حکایت فوق توسط امام امیرالمؤمنین علیه السلام برای رفع شبهه از اصحاب خود و مردم درباره ی علت برخورد عایشه با آن

حضرت باشد تا بتواند برای مردم ثابت کند که کینه عایشه با او از دیرباز است و قضیه انتقام خون عثمان بهانه ای بیش نیست.

حال در اینجا؛ این سؤال مطرح است که آیا این چند حدیث مذکور چرندیات و توهین به پیامبر اسلام است یا بعضی از روایاتی که بی حیائی را به پیامبر نسبت می دهد و در منابع معتبر اهل سنت آمده است. ما چون بنا نداریم که به مسائل اختلافی دامن بزنیم و تنها قصد روشن کردن اهداف نویسنده را داریم به چند روایت از منابع اهل سنت اشاره می کنیم زیرا نویسنده، کتب اهل سنت را مبری از این امور می داند.

او در صفحه ی ۶۱ در بخش توهین به امیرالمؤمنین که اشاره ای درباره آن خواهیم داشت، می نویسد: اگر این گونه روایات مسخره در کتب اهل سنت بود غوغا به پا می کردیم و آنها را رسوا می نمودیم اقامتأسفانه در کتب خود ما شیعیان است!

حال خوانندگان گرامی قضاوت کنند کدام یک از روایات توهین به پیامبر اسلام است آیا آنچه در بالا به صورت بریده و بی سند از کتب شیعیان نقل شده یا روایات وارده در کتب اهل سنت؟!

نمونه ها:

(۱) توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و ام المؤمنین خدیجه علیها السلام / در سیره حلبیه آمده است که پیامبر قبل از ازدواج بر خدیجه داخل شد پس

خدیجه دست او را گرفت و به سینه اش چسبانید!!^(۱) (۲) برهنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله/ بخاری می گوید: رسول خدا با مشرکین سنگی را جهت بازسازی کعبه منتقل می کرد و بر آن حضرت شلواری بود عباس به او گفت پسر برادر اگر شلواری را باز می کردی و بر شانه ات زیر سنگ می گذاشتی؟ پس آن حضرت باز کرد و بر شانه اش نهاد (یا بن اخ لو حلت ازارک فجعلت علی منکبک دون الحجاره؟ فقال: فحلّه علی منکبیه) پس آن حضرت افتاد و بیهوش شد از آن زمان دیگر آن حضرت عریان دیده نشد!!^(۲) این، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده می شود در حالی که آن حضرت فرمود: از کرامت خدایم به من این است که احدی عورتم را ندیده است.^(۳) (۳) خوردن ذبیحه مشرکان/ در مسند احمد است (و دیگران نیز روایت کرده اند) که زید (ابن عمرو بن نفیل) بر پیامبر عبور کرد در حالی که آن حضرت با سفیان بن حرث از سفره ای که بر ایشان تهیه شده بود می خورد زید را دعوت کردند او نپذیرفت از آن سفره بخورد و گفت من آنچه برای غیر خدا ذبح شده نمی خورم و تنها آنچه نام خدا بر آن برده شده می خورم!!^(۴)

۱- - الصحیح من سیرھالنبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از سیرہ حلیبہ، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- - الصحیح من سیرھالنبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷

۳- - الصحیح من سیرھالنبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴- - الصحیح من سیرھالنبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۵۸، به نقل از صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۰ و ج ۷، ص ۱۱۸ و سیرہ حلیبہ، ج

۱، ص ۱۲۳، و مسند احمد، ج ۱۱، ص ۱۸۹

۴) پیامبر و فتوای عائشه / عائشه می گوید: روزی رسول خدا بر من وارد شد مردی را که کنارم نشسته بود مشاهده کرد این موضوع بر رسول خدا (ص) گران آمد به گونه ای که آثار خشم را سیمایش مشاهده کردم. عرضه داشتم: ای رسول خدا این برادر رضاعی من است. فرمود به برادران رضاعی خود نگاه کنید همانا رضاع و شیرخوارگی از گرسنگی است. فتوای عائشه بر این بود که مرد نامحرم با خوردن شیر از زنان مردم با او محرم می شود!! (۱) (۵) بول ایستاده / بخاری و مسلم از حذیفه نقل می کنند که پیامبر به سایبان گروهی وارد شد پس به حالت ایستاده بول کرد!!! آنگاه آب خواست صلی الله علیه و سلم من برایش آب آورد پس وضو گرفت. (۲)

۶) عدم رعایت حریم / عبدالله بن زبیر روایت می کند: پیامبر صلی الله علیه و سلم در صبح سردی (مرا دنبال مأموریت) فرستاد من باز گشتم و او با بعضی از همسرانش زیر لحاف بود پس مرا داخل لحاف کرد در نتیجه ما سه نفر (در زیر یک لحاف) شدیم!! (۳) ..

احادیثی دیگری نیز در این زمینه در آخر فصل می آید.

۱- / سنن ابی داوود ۲ / ۱۸۲- / ۱۸۳ باب رضاعها الکبیر باب شیردادند به مردان بزرگ

۲- / سنن النسائی ۱ / ۳۰ و سنن ابن ماجه ۱ / ۱۱۲- / ۱۱۱ و صحیح بخاری ۱ / ۹۳ و ۲ / ۷۴۲

۳- / المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۴۱۰ و کتاب السنه ۲ / ۵۹۷

(توهین به امیرالمؤمنین علی علیه السلام)

اشاره

نویسنده تحت عنوان فوق روایاتی را ذکر می کند که ما یک به یک روایات و اظهارات او را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

اما حدیث اول (کارشناسی قضایی)

در صفحه ۶۰ بنا بر نقل بحارالانوار حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که بدین مضمون است: زنی عاشق مردی از انصار بود و برای بدام انداختن او سفیده تخم مرغ را به لباس ها و بین ران هایش مالیده و به نزد عمر آمد حضرت علی که مستشار قضایی عمر بود بلند شد و بین رانهایش را نگاه کرد و او را متهم ساخت!!

آنگاه نویسنده می پرسد: «آیا واقعاً ممکن است امیرالمؤمنین بین رانهای زن نامحرمی را نگاه کند؟! و آیا با عقل جور در می آید که امام صادق- علیه السلام- چنین روایتی را نقل کند؟ آیا کسی که با اهل بیت پیامبر- صلی الله علیه و آله- محبت داشته باشد چنین سخنی می گوید؟!»

با مراجعه به اصل روایت، خوانندگان گرامی قضاوت کنند که آیا باز خیانت دیگری از نویسنده سرنزده است؟

اما اصل حدیث

امام صادق علیه السلام فرمود: زنی که عاشق مردی از انصار شده بود و

نتوانسته بود نظر او را جلب کند تخم مرغی را برداشته و زردی آن را دور ریخته و سفیدی آن را بر لباسش در ناحیه ران هایش ریخته و سپس به نزد عمر آمده و گفت ای امیرالمؤمنین این مرد مرا در فلان محل گرفت و رسوایم نمود (و عفتم را برد) عمر خواست که مرد انصاری را مجازات کند انصاری در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضور داشت مرتب قسم یاد می کرد و می گفت: ای امیر مؤمنان درباره ی امر من تحقیق کن. پس چون زیاد قسم داد عمر به امیرمؤمنان گفت: ای ابوالحسن نظر شما چیست؟ امیر مؤمنان نگاه به سفیدی بر لباس و دوران او انداخت پس آن زن را متهم کرد که توطئه کرده است بعد دستور داد ظرف آب داغی که شدید می جوشید بیاورند آن آب را به محل سفیدی ریخت آن سفیدی پخته شد.... (۱) همانطور که در روایت آمده زن برای رسیدن به مقصد خویش، سفیدی تخم مرغ را بر لباسش در قسمت دوران خویش ریخته بود تا بتواند آن مرد را متهم سازد و روایت دارد (علی ثیابها بین فخذیها، سفیدی را بر لباسش در قسمت دورانش) معلوم است آن زن ران خود را در یک جلسه عمومی نشان خلیفه و حاضران نمی دهد بلکه لباسش را که در ناحیه دورانش هست نشان می دهد و این امری است قابل قبول (و نویسنده، کلمه او را خود اضافه کرده و

نوشته است آن را به لباس ها و بین ران هایش مالیده بود در حالی که این جمله صحیح نیست).

جمله پایان حدیث روشن می کند که حضرت برای روشن شدن موضوع به همان سفیده تخم مرغ که بر لباسش در قسمت ران او بوده نگاه کرده و چیزی را که عمر نتوانسته تشخیص بدهد تشخیص داده است و یک جوان را از فتنه و قتل نجات داده است و این باز عرفی است که اگر کسی به لباس قسمت ران نگاه کند مردم می گویند فلانی بین ران او نگاه کرد و مطلب را فهمید. کلمه نگاه به ران تفسیر است از برای این که معلوم شود نگاه به ناحیه دیگر لباس او نبوده بلکه نگاه به لباس قسمت ران بوده است.

آیا حدیثی که با کمی دقت حقیقت امر در آن روشن می شود این قدر هیاهو و جنجال می خواهد؟!

و آیا قضیه به جای کلاه، سرآوردن و یک کلاغ و چهل کلاغ کردن در اینجا مطرح نیست؟ آیا انسان به یاد آیه شریفه «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً» (۱) نمی افتد؟!

نکته دیگری که قابل توجه است این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسایلی که خلیفه در مانده می شد و اسلام یا جان فردی در معرض خطر بود و خلیفه دست نیاز به سمت حضرت دراز می کرد امام علیه السلام آنان را راهنمایی می کرد و از مهلکه نجات می داد.

اما حدیث دوم (آموزش دشنام از منبر؟)

در این حدیث بنا بر نقل بحارالانوار از امام صادق علیه السلام آمده که علی علیه السلام در بالای منبر بر زنی بد اخلاق کلمات زشتی را بیان کرد و آن گاه نویسنده می پرسد «آیا ممکن است امیرالمؤمنین - علیه السلام - چنین سخنان زشتی از زبانشان بیرون کنند؟ و آیا امام صادق - علیه السلام - چنین سخن پوچی را نقل می کند اگر این گونه روایات مسخره در کتب اهل سنت می بود غوغا به پا می کردیم و آنها را رسوا می نمودیم اما متأسفانه در کتب خود ما شیعیان است.»

اولاً؛ این روایت در کتب اهل سنت آمده است؛ نظیر، شرح نهج البلاغه ابن حدید معتزلی. (۱) ثانیاً؛ این روایت در کتب شیعه به عنوان روایت مجهول آمده است زیرا طبق نقل بحار از کتاب اختصاص عمر بن عبدالعزیز از مردی روایت می کند که معلوم نیست کیست و نیز در سندش عیسی بن سلیمان است که مجهول الحال است. در نتیجه این روایت بی ارزش و فاقد اعتبار است.

ثالثاً؛ گاهی مخاطب آنقدر رذالت دارد و به هیچ وجه ساکت نمی شود و سخنان او نظیر سلمان رشدی فقط هتاک است که باید با بردن آبروی او چهره واقعی او را افشا کرد و مفسد او را روشن

کرد تا دیگران از او اجتناب کنند و مبتلا به او نشوند که او یک فرد بیمار و خطرناک است. اگر روایت به فرض صحیح باشد مخاطب امیر مؤمنان علی علیه السلام فردی از خوارج نهروان بود که طبق نقل اول روایت پدر و برادرش به دست حضرت کشته شده و برای ضربه زدن به آن حضرت سخنانی خلاف ادب ابراز داشت در اول روایت آمده است: زنی بد اخلاق نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد در حالی که آن حضرت بر منبر بود و پدر و برادر آن زن را کشته بود آن زن گفت: این قاتل دوستان است، آنگاه حضرت به او نگاهی کرد و کلماتی را به او گفت.

رابعاً؛ همین طور که ملاحظه می شود نویسنده باز در نقل روایت جنبه امانت را رعایت نکرده و اول حدیث را که مربوط به این است که وی از خوارج نهروان است و پدر و برادرش در جنگ با حضرت کشته شده اند حذف کرده است.

خامساً؛ اگر ذکر معایب افراد بد باشد و توهین محسوب شود حتماً از دیدگاه نویسنده باید خدا هم مورد بازخواست قرار بگیرد و یا باید منکر قرآنی بودن بعضی از سوره های قرآن شود از جمله سوره مسدّ که درباره همسر ابی لهب می فرماید: «و امرأته حماله الحطّبه فی جیدها جبل من مسدّ» (۱) و آیه «اولئک کالانعام بل هم اضل» (۲) و آیه (فمثله کمثل الکلّب) (۳) و آیه «کمثل الحمار» (۴).

۱- - سوره مسد، آیه ۴ و ۵.

۲- - سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۳- - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴- - سوره جمعه، آیه ۵.

سادساً؛ در کتب اهل سنت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فحش می داد و به آن دستور می داد!!! یک نمونه:

ابی بن کعب دید فردی به افتخارات جاهلیت افتخار می کند پس بدون کنایه و با صراحت به او گفت: ...!!! مردم (به خاطر حرف زشت او) به او نگاه کردند. پس به مردم گفت: من هم مثل شما این کار را (زشت) می بینم فقط به شما بگویم که رسول خدا رحمهما الله به ما دستور داد که هر کس به افتخارات جاهلیت مباحات کند بدون کنایه و با صراحت بگوید: ...!(۱)

اما حدیث سوم و چهارم (طناب انداختند! متهم کیست؟)

نویسنده دو حدیث از احتجاج طبرسی بدون اشاره به صفحه آن ذکر می کند که در حدیث اول است: که عمر و کسانی که دور و بر او بودند طناب بر گردن امیرالمؤمنین انداختند و کشان کشان او را نزد ابوبکر بردند تا جایی که او فریاد می کشید (یا ابن امی ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی)!!

آن گاه می پرسد: آیا امیرالمؤمنین تا این حد بزدل و ترسو بودند؟! و در حدیث دوم آمده که حضرت فاطمه - سلام الله علیها - به امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرمود ای فرزند ابوطالب! (ما اشملت شیمة الجنین و قعدت حجره الظنین) خلق خوی انسان در تو نیست! و اینک متهم و غیر قابل

مطلبی که در قسمت اول آمده برگرفته از کتاب احتجاج از بین یک بخش طولانی است که درباره کیفیت تخلف بعضی از اصحاب از دستور پیامبر و چگونگی بیعت با ابوبکر در غیاب اهل بیت علیهم السلام (به علت اشتغال آنان به تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله) و توده مردم است و چگونگی بیعت عثمان و بنی امیه در مسجد النبی با ابوبکر و ایجاد جو رعب و وحشت برای مردم در گرفتن بیعت و مخالفت علی علیه السلام را متذکر می شود و حمایت جمعی از اصحاب از امام امیرمؤمنان و تجمعشان در خانه ی علی علیه السلام و رفتن علی علیه السلام به اتفاق حضرات فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام به درب خانه مهاجرین و انصار جهت استمداد در گرفتن حق خویش و همراهی نکردن مردم با آنان را بیان می کند و آمدن عمر و قنفذ و گروه زیادی به درب خانه علی علیه السلام و تهیه هیزم جلو خانه آن حضرت و مضروب ساختن حضرت زهرا علیها السلام یادآور می شود و بردن امام به مسجد و اشاره ی آن حضرت به پیمانی که آنان با هم بسته بودند در غصب خلافت و تهدید او را به قتل، ذکر می کند که حدود ۷ صفحه است (۱) و نویسنده، مطلب مورد نظر خود را تقریباً از بین سه صفحه استخراج نموده است و خود این امر نشان می دهد که او از وقایع صدر اسلام و خیانت‌های بسیاری از خواص در آن دوران به

اسلام و پیامبر و ظلمهای به اهل بیت علیهم السلام مطلع بوده و دنبال نقطه ضعف بوده و چیزی را که خود نشان مظلومیت آن امام همیشه مظلوم است به عنوان نقیصه بزرگ ذکر کرده است ما در چند سطر آتی جواب این سؤال را که چگونه شد که علی علیه السلام با قوه قهریه در برابر غاصبان، موضعگیری نکرد از زبان آن حضرت و از زبان ابوبکر را ذکر می کنیم تا مطلب روشن شود.

اما مطلبی که در قسمت دوم و تحت عنوان «متهم کیست؟» آمده است، جمله ای از فاطمه زهرا علیها السلام است که بعد از رفتن به مسجد در جمع زنان بنی هاشم و سخنرانی آن حضرت در آن مکان و احتجاج با ابوبکر و مردم درباره ی فدک صورت گرفت و از رفتارهای خلاف قرآن آنان و اولین حدیث سازان پرده برداشت این خطبه بیش از ۱۲ صفحه است و در منابع شیعی و سنی آمده است. (۱) بعد از آن سخنرانی و اتمام حجّت و بازگشت به منزل، وقتی همسر مظلومش را دید که خانه نشین و حقش را ضایع کرده اند و مانند متهمان با او برخورد می کنند و تحقیر شدن خود و امام و فرزندان را در برابر مردم مشاهده کرد و دید چگونه فدک که وسیله معاش خانواده اش است غصب کرده اند با آتشی از دل برخاسته به آن امام مظلوم خطاب کرد و گفت: «یا بن ابی طالب اشتملت شمله الجنین وقعدت حجره الظنن نقضت قادمه الاجدل فخانک

۱- /- از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۳۶/۱۶ و مروج الذهب ۳۱۱/۲ و النص والاجتهاد ۱۰۶ و ۱۰۷ و مراجعات ۱۰۳ و دلائل الامامه طبری ۴۰ و ۴۱ و بحار الانوار ۴۳/۱۵۸ و ...

ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافه یبترنی نحلہ ابی و بلغه ابنی لقد اجهد فی خصامی و الفیته الدّفی کلامی»^(۱)

«ای پسر ابی طالب جامه فرا گیر بر خود پیچیده ای (غم تمام وجودت را فرا گرفته) و مانند کسانی که متهم هستند نشسته ای (گویا مردم تو را متهم کرده اند)، چراغ دار راهنمایی گروه، پیمان شکنی کرده است پس افراد ناتوان و بی تقوی (زمام امر را به دست گرفته و) به تو خیانت کرده است این (ابوبکر) پسر ابی قحافه است که هدیه ای که پدرم به من داده است و وسیله زندگی فرزندانم است از من گرفته و در دشمنی با من کوشیده است او را در دشمنی شدید یافتیم ...» گویا حضرت زهرا علیها السلام بادل غمبار به همسر مظلومش که زانوی غم در بغل گرفته می گوید: چه شده که مانند جنین در رحم مادر زانوی غم در بر گرفته ای؟!»

خواننده عزیز، شما را به خدا به مترجم و نویسنده ای که خود را مدافع حق و اهل بیت و بیان کننده حقایق می دانند بگویید که جای فرمایش حضرت زهرا علیها السلام است که به امامش بفرماید خلق و خوی انسان در تو نیست!! این ترجمه از کجای عبارت حضرت استفاده می شود «اشتملت» از شمول و شامل شدن است یعنی در جامه پیچیدن، «شملة» هم به معنای جامه و چادر و لباس است و معنای جنین نیز روشن است.^(۲)

۱- احتجاج طبرسی ۱/ ۱۴۵.

۲- کتب لغت از جمله فرهنگ جامع، ج ۱.

خوانندگان محترم در می یابند که چگونه نویسنده و مترجم حدیث را تحریف کرده و کلمه (شمله) که به معنای جامه است به (شیمه) که به معنای خلق. خوی است تغییر داده اند تا به هدف خود برسند

مترجم در ترجمه ی جمله ی دوم می نویسد و «اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی!» آری امام علی علیه السلام متهم و غیر قابل اعتماد بود ولی نزد چه کسی؟ آیا نزد حضرت زهرا علیها السلام؟! او که به امام نگفت: من به تو بد گمان هستم بلکه گفت: تو این گونه که نشسته ای مردم تو را متهم می سازند، در حقیقت حضرت زهرا علیها السلام از وضعیت پیش آمده برای امام خویش متأثر است و با او درددل می کند لکن مع الاسف دین به دنیا فروشان سخنان آن حضرت را این گونه وارونه جلوه می دهند و بعد کتب شیعه و علمای شیعه را مورد هجوم قرار می دهند!!

اما این سؤال که چرا حضرت با قوه قهریه در برابر غاصبان مقابله نکرد؟

جوابهای متعددی دارد که ما داوطلبان را به کتاب «رنجهای حضرت زهرا علیها السلام» نوشته ی علامه سید جعفر مرتضی عاملی ارجاع می دهیم و در اینجا فقط به ذکر دو جواب اکتفا می کنیم:

الف: سکوت امام علیه السلام به خاطر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

امیر مؤمنان وقتی در مسجد مطلع شد که با توطئه ی ابوبکر و عمر

و خالد بن ولید طرحی برای قتل او ریخته شده است گریبان عمر را گرفت و فرمود: ای پسر صهاک به خدا سوگند اگر عهد و پیمان از رسول خدا نبود و اگر در تقدیر الهی نبود می دیدی که (من با شما چگونه مقابله می کنم و می فهمیدی که) کدامیک از ما ضعیف هستیم و قدرتمان کمتر است. (۱) در جای دیگر نیز به چند تن از صحابه خاص خود فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفاتش به من فرمود: ای ابوالحسن این امت بعد از من به تو خیانت می کنند و عهد مرا نسبت به تو می شکنند و تو نسبت به من مانند هارون به موسی هستی و امت من رفتارشان مثل رفتار امت موسی با هارون است که پیروی از سامری کردند و هارون را رها کردند گفتم: ای رسول خدا در آن زمان چه کنم، فرمود: اگر یاور داشتی با آنان بجنگ و گرنه دست نگهدار و خونت را حفظ کن تا به من، مظلومانه ملحق شوی. (۲)

ب: ابوبکر نیز جواب سؤال را این گونه می هد؛

وقتی عمر به ابوبکر گفت که من در خانه علی علیه السلام را می بندم و نمی گذارم کاری بکنند ابوبکر گفت: تو را به خدا قسم می دهم دست از سخنان بیهوده ات بردار، به خدا سوگند اگر پسر ابی طالب بخواهد من و تو را بکشد با دست چپ خویش می کشد نه با دست

۱- - احتجاج طبرسی ۱/ ۱۲۷.

۲- - احتجاج طبرسی ۱/ ۹۸.

راست و تنها چیزی که ما را از دست او نجات داده است یکی از این سه امر است: (۱) او تنهاست و یآوری ندارد (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داده که با ما درگیر نشود (۳) هیچ قبیله ای نیست مگر اینکه با او دشمنی دارد. و بدان که اگر این سه امر نبود حکومت به دست او می رسید گرچه ما هم ناراحت بودیم دنیا در نزد او بی ارزش است و او را از مرگ باکی نیست آیا فراموش کردی روز جنگ احد همه فرار کردیم و از کوه بالا می رفتیم در حالی که زمامداران قوم (دلاوران عرب) اطراف او را گرفته بودند و یقین بود که او کشته می شود و هیچ راه فراری از میان آنان نداشت تا اینکه پیاده به جنگ ادامه داد.... (۱) اما حدیثهای بعد در این عنوان

(با تیر فقط خنده رو!! پیرمرد حقه باز! چشمان خیره!)

نویسنده در تیر اول صفحه ی ۶۲ از تفسیر قمی از زبان حضرت فاطمه علیها السلام اوصافی از قول زنان قریش درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر می کند که چند مطلب در این باره قابل ملاحظه است؛

اولاً؛ این حدیث مرفوعه است و از نظر حدیث شناسان بی اعتبار است.

ثانیاً؛ این حضرت زهرا علیها السلام نیست که این اوصاف را به امام علی

علیه السلام نسبت دهد بلکه سخنان زنان قریش است که دنبال عیب جویی علی علیه السلام بودند.

ثالثاً؛ اصل این موضوع (در صورت صحت) مربوط به زمانی است که ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام با حضرت علی علیه السلام مطرح بود و طبیعی است دختر باید تمام جوانب را با پدرش که رسول خدا صلی الله علیه و آله است در میان بگذارد از جمله آنها حرفهای زنان قریش درباره همسر آتی خویش است.

ما برای روشن شدن بیشتر هدف نویسنده بخشی از قبل و بعد جملات منتسب را می آوریم:

درباره ازدواج حضرت زهرا علیها السلام هر کس صحبت می کرد پیامبر از آن اعراض می کرد تا مردم از او مأیوس شدند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خواست او را به ازدواج علی علیه السلام در آورد به صورت خصوصی با دخترش گفتگو کرد حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا نظر شما هر چه باشد پذیرفته است ولی زنان قریش درباره ی او می گویند او مردی است با شکم بزرگ و دستان بلند، مفاصل درشت، موهای ریخته، چشمانی درشت با شانه های بلند نظیر کوهان شتر، خنده رو و بی مال است. پیامبر فرمود: ای فاطمه آیا می دانی خداوند بر دنیا توجه فرمود و مرا بر مردان جهانیان به عنوان پیامبر انتخاب کرد و برای بار دوم توجه کرد پس علی را به عنوان وصی بر مردان جهان اختیار کرد و در مرحله بعد تو را به

زنان جهانیان انتخاب کرد (۱)

آیا این تعبیر خیانت نیست؟

تیر دوم نویسنده در این صفحه «پیرمرد حقه باز» است که می خواهد چنین وانمود کند که در کتب شیعه، علی علیه السلام پیرمرد حقه باز به حساب آمده است حال بشنو اصل کلام ابی الفرج اصفهانی را؛

ابی اسحاق می گوید: پدرم مرا در روز جمعه به مسجد برد (جمعیت زیاد بود در نتیجه) پدرم مرا بلند کرد دیدم علی بالای منبر خطبه می خواند او پیرمردی بود که موهای جلو سرش ریخته، با پیشانی برآمده (که نشانه تیزهوشی است) با شانه های کشیده و محاسنی بلند به گونه ای که به سینه اش ریخته بود با چشمانی جذاب و مهربان. به پدرم گفتم او کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب پسرعمو و برادر و وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان است. (۲) آیا فردی هست که از مترجم و نویسنده ای که خود را امین و آزادمنش می دانند پرسد از کجا شما این جمله را پیدا کردید که حقه بازی از چشمانش نمایان بود جمله «لیناً فی العین» کجا به معنای حقه بازی است؟! کچل بودن را از کجا به دست آوردید؟! «اصلع» به معنای کسی است که موهای جلو سرش ریخته است و

۱- - تفسیر قمی ۳۰۳/۲، ذیل آیات معراج از سوره النجم.

۲- - مقاتل الطالبيين، ص ۱۶.

این عیب محسوب نمی شود و شامل کچلی که یک نوع بیماری است نمی شود.

مضافاً بر اینکه در کجای حکایت فوق نسبت عیب یا بدی به امام امیر مؤمنان علیه السلام داده شده است به جز تحریفات نویسنده؟!!

اما تیر سوم (چشمان خیره)

ابوالفرج می نویسد: آن امام سبزه چهارشانه ای بود که به کوتاهی نزدیک تر بود با شکمی بزرگ، انگشتان باریک، بازوان کلفت، ساقهای باریک، چشمانی جذاب، محاسن پرپشت، موهای جلو سر ریخته و پیشانی برآمده.

اولاً؛ این حدیث نیست بلکه جمله ابوالفرج اصفهانی است و او اموی است و در نظر اهل سنت مورد اطمینان است، نه نزد شیعیان.

ثانیاً؛ این توصیف امام در اواخر عمر و ایام خلافت خویش است، خود او بعد از ذکر وصفهای فوق می گوید: این اوصاف در روایات متفرقه آمده بود که من آنها را جمع نمودم. (۱) و از جمله ابواسحاق که در بالا آمد نیز استفاده می شود که این اوصاف مربوط به دوران حکومت آن حضرت است که نزدیک ۳۰ سال از شهادت حضرت زهرا علیها السلام گذشته و نزدیک به ۴۰ سال بعد از ازدواج با آن حضرت بوده است.

ثالثاً؛ اوصافی که ذکر شده اوصاف یک پهلوان قوی هیکل است که هر صفتی از این صفات انسان را به سمت خود جلب می کند.

بازوان کلفت که نشانه قدرت بازوی اوست، و سینه فراخ و گشاده او که نشان صبر و مقاومت وی است، محاسن زیبا و پرپشت و چشمان ملیح و نمکین او که نشانه عطوفت و مهربانی است به گونه ای که هر فردی در کنارش احساس آرامش می کند.

رباعاً؛ تعجب از نویسنده است که خود را عالم می داند و به چند

روایت ضعیف تمسک کرده و از روایات متعدد در منابع اهل سنت

که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بدمنظر جلوه می دهد چشم پوشی کرده است رجوع کن به سنن ترمذی ۵/۶۰۳ و ۵۹۸ و صحیح مسلم ۴/۱۸۲۳ و صحیح بخاری ۱/۸۶.

عنوان سوم

(توهین به حضرت فاطمه - س -!)

اشاره

نویسنده در این عنوان چهار تیترا دارد؛

تیترا اول قهرمانی!

از مرحوم کلینی در اصول کافی روایت می کند که فاطمه شانه عمر را گرفت و او را به طرف خود کشید.

این روایت سندش ضعیف است زیرا در آن عبدالله بن محمد جعفی که ضعیف شمرده آمده است. (۱) گذشته از آن روایت به صورت

قیچی شده آورده اصل حیث را ملاحظه فرمایید در صد امانت داری نویسنده معلوم شود. عبدالله بن محمد جعفی می گوید: که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی کار مردم به آنجا رسید که رسید حضرت فاطمه علیها السلام شانه عمر را گرفت و به طرف خود کشید و فرمود: به خدا سوگند، ای پسر خطاب اگر به خاطر این نبود که بلا دامنگیر افرادی گناه شود می دانستی که خدا سوگند می دادم پس خدا را سریع الاجابه می یافتم (فوراً دعایم مستجاب می شد). (۱) علت این که آن حضرت شانه عمر را گرفت شاید شرایط زمانی برای حفظ جان امام چنین اقتضایی داشت و حفظ جان امام بر همه واجب است

تیردوم جر و بحث

؛ از کتاب سلیم بن قیس نقل می کند که حضرت زهرا علیها السلام در قضیه فدک پیش ابوبکر و عمر رفت و با آنان جر و بحث کرد و در میان مردم فریاد کشید تا این که مردم به دورش جمع شدند!!

مطلبی به این صورت در کتاب سلیم بن قیس نیست کما این که مطالب قبل نیز به صورتی که نویسنده ادعا می کرده معمولاً ناصواب است آری؛ در کتاب سلیم بن قیس از امام امیر مؤمنان علیه السلام

روایت می کند که حضرت زهرا علیها السلام در زمانی که ابوبکر و عمر خواستند فدک را بگیرند به آنان فرمود: آیا در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله فدک در دست من نبود و کیل من در آنجا نبود و من از غله های آن استفاده نکردم؟ ابابکر و عمر گفتند: آری حضرت فرمود: پس چرا شما از من شاهد بر آنچه در دستم هست می طلبید؟ گفتند:

زیرا آن فیء مسلمانان است. اگر شاهد اقامه شد که هیچ و گرنه آن را می گیریم. حضرت زهرا علیها السلام در حالی که جمعیت اطراف ابوبکر و عمر بودند و می شنیدند فرمود: آیا شما می خواهید آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام داده است باز گردانید و درباره ی ما برخلاف مسلمانان حکم کنید؟ ای مردم بشنوید آنان چه کارهایی انجام می دهند!!^(۱) ملاحظه می فرمایید حضرت فریادی نکشیده است بلکه با آنان احتجاج کرده است و جمعیت حضور داشته و خطبه و احتجاجهای آن حضرت در منابع شیعی و سنی آمده است از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، ص ۲۳۶ و نهجیه ابن اثیر، جلد ۴، ص ۲۷۳، در ترجمه لغت لّمه و تفسیر کشاف، جلد ۱، در آیه ذی القربی و تاریخ ابن کثیر، جلد ۱۲، ص ۴۴۱.^(۲)

۱- - سلیم بن قیس، ص ۱۳۶.

۲- - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج الحیاه فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام از ص ۱۰۰ تا ۱۱۹.

تیر سوم: عدم رضایت!!

باز نویسنده از قول مرحوم کلینی در فروع ذکر می کند که حضرت زهرا علیها السلام از ازدواج با علی علیه السلام راضی نبود و گریان بود این حدیث نیز مانند حدیث اول بی اعتبار است چون بی سند است و ما حدیثی درباره گفتگوی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت زهرا علیها السلام از تفسیر قمی درباره وضعیت علی علیه السلام ذکر کردیم و شاید حدیث در کافی نیز به همین مضمون بوده و لابد حضراتی که دنبال بهانه ای بودند آن را دلیل بر عدم رضایت حضرت زهرا علیها السلام دانسته اند.

تیر چهارم: شکایت!!

نویسنده از کتاب کشف الغمه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بُریده به نزد حضرت زهرا علیها السلام رفتند، «تا پدرش را دید چشمانش اشک آلود شد حضرت فرمودند: دخترم چرا گریه می کنی؟ فرمود: به دلیل قلت طعام و کثرت ناراحتیها و شدت غمها...»

کجای این روایت توهین به حضرت زهرا علیها السلام محسوب می شود؟! اگر کسی درباره وضعیت سخت خاندان رسالت که در دوران صدر اسلام همچون سایر مسلمانان به سختی زندگی می کردند چیزی بنویسد توهینی به اهل بیت علیهم السلام نموده است؟

گویا فرهنگ توهین و احترام در نظر نویسنده با عرف عموم مردم تفاوت دارد!!

ضمن این که مطالب فوق در منابع اهل تسنن در بخش فضائل

صحابه آمده است (مراجعه شود به کتاب فضائل الصحابه ۲/ ۷۶۴)

در کشف الغمه نیز تصریح شده که روایت مذکور از کتاب مناقب خوارزمی است. چطور شد که نویسنده اینگونه دروغ به خواننده می گوید و روایات اهل سنت را به اسم روایت شیعی ذکر می کند؟!!

عنوان چهارم

(توهین به امام حسین - ع-)

نویسنده روایتی را از مرحوم کلینی در کافی نقل می کند مبنی بر این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام وقتی خبردار شدند که حسین علیه السلام کشته خواهد شد ابراز داشتند که چنین فرزندی را نمی خواهند و هنگامی که جبرئیل خبر آورد که امامت و ولایت و وصایت در نسل اوست آنان راضی شدند و نیز با تیترا (حسین شیر نخورد!) سخنی دارد به این مضمون که حضرت زهرا علیها السلام «با دل ناخواسته حامله شد و او را تحمل کرد و با دل ناخواسته او را زاد» و هرگز شیر فاطمه و هیچ زن دیگری را نخورد او انگشت ابهام پیامبر را می مکید و تا دو سه روز برایش کافی بود.

بعد از آن نویسنده سؤالاتی مطرح می کند که چگونه پیامبر و حضرت زهرا چنین مژده ای را رد می کنند؟! آیا «حضرت زهرا با دل ناخواسته حامله شد؟ و نه ماه حسین را تحمل کرد؟! و آیا با دل ناخواسته او را زاد؟! آیا از شیردادنش امتناع می ورزید؟!»

بعد می نویسد «نعوذ بالله سید و مولای ما حضرت حسین - علیه السلام - شهید

حماسه آفرین تاریخ خیلی بزرگتر و پاکتر از این است که چنین ... (سخنانی) درباره ایشان گفته شود زندهای دنیا آرزو می کنند که هر کدام آنها دهها حسین بیاورند و انگهی حضرت فاطمه زهرا آن طاهره عقیقه چگونه از افتخار فرزندی همچون حسین سر باز می زند و ناخواسته حملش می کند و می زاید و شیرش نمی دهد؟ ...»

باید به ایشان گفت: که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام نیز انسان هستند و عواطف انسانی دارند وقتی خبردار می شوند که جگر گوشه آنها با چنین وضعی کشته می شوند این امر بر ایشان سنگین است و منهای رضای الهی و اجر و پاداش آن به طور طبیعی هر کس از پذیرش آن خودداری می کند به خصوص وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در داشتن چنین فرزندی مخیر باشد. لکن وقتی شخصیتی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام از آثار پربار آن مطلع می شوند اعلام رضایت می کنند ولی با این حال وقتی مادر بداند که آینده فرزند در حملش چنین و چنان خواهد بود همواره ناراحت است و آیه شریفه نیز می تواند اشاره به همان حالت حضرت زهرا علیها السلام باشد.

گویا نویسنده، پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام را انسان نمی دانند و فکر می کند عواطف انسانی ندارند، پیامبر در شهادت حضرت حمزه علیه السلام و مرگ فرزندش ابراهیم علیه السلام گریست. چگونه او و دخترش از شهادت فجیع امام حسین علیه السلام مطلع باشند و متأثر نباشند؟

اما جمله ای که حضرت زهرا علیها السلام از شیردادن به حسین علیه السلام خودداری کرد از دروغهای بزرگی است که به ساحت حضرت زهرا علیها السلام نسبت داده شده است آری؛ در روایات دارد که امام حسین علیه السلام از او شیر نخورد نه اینکه حضرت زهرا علیها السلام به فرزند دلبندهش شیر نداد. این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که کسی به حسین علیه السلام شیر ندهد تا خود آن حضرت از طریق انگشت ابهام خویش او را سیراب کند و لذا می فرمود: «حسین منی و انامن حسین» و چنین چیزی ناممکن نیست و در قرآن و تاریخ نیز نمونه های آن اتفاق افتاده است؛ نظیر، داستان موسی علیه السلام آنجا که حضرت موسی علیه السلام عصا را به سنگ زد و ۱۲ چشمه آب از سنگ بیرون آمد. (۱) خود اهل سنت روایت کرده اند که از بین انگشتان پیامبر صلی الله علیه و آله آب جوشید تا لشکر چند صد نفری سیراب شدند. (۲)

اما این جمله که زنان دنیا آرزو می کنند که هر کدام آنان دهها حسین علیه السلام بیاورند در صورتی درست است که به بچه هایشان هیچ آسیبی نرسد و در این صورت هیچ کدام حسین نخواهند شد و هیچ مادری هم حاضر نیست فرزندش این گونه با لب تشنه و با آن وضع فجیع به شهادت برسد تنها این فاطمه زهرا علیها السلام است که می تواند مادر چنین فرزندی باشد وانگهی نویسنده که از امام حسین علیه السلام این قدر دم می زند چرا در اواخر کتاب در صفحه ی ۱۷۲ کربلای امام

۱- - سوره بقره، آیه ۶۰ و اذا استسقی موسی لقومه ...

۲- - /- / صحیح بخاری ۳ / ۱۱۰۵ - / ۱۱۰۴

حسین علیه السلام و شفای تربت او را به باد تمسخر می گیرد؟ خدایا پناه بر تو از بی تقوایی و از استدراج. (۱) عنوان پنجم

(توهین به ام کلثوم - س -!)

تیر چاره ای نبود؟

نویسنده روایتی را از کافی نقل می کند مبنی بر ازدواج ام کلثوم دختر امیرمؤمنان علیه السلام با عمر و از امام صادق علیه السلام در این باره نقل می کند که فرموده است: «ان ذلک فرج غضبناه» آن ... (ناموس) بود که از ما غضب شد!!

بعد از آن می پرسد: آیا عمر با ام کلثوم ازدواج شرعی کرد؟ یا این که او را به زور غضب نمود؟ ... وانگهی اگر عمر ام کلثوم را غضب نمود پدرش اسدالله صاحب ذوالفقار و قهرمان قریش چگونه به این ذلت تن در داد و از ناموس خود دفاع نکرد؟!

هدف وسیله را توجیه می کند!!

در جواب می گوئیم؛ اولاً اصل ازدواج قطعی نیست مرحوم شیخ مفید می گوید: خبری که وارد شده درباره به عقد ازدواج در آورن امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش را به عمر، درست نیست، زیرا در

سند آن زیربن بگمار است و نقلی بر توثیق آن نرسیده است و در آنچه نقل می کند مورد اتهام است به خاطر کنیه ای که نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام داشت. (۱) ثانیاً از بعضی از روایات استفاده می شود که ازدواج صوری بود و در حقیقت ازدواجی صورت نگرفته است نظیر روایت عمر بن اذینه، او می گوید: به امام صادق علیه السلام گفته شد که مردم بر ما احتجاج می کنند و می گویند: امیرمؤمنان علیه السلام دخترش ام کلثوم را به فلانی داد، حضرت در حالی تکیه زده بود نشست و فرمود: آیا چنین می گویند؟ گروهی چنین گمان می کنند آنان هرگز به راه مستقیم هدایت نمی شوند. سبحان الله آیا امیرمؤمنان علیه السلام قدرت داشته باشد بین او (عمر) و دخترش مانع شود و دخترش را رها کند؟! دروغ می گویند و آن طور که آنان می گویند نبود. فلانی (عمر) از علی علیه السلام درباره دخترش ام کلثوم خواستگاری کرد.

علی علیه السلام خودداری کرد (عمر) به عباس (عموی آن حضرت) گفت: به خدا سوگند اگر دخترش را به ازدواجم در نیاورد مسئولیت آب دادن به حجاج و زمزم را از تو می گیرم. عباس با علی علیه السلام گفتگو کرد، امام امتناع کرد. عباس اصرار کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام چون دید آن فرد (عمر) بر عباس سخت می گیرد به یک زن جَنّی از منطقه نجران به نام سحیفه بنت جریریه دستور

داد به شکل ام کلثوم در آید و او را برای آن فرد (عمر) فرستاد و ام کلثوم از نظرها پنهان شد تا او به شک افتاد و در فکر تحقیق برآمد که کشته شد و او (زن جنّی) به نجران بازگشت و ام کلثوم آشکار شد. (۱) بنابراین روایات همه سؤالات نویسنده جواب داده می شود تنها یک سؤال باقی می ماند و آن این که اگر ازدواجی صورت نگرفته است پس حدیث نقل شده از امام صادق علیه السلام به چه معناست؟

مرحوم علامه مجلسی بعد از نقل حدیث ازدواج و غضب ناموس اهل بیت علیهم السلام می گوید: این روایت با داستان زن جنّی که به صورت ام کلثوم درآمد منافاتی ندارد، زیرا آن داستان مخفی بود و به جز افراد خاص از آن مطلع نبودند و چه بسا اهل بیت علیهم السلام امثال این امور را از بسیاری از شیعیان مخفی می کردند زیرا توان فهم آن را ندارند و ممکن است نسبت به اهل بیت غلو کنند. پس معنای جمله «ان ذالک فرج غضبناه» این می شود که آن را به ظاهر غضب کردند به فرض که صحت داشته باشد غضب است.

ثالثاً؛ به فرض صحت این واقعه ازدواج شرعی بوده زیرا احکام ظاهری اسلام بر کسی که شهادتین بدهد جاری می شود و امیرمؤمنان علیه السلام در انجام این ازدواج مضطر بود زیرا همانطور که از روایات استفاده می شود خلیفه قصد داشت در صورت ادامه

مخالفت امام نسبت ناروا به او بدهد.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که چون عمر از امیرمؤمنان علیه السلام درباره دخترش خواستگاری کرد حضرت به او فرمود: او کوچک است عمر به نزد عباس آمد و گفت: من چه عیبی دارم؟ گفت: چطور؟ عمر گفت: از پسر برادرت خواستگاری دخترش را کردم جواب رد به من داد. به خدا سوگند زمزم را از شما می گیرم و هیچ کرامتی برایتان باقی نمی گذارم و بر ضد علی دو شاهد می آورم مبنی بر این که او عباس به نزد او آمد و خبر را به او رساند و از او خواست اختیار امر را به او واگذارد. حضرت نیز چنین کرد. (۱) رابعاً؛ به فرض همه مطالب درست باشد و این روایات هم قطعی باشد کجایش توهین به ام کلثوم علیها السلام است؟! آری؛ بسیاری از افراد از بزرگان خویش چون معاویه و ... یاد گرفته اند که هدف وسیله را توجیه می کند. برای رسیدن به اهداف فاسدِ خویش به هر وسیله ای دست می زنند.

تیتیر دستور محبت با کی؟

نویسنده در تیتیر دیگر تحت عنوان فوق روایتی ذکر می کند از ابوبصیر مبنی بر این «که زنی خدمت امام صادق- علیه السلام- آمد و درباره ابوبکر و عمر (رض) پرسید، فرمودند: (تولیهما) آن دو نفر را دوست داشته باش زن می گوید: پس روز قیامت که من با پروردگرم روبرو شوم بگویم که (انک امرتنی بولایتهما) تو مرا به دوستی آنان امر کردی؟ فرمودند: بله، سپس نویسنده می گوید: امام خوبی درباره این (حدیث) ... فرموده: ...

امام صادق از روی تقیه چنین فرموده اند!!» بعد می گوید: «ای خوبی بزرگوار مگر نه این است که زن سؤال کننده از شیعیان اهل بیت- علیهم السلام- و ابوبصیر از اصحاب امام صادق- علیه السلام- بود؟ پس اینجا چه لزومی به تقیه بود؟! بنابراین اجازه بفرمائید که بگویم توجیه آیه الله العظمی ابوالقاسم خوبی نادرست است.»

در اینجا چند مطلب داریم:

(۱) این روایت از جهت سند ضعیف است زیرا معلی بن محمد که مورد وثوق اهل رجال نیست در سندش آمده است (۱) پس روایت قابل استناد نیست.

(۲) در اینجا مناسب است که متن حدیث آورده شود تا معلوم شود امام نهی از تولی و محبت نسبت به آن دو نفر می کند. ابی بصیر می گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که ام خالد که یوسف بن عمر

او را طرد کرده بود اجازه ی ورود خواست حضرت فرمود: آیا می خواهی حرفهای این زن را بشنوی؟ گفتم: آری، فرمود: الآن به او اجازه ی ورود می دهم. آنگاه حضرت مرا کنار خود بر مسند نشاند و آن زن وارد شد اورا زنی با بیانی رسا یافتم در باره ی آن دو (ابوبکر و عمر) پرسید حضرت به او فرمود: آن دو را دوست می داری؟ گفت: پس آنگاه که به ملاقات خدایم رفتم به او بگویم

که شما مرا به دوستی آن دو دستور دادی، فرمود: آری، گفت: ولی این کس که با شما بر طنفسه (مسند) نشسته مرا دستور می دهد که از آن دو تبری جویم و بسیاری از مردم به من دستور می دهند که آن دو را دوست داشته باشم، پس کدامیک بهتر و محبوبتر نزد شماست؟ فرمود: به خدا سوگند این (فرد که ابوبصیر است) و یارانش در نزد من از بسیاری از مردم محبوبتر هستند، این تمسک به قرآن در مقابله با خصم می کند و می گوید: ... (۱) (۳) در حدیثی که به کافی نسبت می دهد آمده است که زنی خدمت امام صادق علیه السلام آمد، از کجا نویسنده فهمید که او شیعه بوده است؟ آیا صرف سؤال کردن فردی از دیگری نشانه پیروی از اوست؟ شاید این زن از مأمورین مخفی بوده و برای گرفتن سوژه علیه امام به نزد ایشان آمده است تا برای آن حضرت و پیروانش ایجاد دردسر کند و امام از آن مطلع بوده است.

۴) به فرض این که آن زن از شیعیان و ابوبصیر از اصحاب بودند، ولی شاید کسان دیگری در آنجا حضور داشته و امام به خاطر آنان در مرحله اول تقیه نموده است زیرا ابوبصیر نمی گوید من تنها در نزد امام بودم و یک زن شیعه آمد و چنین سؤالی کرد.

۵) خود سؤال نشانه این است که توطئه ای در کار بوده است زیرا هر کس با الفبای شیعه آشنا باشد، جواب این سؤال را می داند و اصرار زن که می گوید: پس روز قیامت می گویم تو مرا به ولایت آنان دستور دادی، می رساند که او با این جمله می خواهد نقطه ضعفی را علیه امام به دست آورد. ولی امام با ظرافت خاص حکم واقعی را بیان فرمود.

۶) این داستان چه ربطی به توهین به ام کلثوم دارد که نویسنده در تحت این عنوان آورده است؟!

عنوان ششم

(توهین به امام حسن مجتبی - ع -!)

تیتراول (بدون لباس!)

نویسنده از ارشاد شیخ مفید مطلبی را تحریف می کند و می نویسد:

«اهل کوفه - چنان ایشان را محاصره کردند و دایره را بر ایشان تنگ نمودند - نه تنها لباسهایشان را که حتی جانماز را از زیر پایش کشیدند سرانجام حضرت مجبور شد شمشیرش را حایل کند و بدون لباس بنشیند!!»

بعد می پرسد «آیا شایسته است امام تا این حد مورد ظلم و ستم قرار گیرد که مجبور شود ... (بدون لباس) جلو مردم بنشیند این است محبت اهل بیت؟!»

ولی در ارشاد مفید مطلب به طور دیگری است عبارت این گونه است «ثم شد و اعلى فسطاطه و انتهوه حتى اخذوا مصلاه من تحته ثم شد عليه عبدالرحمن بن عبدالله بن جعال الازدى فنزع مطرفه عن عانقه فبقى جالساً متقلداً بالسيف بغير رداء»، «پس اطراف خیمه او را گرفتند و آن چه در خیمه اش بود به تاراج بردند حتی جانماز او را بردند و عبدالرحمن از دی به او حمله کرد پس جامه را از کتف حضرت برداشت پس حضرت بدون عبا شمشیر را حمایل خود ساخت.»

شما را به خدا از نویسنده پرسید کجا دارد که تمام لباس حضرت را ربودند؟ و بدون لباس بودن حضرت را از کجا به دست آورد؟!

مضافاً بر این که ذکر این مطلب و بیان ظلم های به اهل بیت و آوردن آن در کتاب ها آیا توهین به اهل بیت علیهم السلام است؟ اگر چنین است کتب اهل سنت نیز بلکه کتابهای آسمانی نیز از این قبیل مملو است - نمونه حکایت ارشاد را ابن اثیر در تاریخ خود ذکر می کند. (۱) و در قرآن سوره ی بروج نحوه ی شکنجه اصحاب الاخدود را بیان می کند آیا نقل آن توهین به شهدای واقعه اخدود است یا دفاع از مظلومیت آنها؟!

تیر دوم (خوارکنندگان مؤمنان)

نویسنده در این عنوان از سفیان بن ابی لیلی نقل می کند که به امام بی ادبانه سلام کرد و گفت: «السلام علیک یا منزل المؤمنین؟» ... بعد می نویسد: «آیا امام حسن مجتبی خوار کننده مؤمنان بود؟! یا این که عزت دهنده مؤمنان؟» عرض می کنیم ضمن این که این روایت به خاطر علی بن الحسین الطویل ضعیف است، این سؤال را شما باید از سفیان بکنی نه از شیعیان آن حضرت و نه از کسانی که مطلب را در کتاب آورده اند- آری؛ این اولین توهین عملی به خاندان اهل بیت علیهم السلام نبود آیا آن زمانی که به دومی گفته شد شما که می خواهی این خانه را به آتش بکشی در این خانه فاطمه است گفت: «باشد» (۱) اولین توهین ها صورت نگرفت؟

آری؛ در میان اصحاب امام حسن علیه السلام افرادی بودند که با آن حضرت بی مهری می کردند همان طور که بعضی از اصحاب جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام اینگونه بودند در جنگ احد به تصریح قرآن فرار کردند و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را صدا زد اعتنا نمی کردند (۲) و در صلح حدیبیه به او اعتراض کردند و حتی در نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله شک کردند. (۳) خوب است نویسنده درباره ی آنان نیز کتابی بنویسد و از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کند

۱- - الامامه و السیاسیه، ص ۱۲.

۲- - /سوره آل عمران، آیه ۱۵۲

۳- - / صحیح بخاری ۱۸۷ / ۲ اواخر کتاب الشروط ودلائل النبوه ص ۱۲۸

تا بداند بعضی از صحابه که ایشان شخصیت‌های دوم اسلام می‌دانند چقدر آن حضرت را آزار داده و به او توهین نموده‌اند، زیرا چنین روایتی در کتب اهل سنت آمده است، نظیر المستدرک ۳/ ۱۷۵ و کنز العمال ۱۱/ ۳۴۹ و

عنوان هفتم

(توهین به امام صادق - ع -!)

تیترا (سند رسوایی)

نویسنده، حدیثی درباره‌ی زاره نقل می‌کند که او بعد از سؤالی از امام صادق علیه السلام و خارج شدن از محضر او، نسبت به امام صادق علیه السلام جسارت کرد و بعد از آن شروع به حمله می‌کند که ... و در آخر اشاره می‌کند که از مرحوم آیه‌الله خویی در هنگام تألیف کتاب معجم الرجال درباره حدیث فوق سؤال کردم او «فرمود: هیچ عالمی از لغزش خالی نیست!» سپس به نقد جمله ایشان می‌پردازد و به دنبال آن حدیث بی‌سند دیگری در این رابطه می‌آورد و در پایان می‌نویسد: «ای ستمگران و از خدا بی‌خبران!! ای کسانی که سنگ محبت آل بیت را به سینه می‌زنید! آخر چه بگوییم؟! دلم از غم و درد و اندوه دارد خون می‌چکد، آیا این گونه دشنامها و اهانتها و جسارتها شایسته اهل بیت کرام است؟! بدانید که مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام بسیار بالاتر از این بی‌ادبی هاست!»

اشک تمساح به خاطر حدیث بی‌سند (رسوایی کدام یک بیشتر

آنچه ایشان به مرحوم آیه الله خویی نسبت می دهد بی سند است و صرف ادعاست و غیرقابل قبول. آری، آیه الله خویی در معجم الرجال بعد از آوردن روایت فوق می گوید: من تعجبم پایان پذیر نیست که چگونه کشی و شیخ، روایت زشت و بی ارزش که هیچ مناسب با مقام زراره و جلالت او نیست و یقیناً روایت فاسدی است ذکر کرده اند به خصوص که تمام راویان آن مجهول است. (۱)

انشاء الله مطالب بیشتر رادر فصل آتی در ذیل روایاتی که درباره زراره آورده است می آوریم تا معلوم شود که به تعبیر قرآن «قد بدت البغضاء من افواههم» بغض و کینه از زبانشان آشکار است و آنچه در دل مخفی می کنند بزرگتر است. (۲)

لازم به ذکر است کسانی که مرحوم آیه الله خویی رادر جمع آوری معجم الرجال کمک می کردند نامهایشان در مقدمه چاپ اول معجم آمده است و در میان آنان هیچ کس از کربلا در میانشان دیده نمی شود که نویسنده ادعا می کند من از کربلایم و جزو آن گروه بودم!!

۱- - معجم رجال الحدیث ۷ / ۲۱۹.

۲- - سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

(توهین ادامه دارد!)

تیتراول حضرت عباس (ع)

تیتردوم فرزندان حضرت عباس (ع)!

تیترسوم حضرت عقیل (ع)

! در ذیل این سه تیتراول ۴ روایت ذکر می کند که دو حدیث آن در مذمت حضرت عباس (عموی پیامبر) و یک حدیث در لعن فرزندان عباس عبدالله و عبیدالله و و یک روایت در مذمت حضرت عقیل است.

حدیث آخر که به نقل از فروع کافی، جلد ۸ است در کافی وجود ندارد و سه حدیث دیگر ضعیف است.

اما حدیث اول تعدادی از روایانش ضعیف هستند و حدیث دوم روایتگرش جعفر بن معروف است که مورد وثوق در نزد شیعه امامیه نیست و حدیث سوم که مربوط به لعن فرزندان عباس عموی پیامبر است گذشته از این که مرسل است دو راوی ضعیف نیز در سند او وجود دارد. (۱) و روایت چهارم که دلالت می کند که عباس و عقیل دو مرد ضعیف بودند ایرادی ندارد زیرا نه پس از اسلام و نه قبل از اسلام مطلبی در باره قوت و شجاعت آنها نقل نشده است بلکه در جنگ بدر با مشرکین اسیر شدند (۲).

۱- - معجم رجال الحدیث ۱۰/ ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۳۴.

۲- ۲- / اسدالغابه ۳/ ۱۶۵.

به طور کلی می توان این نتیجه را درباره مجموع روایاتی که مورد تمسک نویسندگان قرار گرفته بیان کرد که یا روایات مورد استناد ضعیف و بی ارزش است یا به صورت قیچی شده و بریده است و

کجا دیده و شنیده شده که شیعیان ابن عباس را لعن کنند؟! با این که سخنان علمای آنان در مدح او شهره آفاق است. (۱)

این شیوه اهل سفسطه و غلط اندازان است که خود را محقق و آزادمنش و طرفدار حق می دانند ولی از آن بی بهره اند که نمونه آن در تیتراژ چهارم مشاهده می شود که چگونه حدیث را قیچی کرده و مطلب را خلاف واقع نشان داده است.

تیتراژ چهارم (امام زین العابدین - ع -)

در این بخش روایتی از کلینی نقل می کند که امام چهارم علیه السلام به بردگی یزید اقرار کرد و گفت: «آنچه از من خواستی قبول کردم من اکنون غلام بی اختیار توام اگر خواستی مرا نگهدار و اگر خواستی بفروش!!!»

و بعد از آن مانند قسمت‌های پیشین صدای مظلومیت خویش را در دفاع از امام و حمله به شیعه شروع می کند. ماتم سرایی می کند و چون تمساح اشک می ریزد و می نویسد: «اگر خواسته باشیم همه آنچه

که درباره اهل بیت آمده جمع آوری کنیم سخن به درازا می کشد. ... و بعد دو روایت درباره ابراز محبت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت زهرا علیها السلام و بوسیدن دخترش ذکر می کند و می پرسد که آیا با عقل جور در می آید که رسول الله صورت و سینه دخترش را ببوسد؟! اگر این حال پیامبر و فاطمه باشد پس باید بقیه چه کار کنند؟! حال به نقل اصل حدیث درباره ی گفتگوی یزید و امام سجاد علیه السلام می پردازیم: (گرچه این حدیث از نظر سند به خاطر ایوب خزاز که ناشناخته است ضعیف است).

یزید بن معاویه می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

یزید بن معاویه قصد حج داشت و وارد مدینه شد مردی از قریش را خواست و به او گفت: آیا اقرار می کنی برده من باشی به گونه ای که اگر بخواهم تو را بفروشم و اگر بخواهم تو را به عنوان برده نگهدارم مرد قریشی گفت: به خدا سوگند نه تو از من از جهت نسبت فامیلی گرامی تر هستی و نه در جاهلیت و اسلام پدرت از پدر من افضل است و نه تو در دین از من برتر و بهتر هستی. پس چگونه به آنچه خواستی اقرار کنم؟

یزید گفت: اگر اقرار نکنی به خدا تو را می کشم. آن مرد گفت: کشتن تو مرا مهمتر از کشتن حسین بن علی علیهما السلام، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست. یزید دستور داد او را کشتند آنگاه به دنبال علی بن الحسین علیه السلام فرستاد و سخنانی مثل سخنان با مرد قریشی را به او گفت. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: آیا اگر اقرار نکنم تو

همان گونه که آن مرد را کشتی مرا نخواهی کشت؟ یزید ملعون به او گفت: آری؛ علی بن الحسین علیهما السلام (در آن شرائط) فرمود: من نسبت به آنچه تو می خواهی اقرار می کنم من بنده ای مجبور هستم اگر می خواهی نگهدار و اگر می خواهی بفروش. یزید ملعون گفت: شر نزدیک توست تو خونت را حفظ کردی و چیزی از شرافتت کاسته نشد. (۱) اگر امام در چنین شرایطی این گونه سخن بگوید یا کسی آن را نقل کند توهین است؟ ضمن این که حضرت در برابر یزید نفرمود: (انا عبدك) من بنده و برده تو هستم بلکه فرمود: (انا عبد مكره) من بنده ای مکره و مجبور هستم شاید مقصود امام علیه السلام این باشد که من بنده خدا هستم که الان مکره هستم و مجبورم برای حفظ جانم جمله ای که تو دوست داری بگویم در نتیجه حضرت به او نفرموده است من غلام تو هستم تا نویسنده بتواند چنین مطالبی را بعد از آن بیاورد.

آری؛ با قیچی کردن روایات و پیدا کردن روایات ضعیف که تقریباً در هر کتاب از هر فرقه ای یافت می شود و نیز با جعل حدیث می توان هر گونه اتهام را به دیگری نسبت داد.

اشکال دیگری را مرحوم علامه مجلسی در بحار بر این روایت وارد دانسته که موجب بی اعتباری بیشتر این حدیث می شود
وی

می نویسد: معروف در تاریخ است که این ملعون (یزید) بعد از خلافت به مدینه نیامد بلکه از شام بیرون رفت تا مرد و به جهنم وارد شد (۱). البته بنی امیه و پیروان آنان دست به هر جنایتی می زدند و صدور اعمال وقیحی از آنان دور نیست بلکه واقعی نقل می کند که مسلم بن عقبه وارد مدینه شد و از مردم خواست که با یزید بیعت کنند به عنوان برده و خدمتگذار، به گونهای که هر کاری می خواهد در باره اموال و خانوادها و خونهاش انجام دهد (۲) و ابن حجر در شرح حال مسلم بن عقبه می گوید: مسلم در گفتار و رفتار با اهل مدینه بدرفتار کرد و در خون ریزی کوچک و بزرگ زیاده روی کرد تا او را «مصرف» نامیدند او سه روز مدینه را مباح اعلام کرد و لشکر (ش) می دزدیدند و می کشتند و به نوامیس مردم تجاوز می کردند بعد از سه روز، قتل را بر داشت و از کسانی که زنده ماندند به عنوان بردگان یزید بن معاویه بیعت گرفت (۳) اما احادیث مربوط به ابراز علاقه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به دخترش لازم به بررسی و تحلیل دارد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مانند یک فرد عادی نیست و بر اساس احساسات کار نمی کند بلکه هر کار او بر اساس حکمت است و پیامی دارد. آن حضرت می داند در آینده وقایع تلخی رخ خواهد داد و با هر طریق ممکن می خواهد جلو آن حوادث ناگوار را بگیرد. گاهی در جمع

۱- بحار الانوار ۴۶ / ۱۳۸

۲- / البدایه والنهایه ۸ / ۲۲۵

۳- / الاصابه ۶ / ۲۳۲

همسرانش می فرماید: «کدامیک از شما در منطقه حوآب مورد پارس سگها قرار خواهید گرفت.»^(۱) و در جایی دیگر گلوی حسین علیه السلام و از شکم تا حلق او را بوسه می زند و درباره او و برادرش می فرماید: «الحسن و الحسين امامان قاما اوقعدا»^(۲) و درباره ی دخترش می فرماید: «رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی»^(۳) و در برابر او تمام قامت برمی خیزد و دست او را می بوسند و احياناً رو و سينه اش را می بوسد^(۴) یا درباره عمار می فرماید: «تقتله الفئه الباغيه»^(۵) ولی مع الاسف هوا و هوس تذکرات و سفارش های گفتاری و عملی پیامبر صلی الله علیه و آله را بی اثر ساخت و هر جا محل بوسه و اقدام پیامبر بود مورد هجمه قرار گرفت بر دست زهرا علیها السلام شلاق زدند و بر صورتش سیلی و بر سينه اش میخ در کوبیدند و بدن حسینش را زیر سم اسب قرار دادند و بر گلویش شمشیر نهادند. شاید بتوان گفت که رفتارهای پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت یک عمل بازدارنده برای ظلم ها بود تا آنان که احياناً حدیث پیامبر را فراموش کردند رفتار پیامبر آنان را متنبه سازد زیرا فراموش کردن حدیث و سخن زودتر اتفاق می افتد تا فراموشی رفتارهای بسیار چشمگیر نظیر بوسیدن پیامبری ۶۰ ساله دست دختر ۱۵ ساله و یا بر شانه خود سوار کردن

۱- - بحار ۱۸ / ۱۲۳.

۲- - جلاءالعیون ۱ / ۳۱۰.

۳- - الامامه و السیاسه، ص ۱۴.

۴- - جلاءالعیون ۱ / ۱۳۴.

۵- - بحار ۲۲ / ۳۲۶.

فرزند و نوه عزیزش و

حال شما بنگرید افراد کوتاه نظر و مغرض چگونه هدایت های رسول خدا صلی الله علیه و آله را به باد تمسخر می گیرند؟ اینجاست که انسان به یاد آیه شریفه قرآن می افتد که می فرماید: «و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا- خساراً، آنچه از قرآن نازل می کنیم شفا و رحمت برای اهل ایمان است و همین قرآن که شفا و رحمت است، برای ستمگران فقط خسران و زیان را افزون می کند.»^(۱) و همین سخن درباره گفتار و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز صادق است که برای بعضی جز خسران و زیان اثر دیگری ندارد.

مخى نماند که اکثر علمای اهل سنت بوسیدن تمام اعضای فرزند دختر و پسر را به جز عورت جایز می دانند. ابن بطال می گوید: جایز است بوسیدن هر عضوی از اعضای فرزند کوچک و هم چنین بزرگ در بیشتر علما مگر عورت و در مناقب فاطمه علیها السلام گذشت که پیامبر صلی الله علیه و سلم او را می بوسید و نیز ابوبکر دخترش عائشه را می بوسید^(۲) (کدام زشت تر است؟!)

جمعی از اهل سنت روایت کرده اند که ابن عباس گفت: دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) دو رانِ حسین را باز کرد و را بوسید!!!!^(۳) بیهقی در سنن خویش از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل

۱- - سوره اسراء، آیه ۸۲

۲- - فتح الباری ۱۰ / ۳۵۰

۳- - المعجم الكبير ۳ / ۴۵ و ۱۲ / ۱۰۸ و الاصابه ۱ / ۶۱۱ و ذخائر العقبی ص ۲۲۱

می کند که نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودیم که حسن آمد پس بر آن حضرت بالا رفت پیامبر پیراهن او را باز کرد و دو اورا بوسید(۱)!!!! آقای نویسنده آزاد منش و عالم فرزانه در باره این روایات که در کتب اهل سنت چه می گوید؟!

عنوان نهم

(توهین به امام رضا - ع - !)

اشاره

در این قسمت حکایتی از اصول کافی نقل می کند و ابتدا می نویسد:

«بزرگان ما در نسب محمد قانع (امام جواد علیه السلام) شک کردند که آیا فرزند امام رضا است ...!!» بعد داستان را با حذف بعضی از قسمتها ذکر می کند و در پایان با تیتراژ «تقلید از منافقین» می نویسد: «پس شیعیان حضرت رضا شک کردند که محمد قانع فرزند ایشان باشد!! با وجود این که حضرت می فرمایند او فرزند من است آنها باور نمی کنند و برای اثبات مدعای خود دست به دامن قیافه شناس می اندازند!» وی در ادامه از مطلب خود نتیجه گیری می کند که خلاصه آن چنین است:

«این کار نه تنها طعن آشکار به امام رضا علیه السلام است بلکه آشکارا همسرش را متهم کردند و در پاکی او شک نمودند (همان گونه که منافقین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم نمودند) ممکن است این اتهام درباره دیگری مطرح باشد اما به اهل بیت علیهم السلام چنین تهمت

ظالمانه ای روا داشتن کمال پستی است ولی متأسفانه مصادر علمی ما که مدعی هستیم علوم اهل بیت علیهم السلام را برایمان نقل کرده اند پراز امثال این گونه اباطیل و خرافاتند.»

ما در اینجا به نقل اصل حدیث می پردازیم و بعد به نتیجه گیری نویسنده نظری می اندازیم؛ (ضمن این که این روایت نیز ضعیف است زیرا زکریابن یحیی بن نعمان درسند آن است و وی نا شناخته است.)

زکریابن یحیی می گوید از علی بن جعفر برادر امام هفتم علیه السلام شنیدم که به حسن بن حسین می گفت: به خدا سوگند خداوند ابالحسن رضا (امام هشتم علیه السلام) را یاری کرد. حسن (بن حسین) گفت: آری فدایت شوم برادرانش بر او ستم روا داشتند علی بن جعفر گفت:

آری به خدا، و ما عموهایش نیز بر او ستم کردیم. حسن (بن حسین) گفت: من که نبودم شما چه کردید؟ گفت: برادرانش (و ما نیز) به او گفتند: در میان ما امامی سبزه نبوده است حضرت رضا علیه السلام به آنان فرمود: او پسر من است گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله قیافه شناس (نیز) قضاوت می کرد پس بین ما و بین شما قیافه شناس نظر بدهد.

حضرت فرمود: شما بفرستید قیافه شناسان بیایند ولی من هرگز چنین نمی کنم و به آنان نگویند برای چه آنان را خواسته اید و شما باید در منازل خویش باشید وقتی قیافه شناسان آمدند ما را در باغ نشانند و عموها و برادران و خواهران در برابرش قرار گرفتند و بر

امام رضا علیه السلام جامه ای پشمی پوشاندند و کلاهی بر سرش نهادند و بیلی بر شانه اش نهادند و گفتند: شما وارد باغ شو به گونه ای که گمان شود داری کار می کنی. سپس ابی جعفر (محمد بن علی امام جواد علیه السلام) را آوردند و گفتند: این پسر را به پدرش ملحق کن (و بگو پدرش کیست؟) قیافه شناسان گفتند: اینجا پدرش نیست ولی این فرد عموی پدرش و آن یکی نیز عموی پدرش و این فرد عمو خودش و این عمه اش است و اگر پدرش در اینجا باشد فردی است که در باغ کشاورزی می کند زیرا پاهای آنان مثل هم است آنگاه ابوالحسن (امام رضا علیه السلام) رو برگرداند. قیافه شناسان گفتند:

او پدرش است.... (۱) همانطور که از حدیث کاملاً استفاده می شود کسانی که سخن امام رضا علیه السلام را نمی پذیرفتند و از آن حضرت خواستند تن به نظر قیافه شناس بدهد بستگان آن حضرت بودند نه شیعیان آن حضرت، و لذا قیافه شناسان هم گفتند: این عموی پدر و آن عموی خود او ...

است معلوم می شود همه از اقوام بودند نه شیعیان آن حضرت، در نتیجه تمام حرف های نویسنده مانند حرف های قبلی بی اساس و تحریف و سخن از پیش خود است این اولاً،

و ثانیاً؛ متهم کردن همسر پیامبر به مسائل خلاف عفت ربطی به داستان ما ندارد و اصل قضیه اتهام نیز معلوم نیست اساسی داشته

باشد و ما در خاتمه کتاب و علم غیب امام در این باره مطالب مناسب را ذکر کردیم.

ثالثاً؛ اگر نویسنده معتقد است که در میان اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله منافقین بودند پس چگونه او تمام اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مورد احترام می داند و اخذ به سنت آنان می کند و روش آنان را مانند روش پیامبر، محترم می داند؟ (۱) (از دیدگاه اهل سنت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به کسانی گفته می شود که ولو یک لحظه آن حضرت را درک کرده باشند!!).

رابعاً؛ ذکر احادیث فوق در منابع شیعی نشان دهنده ظلمی است که به اهل بیت علیهم السلام روا شده است و این ظلم نه تنها از ناحیه دشمنان خارجی و داخلی بلکه گاهی از ناحیه بستگان و خویشان خود آنان بوده است و عبور بزرگان حوزه از کنار این روایات و زیر سؤال نبردن بستگان اهل بیت علیهم السلام به خاطر احترام به خود اهل بیت علیهم السلام است و بعضی از بزرگان نیز ممکن است توجیهاتی ذکر کنند که مورد پسند بعضی از افراد نباشد.

البته در اینجا یک سؤال مطرح می شود که چگونه ممکن است بستگان نزدیک امام معصوم علیه السلام رفتارهایی ناروا داشته باشند؟

پاسخ به این سؤال در عنوان نهم ذکر خواهد شد انشاءالله

در ضمن مطلب منسوب به مرحوم آیهالله خویی نمی تواند درست

باشد زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد متعارف در مدارس اهل سنت است که حدیث را نزد بزرگان خویش می خوانند نه در حوزه‌های شیعی بلکه جزو مطالعه خارج از درس محسوب می شود مضافاً بر این که مرحوم خوئی در درسها و مطالب خود چیزی را از مرحوم کاشف الغطاء نقل نمی کند چون از شاگردان وی نبوده بلکه معاصر او بوده است.

نویسنده در پایان این عنوان از لابلای گفتاری طولانی از عیون اخبارالرضا علیه السلام با تیترا (باز هم تهمت) نقل می کند که دختر عموی مأمون عاشق امام بود و امام عاشق او. و نویسنده این امر را نیز تهمت دیگری از شیعه به امام می داند ولی باید توجه داشت که کلمه در کتاب عیون اخبارالرضا عشق نیست بلکه حبّ به معنای دوستی است و محبت و علاقه بین امام و پیروان آنان نه تنها بد نیست بلکه نشانه پرداخت اجر رسالت است. مسلم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام مؤمنان را دوست دارند و مؤمنان نیز پیامبر و اهل بیت علیهم السلام او را دوست دارند و ذکر مطلب فوق در عیون نشان دهنده این است که محبت به امام رضا علیه السلام حتی در خاندان مأمون نیز بوده است و ما نمی دانیم کجای این محبت و نسبت آن به امام علیه السلام عیب است؟

روشن است که محبت امام به مردم از قبیل محبت خداوند به بندگان است نه از قبیل روابط جنسی بعضی از انسانهای رذل.

(توهین به جعفر - ع -!)

در این عنوان نویسنده اشاره ای به برادری از امام حسن عسکری علیه السلام به نام حضرت جعفر می کند و می گوید که این جعفر را به کذاب ملقب کردند و از مرحوم کلینی نقل می کند که «او فاجری بود که فسقش را آشکار می کرد. شهوترانی که به شدت معتاد عرق خوردن بود در میان مردان فردی را مثل او ندیدم که خودش آبروی خود را بریزد و در باطن خویشتن را حقیر و سبک بشمارد.»

بعد می نویسد: آیا واقعاً در میان اهل بیت -/ علیهم السلام -/ چنین شخصی وجود داشته است که فاسق و فاجر و شهوتران و عرق خوار باشد؟!

گرچه نویسنده در این بخش نیز قسمتهای مهمی از حدیث را که می توانست حقایقی را آشکار کند که مورد مذاقش نبوده حذف نموده است (از جمله وجود مقدس امام دوازدهم علیه السلام که نویسنده منکر وجود خارجی اوست و بحث آن به طور اجمال انشاءالله خواهد آمد ولی) ما به خاطر جلوگیری از طولانی شدن بحث از نقل آن اجتناب می کنیم و به سؤالی که در آخر عنوان قبل مطرح شد و نظیر آن در اینجا آمده است می پردازیم و جواب آن را ذکر می کنیم و آن اینکه؛

همه می دانیم خداوند انسان را خلق کرد و برای او عقل و وحی را قرار داد و به او اراده و اختیار داد تا بتواند به کمال اختیاری برسد.

هیچ کس در انجام گناه مجبور نیست کما این که هیچ کس در انجام کارهای خوب نیز مضطر نیست و این اصل شامل فرزندان پیامبران و امامان علیهم السلام می شود. فرزند پیامبر بودن فرد را مجبور به انجام کار خوب نمی کند و از انسان سلب اختیار نمی کند کما این که در خانواده بد بودن نیز از انسان سلب اختیار نمی کند. گرچه در تصمیم گیریهای او مؤثر است، ولی هرگز او را مانند یک عنصر بی اراده نمی سازد. شیعه این اصل عقلانی را مطابق با آیات و روایات و تاریخ می داند و محبت به اهل بیت علیهم السلام سبب نشده است تا کسانی که در بستگان اهل بیت علیهم السلام لغزیدند معرفی نکنند.

این روش اهل سنت است که هر کس مرتبط به پیامبر شد (مثل همه همسران پیامبر) بلکه حتی کسی که یک بار پیامبر را دیده باشد او را عادل بلکه معصوم بدانند و برخلاف عقل و قرآن و تاریخ نظر دهند - چه کسی نمی داند که پسر نوح جزء کافران شد و با آنان به هلاکت رسید؟ خداوند به حضرت نوح علیه السلام فرمود: (او گرچه پسر توست ولی) از اهل تو نیست او عمل غیر صالح است. (۱) و یا چه کسی است که با قرآن کمی آشنا باشد و نداند که نمونه های انسان کافر از دیدگاه قرآن زن حضرت نوح علیه السلام و حضرت لوط

۱- - سوره هود، آیه ۴۶، قال انه ليس من اهلک.

پیامبر علیه السلام بودند؟ و یا نداند که دو همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (عایشه و حفصه) علیه آن حضرت توطئه کردند و خداوند با نزول سوره تحریم آنان را رسوا کرد؟

اگر به صراحت قرآن پسر نوح از اهل بیت نوح علیه السلام نیست جعفر پسر امام نیز از اهل بیت علیهم السلام نخواهد بود و نویسنده به خاطر افکار خلاف عقل و قرآن از یک نیروی فاسد به دفاع برخاسته است.

معیار در خوبی، صرف انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و معیار در بدی انتساب به فرد فاسد نیست که زن و پسر نوح با این که منتسب به آن حضرت بودند بر ایشان سودی نداشت و به صراحت قرآن وارد آتش شدند. (۱) آسیه نیز همسر فرعون از او کسب بدی نکرد و انسان نمونه برای همه اهل ایمان شد.

آخرین عنوان

(قاتل اهل بیت کیست!؟)

در پایان فصل دوم کتاب، نویسنده به یک امر اشاره می کند مبنی بر اینکه عده زیادی از آنان (اهل بیت) در مناطق شیعه نشین به دست خود شیعیان کشته شدند و خوانندگان را به کتاب مقاتل الطالبین

ارجاع می دهد و در پایان، چند مطلب بی دلیل دیگر را بیان می کند که بعضی از آنان چون در بحثهای آتی به طور مفصل خواهد آمد ما از طرح آن خودداری می کنیم.

اما این که بسیاری از افراد منسوب به اهل بیت علیهم السلام در مناطق شیعه نشین کشته شدند سخنی به حق است ولی دو مطلب در اینجاست؛ یکی اینکه چرا امامزادگان و سادات گرامی و اولاد اهل بیت علیهم السلام به این مناطق آمدند؟ دوم اینکه چه کسانی آنان را به شهادت رساندند؟

در بخش اول باید گفت چون بنی امیه و بنی عباس بدترین رفتار را با خاندان رسالت علیهم السلام داشتند لذا آنان احساس امنیت نمی کردند و بهترین محل را برای زندگی در مناطق دوردست از شهر خود (مدینه منوره) و کنار شیعیان می دیدند ولی دستگاههای غاصب و ظالم به تعقیب آنان می پرداختند و به کارگزاران و جاسوسان خویش که در مناطق شیعه نشین حضور داشتند دستور تعقیب و قتل آنان را می دادند و با ایجاد رعب و وحشت مردم را از نزدیک شدن به آنان برحذر می داشتند، زیرا با حضور منتسبین به خاندان رسالت علیهم السلام در میان مردم و حمایت مردم از آنان حکومت غاصبان متزلزل می شد.

لذا آنان با انواع ترفندها به نابودی سادات گرامی و فرزندان اهل بیت علیهم السلام همت گماشتند و نه تنها آنان بلکه کسانی که از ایشان حمایت کردند مورد هجمه قرار می گرفتند. شاهد آن وجود

قبر شهدا در کنار مزار اهل بیت علیهم السلام است رجوع به کتاب نامبرده (مقاتل الطالبین) نیز مطالب فوق را روشن می کند. بنابراین قاتل اهل بیت علیهم السلام و سادات گرامی همان خلفا و حاکمان غاصب و ظالم و دست نشانده های آنان بودند نه شیعیان، بلکه به عکس آنان از حامیان و فدائیان اهل بیت علیهم السلام بوده و هستند و بسیاری از شیعیان در دفاع از آنان شهید شده اند.

کدام توهین است؟

محدثان و تاریخ نویسان سنی از جمله بخاری و مسلم و احمد بن حنبل و طبرانی و ابن ابی الحدید می نویسند: هنگامی که وفات پیامبر فرا رسید گروهی از رجال از جمله عمر بن خطاب در خانه ی آن حضرت حضور داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بیاید تا فرمانی برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید.

عمر گفت: «ان الرجل لیهجر»، «پیامبر هذیان می گوید»!!! همین کتاب خدا برای ما کافی است در این هنگام حضار به گفتگو و کشمکش پرداختند عده ای می گفتند: نزدیک تر شوید تا پیامبر فرمانی برای شما بنویسد که بعد از وی هرگز گمراه نگردید و گروهی حرف عمر را تکرار می کردند. وقتی سخنان بیهوده و گفتگوی آنان بالا گرفت، پیامبر فرمود: برخیزید. (۱)

۱- - برای اطلاع بیشتر به مراجعات مراجعه ۴۴ و اجتهاد در برابر نص، ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۱ رجوع کنید.

شما بگویید کدامیک از این دو توهین است جمله ای که الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت گفت که پدر و مادرم فدایت یا جمله عمر بن خطاب؟ پیامبری که خداوند درباره اش می فرماید: «و ما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى»، «او از روی هوی سخن نمی گوید (آنچه می گوید) تنها وحی است که به او نازل می شود.»^(۱) اگر کسی بگوید: پیامبر هذیان می گوید توهین نیست؟! تعصب تا کجا، وجود یک روایت آن هم به صورت «روایت شده» در کتب شیعی درباره ی الاغ پیامبر این قدر هیاهو دارد و توهین محسوب می شود ولی توهین آشکار یک فرد به ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله قابل دیدن و بررسی نیست؟ الله اکبر.

توهین بر خلفاء در کتب اهل تسنن

اشاره

در قسمتهای قبل مطالبی را از نویسنده مشاهده کردیم که به گمان وی توهین محسوب می شد ولی واقعیت آن است که در کتب اهل سنت آنقدر مطالب نازیبا حتی در باره خلفا دیده می شود که موجب تعجب انسان است به خصوص آن که برادران اهل تسنن معتقد به صحاح سته هستند و مطالب در آن را نظیر قرآن صحیح می دانند در حالی که شیعه معتقد به صحیح بودن تمام مطالب یک کتاب شیعه هم نیست. مطلب ذیل از جمله مطالبی است که در کتب

اهل سنت آمده است و ما چون قصد نداریم حتی توهین های مذکور در کتابهای اهل سنت را درباره ی خلفا ذکر کنیم لکن جهت جواب به نویسنده، به دو روایت از جلال الدین سیوطی اکتفا می کنیم.

آرزوی می کند علف باشد!!

حسن می گوید که ابوبکر گفت: به خدا سوگند من دوست داشتم این گیاه بودم تا خورده شوم و هضم شوم!!! قتاده می گوید: به من خبر رسیده که ابوبکر گفت: دوست داشتم علفی بودم تا چارپایان مرا بخورند!!!^(۱) نکته؛

اگر این حدیثها صحیح باشد و ظاهراً صحیح نیز هست معلوم می شود که ابوبکر از انسان بودن خود شرم دارد در حالی که انسان بودن کرامت است و خداوند می فرماید: «و لقد کرّمنا بنی آدم...»، «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم...»^(۲) او در هیچ جا حیوان و گیاه را بر انسان برتری نداده است تا ابوبکر آرزو کند که همچون گیاه که پست تر از حیوان است باشد.

و اگر این احادیث جعلی باشد پس معلوم می شود کتابهای اهل

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۹۷.

۲- سوره اسراء، آیه ۷۰.

سنت قابل اعتماد نیست و در آنها احادیث جعلی وجود دارد. ولی واقعیت آن است که احادیثی که در فضیلت خلفا وارد شده است به طور کلی جعلی است و آن روایات به دستور معاویه و با صادر کردن بخشنامه رسمی و فرستادن آن به تمام کشور اسلامی جعل شده است، او به جعل حدیث جهت فضیلت خلفا و بر ضد امیر مؤمنان علیه السلام دستور صادر کرد و برای هر حدیث جعلی مبالغه‌ناگفتی پرداخت می‌کرد و این روایات جعلی تمام کتب اهل سنت و به خصوص صحاح آنان را پر کرده است و گاهی به ندرت احادیثی صحیح در میان آنها دیده می‌شود که روایات فوق و روایت بعدی از این قبیل است. برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتبی از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی جلد ۱، ص ۴۶۳ به بعد مراجعه کرد.

آرزو می‌کنند ... و گوسفند باشند!!!

سیوطی درباره آرزوی ابوبکر و عمر چنین می‌نویسد:

ضحاک گفت: ابوبکر گفت: به خدا سوگند دوست داشتم درختی (علفی) در کنار جاده بودم پس شتری از کنارم عبور می‌کرد و مرا می‌چید و وارد دهانش می‌کرد پس مرا می‌جوید آنگاه مرا هضم می‌کرد و بصورت ... خارج می‌کرد و بشر نبودم «ثم اخرجنی بعراً و لم اکن بشراً»!!!! عمر گفت: ای کاش گوسفندی برای خانواده ام بودم مرا تا آن جا که مورد نظرشان بود چاق می‌کردند و آنگاه که خوب

چاق شدم مرا سر می بریدند و بعضی از مرا سرخ می کردند و بعضی را آبگوشت، سپس مرا می خوردند و بشر نبودم «ثم اکلونی و لم اکن بشراً»!!!!!!^(۱) اگر این حدیث در منابع شیعی حتی منابع غیر معروف دیده می شد و ما درباره ی ابوبکر و عمر چنین گفتیم با ما شیعیان چگونه رفتار می کردند؟! ما که به خاطر مصالح اسلام و مسلمین و به امر ائمه علیهم السلام لب فرو بسته ایم با ما این گونه رفتار می کنند. حتماً اگر مثل این روایات در کتابهای ما دیده می شد همان دستور معاویه را درباره ی شیعیان اجرا می کردند و بعضی از حضرات همان رفتاری که حجاج بن یوسف با شیعیان علی علیه السلام داشت امروز با ما داشتند.

فصل سوم ازدواج موقت

اشاره

در اول این بحث نویسنده به گمان خود خواسته با غیر شرعی قلمداد کردن ازدواج موقت از اهل بیت علیهم السلام دفاع کند و روایاتی را که در این باب وارد شده با تعبیرات زننده خود تفسیر می کند و به نظر ایشان از این امر سوء استفاده های بسیار شده و بدترین اهانتها به زن روا داشته شده است. انشاءالله در قسمتهای بعدی در این مورد سخن خواهیم گفت.

علی رغم نویسنده چیزی که می تواند جلو مفسد اخلاقی و خانمانسوز و گسترش بی بند و باری و هرزگی را بگیرد ازدواج موقت است و روایاتی در ترغیب آن وارد شده است و این که امثال نویسنده از حلال بودن متعه وحشت دارند مانند بسیاری از افرادست که نماز و سایر احکام بر آنان سنگین است و از آنوحشت می کنند ولی باید بدانند که حکم خداوند به خاطر خوشایند افراد وضع یا رفع نمی شود

اما بررسی روایات

روایت اول؛ شرط ایمان

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: متعه (ازدواج موقت) دین من و دین پدرانم است هر کس که به آن عمل کند به دین پدرانم عمل کرده و هر کس منکر آن شود منکر دین ما شده و به دین غیر ما

معتقد شده است.

نویسنده بعد از ذکر این روایت می گوید: «ملاحظه می فرمایید بنابراین روایت هر کس متعه نکند یا آن را قبول نداشته باشد کافر است!»

در حقیقت، این سؤال مطرح است که چگونه می شود اگر فردی یکی از احکام را قبول نداشته باشد موجب انکار دین می شود؟

در پاسخ می گویم: کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان دارد به تمام آنچه آن حضرت آورده است مؤمن است و تبعیض در آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده (تا بخواهد به بعضی مؤمن باشد و به بعضی دیگر غیر مؤمن)، معنا ندارد. خداوند درباره ی کسانی که می گویند: ما به جمعی از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده ایمان می آوریم و به بعضی دیگر ایمان نمی آوریم می فرماید: کافران حقیقی اینان هستند. (۱) بنابراین رد بعضی از دستورات دینی رد اصل دین است و اگر ثابت شد چیزی (مثل نماز و روزه) جزو دین است و به اصطلاح ضروری دین باشد و کسی آن را انکار کند در حقیقت اصل دین و آورنده آن را انکار نموده است. عین همین سخن درباره ی مذهب می آید اگر چیزی ضروری مذهبی از مذاهب اسلامی باشد و فردی آن را انکار نماید از آن مذهب خارج می شود: نظیر رجعت و ازدواج موقت (متعه) در نزد مذهب شیعه. بنابراین انکار متعه یا رجعت یا غیبت صغری جزو ضروریات مذهب شیعه اهل بیت علیهم السلام است و

۱- - سوره نساء، آیه ۱۵۰... و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض...

بر همین اساس امام انکار متعه را انکار معتقدات پدران خود و معتقد به روش غیر اهل بیت می‌شمارد و حدیث فوق در بیان اثبات کفر و خروج از اصل دین برای فرد منکر متعه نیست بلکه به صورت روشن می‌رساند که منکر متعه از روش اهل بیت علیهم السلام که اسلام شناسان واقعی هستند خارج شده است. و لذا از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از ما نیست که کسی مؤمن به بازگشت (رجعت) ما نباشد و متعه را حلال نداند. (۱) البته روایت به شکلی که نویسنده آورده در منابع شیعی وجود ندارد این روایت ساخته و پرداخته نویسنده است که خود را انسانی آزادمنش و عالم وارسته می‌داند!!

احادیث ثواب ازدواج موقت (متعه)

حدیث اول فضیلت متعه را بیان می‌کند که اگر فردی برای رضای خدا این کار را انجام دهد موجب آمرزش گناهانش می‌شود و در حدیث دوم فضیلت طواف خانه خدا را برای چنین شخصی ذکر می‌کند که به نظر می‌رسد این روایات، مشکلی ندارد.

در سطور آتی به نحو اجمال روشن خواهیم کرد که ازدواج موقت نه تنها در نزد شیعه بلکه در نزد بسیاری از بزرگان اهل تسنن و حتی در نزد بعضی از ائمه اربعه اهل سنت مجاز است و وقتی این

کار جایز شد و راهی برای جلوگیری از زنا و عمل خلاف عفت بود و فرد به خاطر رضای الهی یک کار حلال مشروع را انجام داد یقیناً به خاطر همین نیت خویش به خدا نزدیک می شود و رحمت الهی شامل حال او می شود و می تواند آمرزش گناه و آجر طواف خانه خدا ثواب کار مشروع او باشد که برای رضای الهی انجام داده است.

در حدیث سوم نیز چیزی شبیه همین امر آمده است که فردی که یکبار متعه انجام دهد (و در نتیجه به خاطر خدا از حرام الهی اجتناب کند) از غضب خدا در امان شده و در مرتبه ی دوم با ابرار محشور می شود (زیرا این فرد بنای به ترک گناه دارد و در نتیجه همنشین ابرار می شود) و در مرتبه ی سوم آن فرد با پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود (زیرا از گناه به خاطر پیامبر اجتناب نموده است).

اصل حدیث چنین است: (گرچه این روایت نیز از جهت سند قابل قبول نیست چون صالح بن عقبه و پدرش که در سند روایت آمده اند مورد اعتماد اهل رجال نیستند)

صالح بن عقبه از پدرش نقل می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا کسی که متعه (ازدواج موقت) انجام دهد ثواب دارد؟ فرمود: اگر مقصود او از متعه رضای الهی باشد و بخواهد بر خلاف کسی که آن را منکر است (و جزو دین نمی داند و حرام می شمارد) رفتار کرده باشد خداوند به خاطر هر کلمه ای با آن همسرش بگوید برایش حسنه ای می نویسد و به خاطر هر دستی که به سمت او دراز می کند

حسنة ای برایش می نویسد و به خاطر هر مرتبه ی نزدیکی گناهی از او را می آمرزد و چون غسل انجام داد به مقدار آنچه آب بر موهایش رسیده خداوند او را می آمرزد، گفتم: به تعداد موهایش؟! فرمود: آری به تعداد موهایش. (۱) این روایت به خوبی دلالت دارد که ثواب صرفاً به خاطر شهوترانی نیست بلکه برای اجرای دستور خدا، و رضای خدا و مخالفت با کسی است که حکم خدا را قبول ندارد.

نویسنده تحت عنوان ارتقای درجه از تفسیر منهج الصادقین روایتی را در باب فضیلت ازدواج موقت دارد که متأسفانه مثل بسیاری از موارد دیگر بدون سند است (البته مواردی هم که با سند و صفحه ذکر می کند معمولاً خلاف واقع است چه رسد به مواردی که بی سند است) و به فرض صحّت حدیث مانند روایات فوق خواهد بود که مؤمنی حکمی از احکام الهی را به خاطر رضای الهی اجرا کرده است و بر خلاف نظر بدعت گذاران حلال خدا را حفظ کرده است؛ یعنی، همانطور که اهل بیت علیهم السلام چون امام حسین و امام حسن و امام علی و رسول خدا علیهم السلام نگهبان دین خدا و احکام او هستند این فرد نیز در حدتوان خود نگهبان دین خدا بوده است.

ملاحظه می فرمایید: نویسنده، مطابق با نظر خلیفه دوم، ازدواج

موقت را یک کار حرام می داند و آن را زنا می شمارد و از دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و بسیاری از صحابه و تابعین و بزرگان اهل سنت چشم پوشی می کند و فردی که این کار را انجام دهد او را انسان پلیدی به حساب می آورد.

خوب بود وی به تاریخ و سیره اهل سنت نگاه می کرد تا این گونه خلاف ادب سخن نمی گفت. وی اگر به کتاب دوستش موسی جارالله (صاحب الوشیعه) مراجعه می کرد می دید که ابن جریح سنی در مکه خود ازدواج موقت داشت تا جایی که ۷۰ زن را صیغه کرد. (۱) نویسنده صیغه کردن زنان هاشمی را بسیار بد می داند و فریادش بلند است می نویسد: «خوب دقت کنید؛ زنان هاشمی که سلاله طاهره نبوت و از اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - هستند از این هجوم محفوظ نمانده اند در حالی که بعید است اهل بیت اطهار به چنین عمل زشتی تن در دهند.»

اگر نویسنده به کتب اهل سنت مراجعه می کرد می دید خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او حتی تا مدت زمانی از خلافت عمر بن خطاب این کار را می کردند. به عنوان نمونه در این حدیث دقت کنید؛

قتاده می گوید «از ابانصره شنیدم که می گفت به جابر بن عبدالله گفتم: ابن زبیر از متعه نهی می کند و ابن عباس به آن دستور می دهد (تو چه می گویی؟) گفت: سخن در نزد من است ما، در زمان رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم (تا زمان عمر بن خطاب) متعه داشتیم پس وقتی عمر بن خطاب روی کار آمد گفت: خداوند آنچه برای پیامبرش خواست حلال کرد و قرآن در جایگاه های خویش نازل شد پس حج خویش را از عمره جدا کنید و به دنبال ازدواج دائم باشید (و کسی حق ندارد ازدواج موقت انجام دهد) پس اگر مردی با زنی ازدواج موقت انجام دهد او را سنگسار می کنم. (۱) ابن عباس می گوید: اولین فرزندی که از متعه به دنیا آمد (عبدالله بن زبیر) آل زبیر بود. (۲) عبدالله به عطا می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره ی آیه شریفه «و اذ اسرّ النبی» پرسش کردم، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنی ازدواج موقت (متعه) انجام داد سپس به بعضی از همسرانش مطلب را بیان فرمود، آن همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم به کار زشت (فاحشه) نمود، حضرت به او فرمود: آن برای من حلال است زیرا ازدواج تا زمان مشخص است تو آن را کتمان کن ولی آن زن خبر را برای بقیه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله پخش کرد. (۳) شعبه بن مسلم می گوید: من بر «اسماء» دختر ابی بکر وارد شدم و از او درباره متعه سؤال کردم او گفت: ما آن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می دادیم. (۴)

۱- - الغدیر ۶ / ۲۱۱ و مسند ابی داوود، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

۲- - الغدیر ۶ / ۲۰۹، به نقل از العقد الفرید ۲ / ۱۳۹.

۳- - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۰.

۴- - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۱.

مرحوم صدوق نیر نقل می کند که علی علیه السلام زنی را در کوفه از قبیله ی بنی نهشل متعه کرد. (۱) ما به عنوان نمونه به چند روایت در منابع شیعی و سنی درباره ی رواج متعه در میان اهل بیت علیهم السلام و صحابه و حتی بزرگان اهل بیت علیهم السلام اشاره کردیم تا معلوم شود که نویسنده یا یک فرد بی اطلاع نسبت به احکام و تاریخ است یا فردی مغرض و سرسپرده است.

سن متعه

نویسنده که از خیال بافیهای خود لذت برده در صفحه ی ۸۳ با ذکر روایتی درباره سن زنی که می تواند صیغه شود داد سخن سر می دهد و سپس با ذکر فتوایی از حضرت امام خمینی قدس سره مبنی بر این که می شود بچه شیرخوار را صیغه کرد همه چیز را به باد تمسخر می گیرد غافل از آن که اولاً از امام صادق علیه السلام درباره ی صیغه کردن دختر سؤال کرده است (۲) نه دختر بچه (ولی متأسفانه مثل سایر روایات، نویسنده، جاریه که به معنای دختر است به معنای دختر بچه معنا کرده است) و ثانیاً؛ حضرت، سن دختری را که می شود با او ازدواج موقت داشت و فریب نمی خورد ده سال ذکر کرده است و در اسلام دختر ۹ ساله بالغه است و در مناطق حجاز دخترها قبل از ۱۰ سالگی ازدواج می کنند و به خانه شوهر

۱- - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۰.

۲- - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۶۱.

می روند نمونه ی آنان، حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام است که در ۹ سالگی ازدواج کرد و در ۱۰ سالگی مادر شد و بنا بر نقل اهل سنت عایشه در ۶ سالگی به عقد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درآمد و در ۹ سالگی به خانه آن حضرت رفت. (۱) بلکه اهل سنت فتوا داده اند که نکاح شیر خوار جایز است (۲) بالا-تر این که مالک و شافعی و ابوحنیفه فتوا داده اند که نزدیکی کردن با دختر بچه ای که طاققت جماع دارد جایز است (۳). اگر نویسنده از این مطالب بی خبر است پس چگونه می خواهد درباره ی مسائل مهم اسلام اظهار نظر کند و اگر مطلع است پس با چه جرئتی احادیث شیعه را به باد تمسخر می گیرد!؟

اما فتوای حضرت امام خمینی را در تحریرالوسیله نیافتیم و به فرض صحت این انتساب (که به نظر می رسد در آن نیز تحریف صورت گرفته است) اشاره به اصل محرمیت است یعنی می شود دختر بچه شیرخوار را صیغه کرد و با او محرم شد و ازدواج دختر بچه موجب محرمیت است و فرد با او و مادر و مادر بزرگش محرم می شود نه چیزی که نویسنده تصور کرده از قبیل شهوترانی و نزدیکی و ...!! اللهم اشف کل مریض

اما درباره ی داستان جوانی که سنّی بود و از مرحوم آیه الله خویی

- ۱- صحیح بخاری ۲ / ۴۶۰ و ۴۶۱ باب تزویج النبی عائشه. ودلائل النبوه ۷ / ۲۸۴. لازم به ذکر است که طبق بعضی از نقلها عایشه بیوه بود که به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد
- ۲- / مغنی ابن قدامه ۹ / ۱۶۰
- ۳- / شرح النوی بر صحیح مسلم ۹ / ۲۰۶

خواست تا دخترش را به طور موقت به ازدواج او در آورد به نظر می رسد (اگر اصل داستان مثل بعضی از ادعاهای دیگرش ساخته ی خود نویسنده نباشد) هر دو جوان سنی بودند و با نقشه ای حساب شده می خواستند موجبات تحقیر مذهب شیعه را فراهم کنند و هتک خانواده مرجعیت شیعه نمایند که آن مرجع آگاه نقشه آنان را خنثی نمود و فرد ضعیف النفسی مثل نویسنده، فریب خورده و فکر کرده است که یکی از آنان شیعه و دیگری سنی است و آن شیعه از مذهب دست کشیده است کجای دنیا پیدا می شود یک جوان شیعه معتقد به مذهب اهل بیت علیهم السلام به خاطر یک مسئله فقهی دست از مذهب و ولایت و محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بردارد و محبت قاتلان و غاصبان حقوق اهل بیت علیهم السلام را در دل خود جای دهد؟!!

واین جواب را هر فردی می تواند به آن سنی موهوم بدهد که بسیاری از امور جایز وجوددارند ولی از انجام آن در شرایطی خود داری می کنیم؛ نظیر طلاق و دادن دختر به فرد بیمار و بخیل و بد اخلاق و پست. و در صورت بودن نکاح دائم با فرد شایسته ازدواج موقت پسندیده نیست گرچه در اسلام جایز است؛ زیرا در ازدواج دائم حق نفقه وارث و ... وجود دارد ولی در ازدواج موقت نیست. بنا براین ممکن است چیزی حلال باشد و انسان به آن راضی نباشد و دادن دختر به سنی از این قبیل است.

تحریم متعه

نویسنده ادعای می کند «که صیغه (ازدواج موقت) در عصر جاهلیت مباح بوده است وقتی که اسلام آمد تا مدتی آن را بر حکم اباحتش باقی گذاشت و آنگاه در غزوه خیبر برای همیشه حرام گردید اما آنچه در نزد ما شیعیان اعم از عوام و فقهاء معروف است این است که صیغه را عمر بن خطاب حرام کرده است، در حالی که خود حضرت رسول- صلی الله علیه و آله- در غزوه خیبر حرام بودن آن را اعلام فرموده اند»، آنگاه دو روایت برای اثبات ادعای خود نقل می کند یکی از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ خیبر گوشت الاغ اهلی و ازدواج متعه را حرام کرد و دیگری از امام صادق علیه السلام در جواب این پرسش که آیا مسلمانان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون شاهد ازدواج می کردند؟ فرمودند: خیر.

و گمان کرده که «این دو روایت برای نسخ حکم متعه و ابطال آن حجت قاطع به شمار می آید» و ادعای می کند که امیرمؤمنان علیه السلام از خود نبی اکرم صلی الله علیه و آله حکم تحریم را نقل کرده و بقیه ائمه اطهار علیهم السلام بعد از ایشان این حکم را دانسته و نقل کرده اند و بعد ادعای دیگری دارد مبنی بر اینکه روایاتی که خلاف این حکم (حرمت متعه) است همه جعلی است و همه ی ائمه علیهم السلام می دانستند که متعه حرام است و می نویسد: «اگر امام صادق- علیه السلام- حکم حرام بودن متعه را نمی دانست نمی فرمودند نکاح بدون شاهد درست نیست» در آخر

نتیجه گیری می کند که: «مشخص شد که روایاتی که به متعه یا صیغه ترغیب می کند یک حرف آن از ائمه اطهار- علیهم السلام- ثابت نیست بلکه نیروهای ستون پنجم و دشمنان قسم خورده اسلام که منظور شان بدنام کردن اهل بیت و توهین به آنان بوده است این گونه روایات را جعل کرده اند ... در حالی که حتی یک نفر از ائمه اطهار- علیهم السلام- و حتی یک مرتبه هم ثابت نیست که متعه کرده باشند یا اینکه به حلال بودن متعه حکم داده باشند ... پس دیدیم که جعل کنندگان این روایات جز دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت نمی توانند باشند والاعوذ بالله از این روایات تکفیر اهل بیت ثابت می شود!»

ما در اینجا به طور اجمال به بررسی ادعاهای بی دلیل نویسنده می پردازیم؛ تنها دلیل برای نسخ حکم مباح بودن متعه دو روایت ذکر شده می داند و ادعا می کند که نزد شیعیان معروف است که عمر بن خطاب آن را تحریم کرده حال به جملات زیر توجه کنید تا روشن شود حکم تحریم متعه توسط چه کسی صادر شد و سپس به نقد بقیه مطالب می پردازیم (این روایات از کتب اهل سنت است).

تا پیش از پیش دروغگویی نویسنده ثابت شود که تنها شیعیان حکم تحریم متعه را به عمر نسبت نمی دهند و او را بدعتگذار نمی دانند بلکه بسیاری از اهل تسنن نیز مانند شیعیان اظهار نظر می کنند و اگر این روایات جعلی است معلوم شود که کتب اهل سنت پر از احادیث جعلی است که به قول ایشان دشمنان اسلام و نیروهای ستون پنجم این روایات را جعل کرده اند (و وارد کتابهای

معتبر اهل سنت نموده اند).

(۱) جابر بن عبدالله می گوید: «ما با یک مشت خرما و آرد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی بکر متعه می کردیم تا آن که عمر در قضیه (ازدواج موقت) عمرو بن حریث از آن نهی کرد».^(۱)

(۲) خوله دختر حکیم بر عمر بن خطاب - رضی الله عنه - وارد شد و گفت: «ربعیه پسر امیه زنی را متعه کرده است و از آن حامله شده است پس عمر - رضی الله عنه - در حالی که عبایش به زمین کشیده می شد (از خانه) بیرون آمد و گفت: این متعه است اگر پیش من آورده بودی او را سنگباران می کردم».^(۲) (۳) ابن جریر طبری از علی نقل می کند که فرمود: «اگر عمر پیش از این نهی از متعه نکرده بود من حتماً بر آن فرمان می دادم و به جز شقی (بدبخت) زنا نمی کرد».^(۳) (۴) عروه به (عبدالله) بن عباس گفت: «از خدا نمی ترسی که به مردم اجازه می دهی متعه کنند؟ ابن عباس گفت: برو از مادرت پیرس، عروه گفت: اما ابوبکر و عمر چنین نکردند. ابن عباس گفت:

به خدا سوگند شما دست بردار نیستید تا خداوند شما را عذاب کند من از پیامبر صلی الله علیه و سلم برایتان می گویم و شما از ابوبکر و عمر برایم

۱- - الغدیر ۶ / ۲۰۵ و ۲۰۶. و صحیح مسلم ۲ / ۱۰۲۳ کتاب النکاح باب المتعه.

۲- الموطأ ۲ / ۵۴۲ و الغدیر ۶ / ۲۰۶.

۳- - الغدیر ۶ / ۲۰۷ و کنز العمال ۱۶ / ۵۲۲ و ۵۲۳.

حدیث می گویند؟»

علامه امینی بعد از نقل حدیث فوق می گویند: «علت اینکه ابن عباس به عروه گفت از مادرت (که اسماء دختر ابوبکر بود) پرس این بود که زبیر او را متعه کرد و از او عبدالله بن زبیر به دنیا آمد. راغب در محاضرات جلد ۲، ص ۹۴ می گویند: عبدالله بن زبیر ایراد به عبدالله بن عباس می گرفت که چرا می گویند: متعه حلال است. عبدالله بن عباس به او گفت: از مادرت پرس که چگونه پدرت حایل را بین خود و مادرت برداشت؟ عبدالله بن زبیر از مادرش پرسید مادرش به او گفت: من تنها تو را از راه متعه زایدم.» (۱) (۵) المتقی الهندی از ابی قلابه نقل می کند که عمر گفت: دو متعه در دوران رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود که من از آنها نهی می کنم و (برانجام آن) ها عقاب می کنم (ازدواج موقت و متعه حج).» (۲) اینها از جمله دهها روایاتی است که در مجامع روایی اهل سنت درباره حلال بودن متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و اول زمان عمر بوده است و بسیاری از بزرگان اهل سنت به آن فتوا داده و عمل کرده اند. (۳)

۱- - الغدیر ۶ / ۲۰۹-۲۰۸.

۲- شیعه پاسخ می دهد، ص ۱۰۰ و کنز العمال ۱۶ / ۵۲۱.

۳- - مرحوم علامه امینی ره در الغدیر تحت عنوان من اباح متعه النساء، کسانی که متعه زنان را مباح می دانند نام دهها تن از بزرگان اهل سنت را از منابع سنی می آورد، از جمله آنان؛ جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، معاویه بن ابی سفیان، ابوسعید خدری، زبیر بن عوام، ابی بن کعب، ربیع بن امیه، سعید بن جبیر، طاوس یمانی سدی، مجاهد، پیروان عبدالله بن عباس از اهل مکه و یمن، مالک بن انس امام فرقه مالکیه و ابن جریح مکی. ابو حیان در تفسیرش بعد از نقل اباحه متعه می گویند: «و بر این قول جماعتی از اهل بیت و تابعین هستند و این اباحه را کسانی چون ابن جریح مکی متوفی ۱۵۰ قبل کرده اند. شافعی می گویند: ابن جریح ۷۰ زن را صیغه کرد و ذهبی می گویند: او با حدود ۹۰ زن ازدواج متعه کرد.» به نقل از تفسیر قرطبی، ۵، ص ۱۳۳، فتح الباری، ۹، ص ۱۴۲. سرخسی در مبسوط می گویند: «تفسیر متعه آن است که به زنی بگویند: تو را متعه می کنم از تو بهره می برم به این مدت و به این مقدار و این نزد ما باطل است ولی نزد مالک بن انس جایز است و ابن عباس نیز همین قول را دارد. الغدیر، ج ۶، ص ۲۲۳-۲۲۰.

از مطالب فوق بی اساسی ادعاهای نویسنده کاملاً واضح شد و نیازی به توضیح ندارد و معلوم شد که تحریم متعه بدعت خلیفه دوم بوده است و بسیاری از اهل سنت که آزادمنش بودند نظر خلیفه را نپذیرفتند مگر در شرایط ترس و خفقان و روایاتی که در فضیلت متعه از اهل بیت علیهم السلام رسیده است به خاطر حفظ سنت اسلامی و مخالفت با بدعتگذاران است همانطور که از روایات فضیلت استفاده می شود.

ما در اینجا درباره دو حدیثی که نویسنده برای نسخ متعه به آن استدلال کرده است نقد کوتاهی داریم.

اما حدیث اول؛ راوی آن زید بن علی بن الحسین علیه السلام است که اشاره به حرمت متعه و گوشت الاغ اهلی دارد. اولاً چون مطابق با نظر خلفای اهل سنت است حمل بر تقیه می شود و احتمال تقیه در آن زیاد است. ضمن این که سند این حدیث ضعیف است به خاطر عمرو بن خالد که مورد اعتماد اهل رجال نیست و نیز راوی

دیگرش حسین بن علوان که سنی است. و ثانیاً در جمع با سایر روایات که به صورت متواتر دو فرقه (شیعه و سنی) آورده اند حمل بر حرمت موقت می شود به خصوص که گوشت الاغ کراهت دارد و حرمت ندارد و در جنگ خبیر به خاطر جلوگیری از نابودی الاغ اهلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن منع کرد (همانطور که در بعضی از روایات بر آن تصریح شده است) و منع از مصرف گوشت الاغ در آن شرایط موقت بوده است و هیچ یک از فقها فتوا به حرمت گوشت الاغ نداده است و تعجب از کسی است که خود را در زمره مجتهدان می داند از اجماع فقهای شیعیان درباره حرام نبودن گوشت الاغ بی اطلاع است!! و ثالثاً این روایت به فرض صحّت و دلالتش بر حرمت دائم به خاطر معارضه اش با دهها روایت دیگر که به صورت متواتر وارد شده است و نیز مخالفتش با قرآن، کنار گذاشته می شود و به آن عمل نمی شود. زیرا با یک روایت نمی شود از آیه قرآنی که دهها روایت و عمل امت را به دنبال دارد اعراض کرد.

مرحوم شیخ طوسی بعد از نقل روایت تحریم متعه و الاغ اهلی می گوید: «این روایت در حال تقیه وارد شده است و بر خلاف نظر شیعه است و هر کس روایات و روش امامان ما علیهم السلام را درباره ی مباح بودن متعه بداند علم به این مطلب دارد. پس نیاز به بحث زیاد در این رابطه نیست.»^(۱)

اما روایت دوم؛ دلالت دارد بر وجود شاهد برای ازدواج در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و این روایت هیچ ربطی به حرمت ازدواج موقت و نسخ حکم حلیت آن ندارد، زیرا همان طور که در ازدواج دائم شاهد گرفته می شود در ازدواج موقت نیز می توان شاهد گرفت و از روایات نیز استفاده می شود که این کار بهتر است و بودن شاهد در هنگام ازدواج ارتباطی به نسخ حکم ازدواج موقت ندارد. بلکه خود همین روایت صریح در حلال بودن متعه است اصل حدیث چنین است:

معلی بن خنیس می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چند شاهد در متعه کافی است؟ فرمود: یک مرد و دو زن، گفتم: اگر هیچ کس را نیافتند چه کار کنند؟ فرمود: بر آنان مشکلی نیست، گفتم: نظر شما چیست اگر آنان نگران بودند از اینکه دیگران خبردار شوند؟ آیا یک شاهد کافی است؟ فرمود: آری، گفتم: فدایت شوم آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون شاهد ازدواج می کردند؟ فرمود: خیر.»

مرحوم شیخ طوسی بعد از نقل روایت فوق می نویسد: «این روایت تنها منع از ازدواج موقت بدون شاهد است و در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها ازدواج با شاهد بوده است و گرفتن شاهد بهتر است و نبودن ازدواج بدون شاهد در عصر آن حضرت دلیل بر منع آن نیست همانطور که می دانیم بسیاری از کارهای مباح بوده و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاده است و ممکن است روایت جنبه

احتیاط را بیان کند تا اینکه زن گمان نکند این کار خلاف شرع است.

سپس مرحوم شیخ طوسی روایتی ذکر می کند مبنی بر اینکه وجود شاهد به خاطر این است که زن گمان نکند که این کار خلاف شرع است. (۱) بنابراین نه تنها این روایت بر حرام بودن ازدواج موقت دلالت ندارد بلکه برعکس دلالت بر مباح بودن آن دارد.

مطلبی را که نویسنده از مرحوم شیخ طوسی در توضیح روایت نقل می کند وجود خارجی ندارد و تنها مطلبی که ما در بالا از وی ذکر کردیم در تهذیب هست به آنان که داعیه علم و اجتهاد دارند و خود را آزادمنش و امین می دانند و این طور مطلب می سازند یا تحریف می کنند چه باید گفت؟!

تمسک به یک روایت برای جلوه تناقض

نویسنده با آوردن روایتی از امام صادق علیه السلام می خواهد تعارض بین روایات درباره ازدواج موقت را درست کند. مضمون روایت که از نظر سند ضعیف است و از امام صادق علیه السلام نقل شده است چنین است:

زنی نزد عمر آمد و گفت زنا کردم عمر دستور سنگسار او را داد وقتی خبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید، پرسید چگونه زنا کردی؟

گفت از بیابانی عبور می کردم خیلی تشنه شدم از فردی بادیه نشین آب خواستم، آن فرد تنها زمانی راضی شد به من آب دهد که من خودم را در اختیارش قرار دهم. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدای کعبه این ازدواج است. وی بعد از نقل روایت ضمن اشاره به اینکه متعه با رضایت طرفین صورت می گیرد و در اینجا زن مجبور بوده برای حفظ جاننش تن به چنین کاری بدهد می خواهد تناقض را نشان دهد زیرا به نظر وی از یک طرف طبق فتاوی فقهای شیعه باید رضایت طرفین در متعه باشد ولی در اینجا رضایت نبوده ولی باز حضرت آن را ازدواج می داند.

لکن جواب ایراد را مرحوم صاحب جواهر داده است وی می فرماید: «این روایت حمل می شود بر اینکه این کار در حکم ازدواج است به خاطر اضطرار و مجبور بودن زن، همان طور که در همین روایت به نقل دیگری آمده است: آن زن گفت: چون عطش بر من اثر کرد به نزد او رفتم پس او مرا آب داد و به من تجاوز کرد.

علی علیه السلام فرمود: این همان است که خداوند می فرماید: «فمن اضطر غیر باغ و لاعاد» پس هر کس مجبور شد و ستمگر و تجاوزگر نبود (پس گناهی بر او نیست) و این زن ستمگر و تجاوزگر نیست. آنگاه عمر او را رها کرد و گفت: لو لا علی لهلك عمر، اگر علی نبود عمر نابوده شده بود.»^(۱)

مفاسد (ساختگی) صیغه

نویسنده تحت این عنوان هفت مفسده برای ازدواج موقت ذکر می کند و ما به آنها اشاره می کنیم و به طور اجمال به بررسی آن می پردازیم:

(۱) در مفسده ی اول وی مدعی است که «مخالف با نصوص شرع است» که بی اساس بودن این ادعا در بحثهای گذشته ثابت شد و در سطور بعدی نیز در این رابطه سخن خواهیم گفت.

(۲) در مفسده ی دوم وی مدعی است که «این دیدگاه باعث شده که روایات دروغینی ساخته شود و به ائمه اطهار- علیهم السلام- منسوب گردد.» ما هم می گوئیم آری؛ این دیدگاه که مخالف نظر خلیفه دوم بوده است سبب جعل حدیث شده است و افرادی به خاطر جلوگیری از طعن بر خلیفه دوم و توجیه خلاف شرعهای وی روایات متعددی را جعل کرده اند مبنی بر اینکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله متعه را حرام اعلام کرده است (لکن این روایات آنقدر مضطرب و متناقض است که هر کس به آنان رجوع کند بر جعلی بودن آن ها پی می برد، جلد ۶ الغدیر می تواند در این رابطه منبع خوبی باشد).

(۳) در مفسده ی سوم وی مدعی می شود که «در این روایات حتی صیغه با زن شوهردار که شوهرش زنده و موجود است جایز دانسته شده است» و سپس نتیجه گیریهای آنچنانی می کند. ای کاش این فرد که خود را محقق می داند لااقل یک روایت یا فتوا در این باره ذکر

می کرد تا بدانیم در کدام روایت یا چه کسی متعه زن شوهردار را جایز دانسته است؟!

ما فقط یک جمله می گوییم و آن اینکه این اولین و آخرین حرف بی اساس نیست «هَذَا بَهْتَانٌ عَظِيمٌ يَعْظَمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ ابْدَأُوا»، «این دروغی بزرگ است خداوند به شما نصیحت می کند که هرگز مثل آن را مرتکب نشوید.» (۱) (۴) در مفسده ی چهارم وی مدعی است که «اولیای خانواده شان نمی توانند بر دختران باکره شان مطمئن باشند چون ممکن است بدون اطلاع و رضایت خانواده با کسی (ازدواج موقت) داشته باشد و صیغه شوند و چه بسا ناگهان پدر مطلع می شود که دخترش قبل از ازدواج حامله است.» و نتوانند کاری انجام دهند.

پاسخ این حرف نیز روشن است زیرا بسیاری از فقهای شیعه اذن پدر را در ازدواج دختر باکره شرط می دانند و فرقی بین ازدواج دائم و موقت نیست. رجوع به رساله عملیه مراجع بزرگ تقلید این واقعیت را نشان می دهد.

(۵) در مفسده ی پنجم وی مدعی است صیغه کردن بازی کردن با آبروی مردم است، روشن است این دیدگاه مربوط به کسانی است که ازدواج موقت را خلاف شرع می دانند و آن را زنا محسوب می کنند. آیا ازدواج موقت بازی با آبروی مردم است یا عمل لواط

کسانی که متعه را حرام می دانند و لواط را انجام می دهند؟! یحیی بن اکثم از جمله کسانی بود که سخت با متعه مخالف بود و آن را به شدت حرام می دانست ولی مرتب با جوانان و پسران زیبا که صورتشان بدون مو بود لواط می کرد و با آن مأنوس بود!!! (۱) حال کدامیک بازی با آبروی مردم است؟! احکام خداوند تابع امیال اشخاص نیست بلکه تابع مصالح و مفاسد واقعی است و خداوند با علم به آنها احکام را وضع کرده است. ممکن است بعضی از امور را برای خود دوست داشته باشد ولی برای دیگران نپسندد مثلاً اینکه دوست دارد چند همسر داشته باشد ولی آن را برای دختران و خواهرانش نپسندد و دوست داشته باشد متعه انجام دهد ولی دوست نداشته باشد کسی با دخترش یا خواهرش (به خاطر نکاح دائم) متعه انجام دهد و این دوست داشتن و نداشتن دلیل بر حرمت تعدد زوجات متعه نمی شود.

۶) در این مفسده به نظر نویسنده مرد و زن از هم ارث نمی برند و رضایت سرپرست زن شرط نیست و گواه و اعلان نیز ندارد ولی از روایات قبل روشن شد که گرچه اعلان لازم نیست لکن گرفتن گواه بهتر است و رضایت پدر دختر باکره شرط است و ارث بردن از یکدیگر تابع توافق و قرارداد بین زن و مرد است. ضمن این که بعضی از اهل سنت ازدواج به دون گواه و اعلان را صحیح

می دانند و معتقدند که در مواردی زن و شوهر از هم ارث نمی برند (۱) اما روایت منسوب به امام صادق علیه السلام که زن را، متاع کرایه ای معرفی کرده است سندش به خاطر سعدان بن مسلم ضعیف است وی در کتابهای رجال توثیق نشده است (۲) آری در منابع اهل سنت دیده می شود که آنان کرایه کردن زن را جایز می شمارند هیچ مفسده ای در این بخش به چشم نمی خورد، نظیر ابوحنیفه (۳) ک

(۷) به نظر نویسنده (ازدواج موقت) «صیغه راه را برای زنان و مردان اوباش باز کرده» تا آبروی دین را بریزند ولی حقیقت آن است که جلوگیری از ازدواج مشروع موقت آن قدر مفاسد به دنبال دارد که قابل شمارش نیست و اگر این راه حلال الهی بسته نشده بود به تعبیر امیرمؤمنان علیه السلام به جز افراد شقی و بدبخت آلوده به زنا نمی شدند (۴)

تأویل بی دلیل (یا با دلیل) دزد راه کیست؟

نویسنده حکایتی را از مرحوم آیةالله خویی نقل می کند که نامبرده روایت تحریم متعه در روز خیر را حمل بر تحریم موقت کرده و ما چون بحث درباره ی دو روایت مورد استثنای نویسنده را به طور

۱- /-ر- /-ک به مغنی ابن قدامه ۷ / ۵۰۰ و ۳۳۹ و ۱۶۶ و ۱۳۱

۲- /- معجم رجال الحدیث ۸ / ۹۹- / ۹۸

۳- /- اقتضاء الصراط المستقیم ص ۲۳۶

۴- - الغدیر ۶ / ۲۰۷.

مفصل بحث کردیم از تکرار آن پرهیز می کنیم و در آنجا ثابت کردیم که تأویل نویسنده بی دلیل و برخلاف نظر بسیاری از بزرگان اهل سنت است نه نظر مرحوم آیه الله خویی و نیز از مباحث گذشته روشن شد که دزد راه کیست؟ آنان که روایت را جعل می کنند و روایت قیچی شده را مورد تمسک قرار می دهند و به یک روایت ضعیف و معارض با دهها روایت دیگر استناد می کنند و گفتن دروغ و نسبت ناروا از سرتاسر نوشتارشان می بارد و کتابهای آن چنانی خود را بین افراد غیر مطلع، به صورت مجانی توزیع می کنند دزد راه هستند، آیا اینان دزدانی نیستند که برای فریب جوانان و جداکردنشان از مذهب اهل بیت علیهم السلام و با مطرح کردن مسایل فرعی می خواهند آنان را از مسائل اصلی و دشمن شناسی و مقابله با دشمنان اسلام باز دارند؟!

جوانان ما به خوبی می دانند که فقهای بزرگواری چون امام خمینی (ره) بودند که به مسلمانان عزت بخشیدند و جلو دزدیها را گرفتند.

نویسنده بعد از شاهکاریهای خود در حمایت از نظر عمرین خطاب فقهای شیعه را در دام افتاده، معرفی می کند!! الحمدلله که در عالم اسلام یک نفر پیدا شد و فهمید هزاران تن از بزرگان اسلام از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا الان در دام افتاده اند و او تنها کسی بود که توانست از دام نجات پیدا کند!!

رای قرآن چیست؟

اشاره

نویسنده راه مبارزه با فساد و تباهی و جلوگیری از دزدان را رجوع به قرآن می‌داند و با تمسک به دو آیه، دو راهکار معرفی می‌کند؛

(۱) عفاف (خویشنداری)

آیه مربوط که در سوره نور آمده است از کسانی که زمینه‌ی ازدواج بر ایشان فراهم نیست می‌خواهد عفت پیشه کنند تا خداوند از فضل خود، آنان را بی‌نیاز کند و زمینه‌ی ازدواج را برایشان فراهم سازد. ولی اولاً؛ در آیه از کسانی که توانایی ازدواج ندارند خواسته شده خوشتنندار باشند و کسانی که می‌توانند ازدواج موقت کنند ضرورتی برای خویشنداری ندارند و ثانیاً؛ می‌شود آیه را این‌طور معنا کرد که به وسیله متعه عفت پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز کند و وسیله ازدواج دائم را فراهم سازد همان‌طور که این مضمون در بعضی از روایات وارد شده است (۱) و گرنه روشن است کسانی که از این طریق پاک می‌مانند و در برابر تمایلات جنسی و زمینه‌ی شهوترانی بیرونی تاب مقاومت دارند و خود را حفظ می‌کنند اندک هستند.

(۲) آیه ازدواج با کنیزان

خداوند در سوره نساء به کسانی که توانایی ازدواج با زنان آزاده را ندارند سفارش می کند با کنیزان عقیقه ازدواج کنند.

مخفی نماند که آیه ازدواج با کنیزان بعد از آیه متعه وارد شده است (۱) و خود همین می رساند که ازدواج با کنیزان برای کسی است که نتواند ازدواج با زنان آزاد اعم از ازدواج دائم یا موقت داشته باشد.

(۳) راهکار سوم؛

ولی بر همه واضح و روشن است که با گسترش فرهنگ ابتذال در جامعه بشری از طریق ماهواره و فیلمها و شبکه سراسری اینترنت و ... و عدم وجود کنیز در جوامع اسلامی، برای جوانانی که امکان ازدواج بر ایشان فراهم نیست و گاهی به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در یک کشور یا شهر غریب به سر ببرند صرف سفارش کردن به خویشنداری و کنترل غریزه جنسی و عدم ارائه راه کار عملی مشکل را برطرف نمی سازد و افرادی که نمی توانند به حالت عزوبت باقی بمانند بی تردید در منجلا ب فحشا و آلودگی سقوط خواهند کرد. در اینجا است که نقش راهکار سومی که قرآن بر آن تصریح دارد روشن می شود زیرا ممکن نیست

آئین اسلام شریعت جاودانه و آخرین دین باشد و طرحی برای این معضل فراگیر نیندیشیده باشد. راهی که قابل اجراست و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن عمل شده است و بعدها مورد اختلاف واقع گردیده است و قرآن به آن تصریح دارد ازدواج موقت است. در سوره نساء می خوانیم:

«فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه»، «پس هرگاه از آن زنان بهره مند شدید مزد آنان را (که مهر معین است) بپردازید.»^(۱) مفسران شیعه و سنی بر آنند که آیه یادشده در مورد نکاح متعه نازل گردیده است و صاحبان صحاح و مسانید و جوامع روایی اهل سنت پذیرفته اند که این امر در اسلام بوده است.

تنها یک سؤال مطرح است که آیا حکم نکاح متعه نسخ شده است یا خیر؟ که جواب آن از لابلای مباحث گذشته روشن شد روایات و تاریخ اسلام حاکی از آن است که عمل به این حکم الهی تا زمان خلافت خلیفه دوم در میان مسلمانان رایج بوده است و خلیفه دوم از آن نهی کرده است.

در اینجا یادآوری یک نکته ضرورت دارد و آن اینکه؛ کسانی که از ازدواج موقت (متعه) هراس دارند و آن را نامشروع می پندارند باید توجه داشته باشند که تمام فقها و محققان اسلامی نظیر آن را از نظر معنا در عقد دائم پذیرفته اند و آن این که مرد و زن عقد دائم

ببندند ولی نیت هر دو آن باشد که بعد از یک سال یا کمتر یا بیشتر به وسیله طلاق از هم جدا گردند.

واضح است که چنین پیوندی به حسب ظاهر دائمی و در حقیقت موقت است و تفاوتی که این گونه نکاح دائم با متعه دارد این است که متعه در ظاهر و باطن محدود و موقت است ولی این نوع ازدواج دائم به ظاهر همیشگی و در باطن محدود است. کسانی که این نوع ازدواج دائم را که مورد پذیرش همه فقهای اسلامی است جایز می دانند چگونه از تشریح و تجویز نکاح متعه بر خود ترس و هراس راه می دهند؟

قابل توجه است که تمام شرایطی که در نکاح دائم مطرح است در نکاح موقت نیز هست، تنها تفاوت در دائم و موقت بودن است شرایط زیر همانطور که در ازدواج دائم معتبر است در نکاح موقت نیز معتبر است؛

۱- زن و مرد نباید مانع شرعی در ازدواج داشته باشند و گرنه عقد آنان باطل است.

۲- مهریه مورد رضایت طرفین در عقد باید ذکر شود.

۳- مدت ازدواج باید معین باشد.

۴- عقد شرعی اجرا گردد.

۵- فرزند متولد از آنان مشروع است و نام پدر و مادر (مانند عقد دائم) در شناسنامه ذکر می گردد.

۶- نفقه فرزندان بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می برد.

۷- زن در صورتی که یائسه نباشد باید عده نگهدارد.

تنها تفاوت این است که چون ازدواج متعه برای رفع ضرورت تشریح شده است هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که شرط نکنند از یکدیگر ارث نمی برند و معلوم است که این دو تفاوت تأثیری در ماهیت ازدواج ندارد. (۱) از مطالب فوق علت نهی امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام درباره ی نکاح متعه روشن شد؛ زیرا ازدواج متعه برای رفع ضرورت است و در این حال است که انسان با انجام نکاح متعه خود را از گناه حفظ می کند و طبیعی است خداوند برای چنین فردی پاداش اخروی نیز منظور می کند ولی این ازدواج مربوط به کسانی نیست که دارای همسر شایسته هستند و برای آنان متعه ضرورت ندارد و لذا در روایت امام هفتم علیه السلام به علی بن یقطين دارد «ما انت و ذاک و قد اغناک الله عنها، تو را به متعه چه کاری است خداوند تو را از آن بی نیاز کرده است.» (۲) به خصوص فردی مانند علی بن یقطين که وزیر هارون الرشید بود که در معرض خطر قرار داشت. گرچه در تتمه همین حدیث که نویسنده آنرا حذف کرده جمله‌های است که دلالت بر حلال بودن متعه دارد. ادامه حدیث چنین است: «گفتم: میخواهم حکم آن را بدانم. فرمود: در کتاب علی علیه السلام (و آثار مکتوب آن حضرت) است. گفتم: ما متعه را زیاد کنیم و متعه

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب شیعه پاسخ می دهد، ص ۹۵-۱۰۲.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

زیاد باشد؟ فرمود: آیا چیزی جز آن موجب شادی و سرور است؟

در روایت دیگر از امام ابی الحسن علیه السلام است که فرمود: متعه حلال مطلق است برای کسی که با ازدواج (دائم) بی نیاز نشده است.

سپس چنین فردی به وسیله نکاح متعه پاکدامنی خود را حفظ کند پس کسی که با ازدواج (دائم) از آن بی نیاز شد در صورتی که همسرش از او غایب شد (و به گناه می افتد) باز نکاح متعه برایش مباح است. (۱)

علت دیگر برای نهی از متعه

یکی از علت‌های دیگری که موجب می شد تا امامان علیهم السلام از نکاح متعه نهی کنند شرایط سیاسی حاکم بود لکن نویسندگان با حذف قسمت عمده روایت و تحریف در قسمتهای ذکر شده خواسته اصل حرمت متعه را از نظر امام صادق علیه السلام ثابت کند. نهی امام صادق علیه السلام عمار را از ازدواج متعه در این رابطه است اصل حدیث چنین است:

عمار می گوید که امام صادق علیه السلام به من و سلمیان بن خالد فرمود:

«قد حرمت علیكما المتعه من قبلی مادمتما بالمدينه لا نکما تکثران الدخول علی فاخاف ان تواخذا فیقال: هؤلاء اصحاب جعفر، من به خاطر (مصالح) خودم ازدواج متعه را تا زمانی که در مدینه هستید بر شما

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

دو نفر حرام کردم زیرا شما زیاد بر من وارد می شوید و من می ترسم که شما را (در رابطه با متعه) بازداشت کنند و بگویند:

اینان یاران جعفر (امام صادق) هستند.» (۱) آیا نویسنده با تغییر جمله «قد حرمت علیکما المتعه»، «بر شما دو نفر متعه را حرام کردم» به «قد حرمت علیکم المتعه»، «بر شما شیعیان متعه را حرام کردم» و حذف بقیه روایت شیوه یهود و نصاری را در تحریف و خلاف جلوه دادن حق نپیموده است؟ ضمن این که این روایت مانند سایر روایات ضعیف است چون در یندش حکم بن مسکین است که توثیقی در باره آن در کتب رجال وارد نشده است.

برخورد امام باقر علیه السلام (قضاوت با شما)

اما برخورد امام باقر علیه السلام با سؤال عبدالله بن عمیر برخورد یک ولی خدا با فردی پست و پلید است و از خود روایت، پستی عبدالله بن عمیر به خوبی استفاده می شود او قصد دهن کجی به امام علیه السلام را داشته و امام کریمانه از او روی گرداند و به آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و چون نادانان، آنان (عبادالرحمن) را مورد خطاب قرار دهند (عبادالرحمن) از کنارشان به سلامت بگذرند و با آنان درگیر نشوند.» (۲) عمل کرد. ما اصل روایت را نقل می کنیم تا خوانندگان محترم خود قضاوت کنند:

۱- - کافی ۵ / ۴۶۷.

۲- - سوره فرقان، آیه.

زراره می گوید: «عبدالله بن عمیر لیشی به نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: چه می گویی درباره ازدواج موقت زنان؟ فرمود: خداوند آن را در کتابش و بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله حلال شمرده است پس تا روز قیامت حلال است او گفت: آیا مثل تو چنین سخنی می گوید در حالی که عمر آن را حرام اعلام کرد و از آن نهی کرد؟! حضرت فرمود: گرچه او چنین کرده باشد. (عبدالله بن عمیر) گفت: من به خدا پناه می برم از اینکه چیزی را که عمر حرام کرده است حلال بشمارم. حضرت فرمود: تو حرف دوستت (عمر) را بگیر و من نیز بر قول رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. پس بیا تا من با تو ملاعنه کنم که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درست و حرف دوست تو (عمر) باطل است. عبدالله بن عمیر به امام رو کرد و گفت: آیا خوشحال می شوی که همسران و دختران و خواهران و دختران عمویت این کار را انجام دهند. حضرت چون سخن از همسرانش و دختران عمویش شد از او چهره اش را برگرداند.» (۱)

خلاصه:

از مباحث گذشته چنین نتیجه گیری می شود از آنجا که اسلام یک دین جاودانه است و باید پاسخگوی همه نیازهای انسانها برای همیشه باشد لذا برای آنان که زمینه ازدواج دائم را ندارند خداوند

نکاح موقت را که نظیر نکاح دائم است قرار داده است و این امر مطابق با شرع و عقل است و صدها روایت نیز بر آن دلالت دارد و بدین وسیله می توان از مفاسدی که جامعه بشری را با نابودی روبروی سازد جلوگیری کرد و روایاتی که بر منع آن دلالت دارد یا از روی تقیه صادر شده است یا به خاطر جو سیاسی روز و یا جلوگیری از هوسرانی است و هیچ دلیل عقلی یا شرعی بر حرام بودن آن وجود ندارد.

بحث دیگر جاریه

نویسنده بحث دیگری را در ادامه بحث متعه مطرح می کند تحت عنوان «حدیث بخوانیم» وی دو حدیث از استبصار نقل می کند مبنی بر این که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام اجازه داده اند که فرد کنیزش را در اختیار دیگری بگذارد تا از او بهره ببرد و سپس می گوید: «اگر همه انسانهای روی زمین جمع شوند و قسم بخورند که امام باقر و امام صادق - علیهما السلام -/ چنین چیزی گفته اند من یکی باور نخواهم کرد.

ائمه اطهار بسیار عزیزتر و شرافتمندتر و بزرگوارتر از آنند که چنین چرندیات باطلی بر زبان آورند» سپس الفاظ رکیک و زشتی را به کار می برد که ما از تکرار آن معذور هستیم.

لکن باید توجه داشت اولاً؛ کنیزی که در اینجا مطرح است خدمتگزاران در منازل نیستند بلکه مقصود کنیزانی هستند که در

صدر اسلام خریداری می شدند و جزو اموال انسان محسوب می شدند.

ثانیاً؛ درباره بردگان و کنیزان در فقه کتابی وجود دارد و احکام خاص آنان در آنجا مورد بررسی قرار می گیرد از جمله احکام آنان سبکتر بودن تکلیف شان و کمتر بودن حد در صورت گناه بر آنان است.

ثالثاً؛ بهره بری جنسی از کنیز مشروط به آن است که همسر نداشته باشد همانطور که از حدیث شماره ی ۴ و ۷ کتاب استبصار جلد ۳ استفاده می شود.

رابعاً؛ در روایت اول که از امام باقر علیه السلام نقل شده آمده که حضرت فرمود: آنچه صاحب کنیز برای خودش حلال است از کنیز بهره برد می تواند آن را برای دیگری حلال کند معنی روایت این است که اگر کنیز همسر داشته باشد فقط در انجام کارها می تواند از او استفاده کند و حق بهره جنسی ندارد و اگر کنیز همسر ندارد می تواند از او بهره جنسی و غیرجنسی برد و می تواند آن را به دیگری ببخشد و دیگری نیز حکم صاحب اول کنیز را دارد به عبارت دیگر دو راه برای بهره بری جنسی از کنیز در اسلام وجود دارد؛ یکی ازدواج و دیگری مالک او شدن (به شرطی که همسر نداشته باشد) روایت دوم که از امام صادق علیه السلام وارد شده است نیز به همین مطلب دلالت دارد آنجا که حضرت به محمد بن مزارب می فرماید: این کنیز را بگیر تا به تو خدمت کند و از او بهره ببر.

متأسفانه نویسنده مطابق با طبع و روش خویش به طور گزینشی عنوان و حدیثی را انتخاب می کند و بدون در نظر گرفتن مجموعه روایات و جوّ صدور کلام امام علیه السلام همه چیز را به باد تمسخر و فحاشی و هتاک می گیرد، در حالی که روایات نیز مانند آیات قرآنی مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و عام و خاص دارد و باید مجموع روایات را با یکدیگر سنجید و حکم اسلامی را بیان کرد مانند کسی که مشروب بخورد و وقتی از او پرسند چرا شراب می خوری می گوید خدا در قرآن گفته است حلال است!! زیرا خدا فرموده است «لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری»، «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید.» پس معلوم می شود مست بودن و میگساری بی اشکال است!!!

استدلال نویسنده نیز مانند این فرد مشروب خوار است با این تفاوت که شرابخوار آیه قرآن را تکذیب نمی کند ولی نویسنده روایات را تکذیب می کند.

خامساً؛ کتب اهل سنت نیز پرازمین مطالب در این باره است مثلاً در کتاب الفقه علی مذاهب الاربعه آمده است: شخصی مالک کنیزی است آن را می فروشد سپس قبل از آن که به مشتری تحویل دهد با او نزدیکی می کند در این صورت نه لازم است مهریه بپردازد و نه حدی بر آن می خورد ولی مشتری می تواند از قیمت آن کم کند در صورتی که کنیز باکره باشد و گرنه از قیمت آن نیز چیزی

کم نمی شود. (۱) وحتی در میان اهل سنت کسانی هستند که قایل اند زن می تواند کنیزش را حلال شوهرش کند؛ نظیر سفیان ثوریکه قایل به جواز تحلیل است. (۲) سادساً؛ اصل بودن کنیز در جامعه اسلامی امروز منتفی است و لذا در کتابهای فقهی اخیر کلمه ای در این رابطه دیده نمی شود با این حال این همه هیاهو و توهین برای چه؟ آیا مشکل جوامع اسلامی بهره بری از کنیز است؟ تمام مشکلات و گرفتاریهای مسلمین را نویسنده رفع نمود تنها همین یک مشکل باقی مانده است!!

مشروعیت لواط

یکی از اموری که بر هر مسلمان واضح است حرمت لواط است ولی در وطی در دبر همسر اختلاف است و از آن تعبیر به لواط نمی شود؛ کما این که اتیان از قُبُل زن را جماع می گویند. واین عمل (وطی در دبر همسر) را جمعی حرام دانسته اند و دیگران که جایز شمرده اند کراهتش را شدید دانسته و گفته اند: اگر زن راضی نباشد این کار حرام است و این ربطی به مشروعیت لواط آن گونه که نویسنده جلوه می دهد ندارد. حتی از کلمات اهل سنت استفاده می شود که در میان آنان نیز کسانی وجود دارند که این فتوی را قبول دارند در کتاب «الفقه علی مذاهب الاربعه» آمده است «بر نزدیکی

۱- - الفقه علی مذاهب الاربعه ۴/ ۱۲۳.

۲- - /المحلی ۱۲/ ۲۰۶

کردن با زن بر اساس عقد صحیح تمام مهریه قطعی می شود (و باید مرد آن را بپردازد) و سپس در حاشیه می نویسد: «حنابله می گویند: در چهار مورد مهریه قطعی می شود؛ اولی آن موارد:

نزدیکی کردن در قُبُل یا دُبُر زن است و سپس از موارد ممنوع (نزدیکی کردن مانند) حیض و نفاس را ذکر می کند و هیچ اشاره ای به نزدیکی در دبر را ندارد» (۱) همچنین از قول شافعیه نیز می نویسد: مهریه قطعی می شود و احتمال سقوط داده نمی شود به دو امر یکی نزدیکی کردن است با زن و ادخال ... در قُبُل زن یا دُبُر او ... دوم مرگ یکی از زن و شوهر قبل از نزدیکی (۲) مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب نقل می کند که حکایت شده که مالک (امام فرقه مالکیه) نیز قایل به حلّیت بهره بری از عقب همسر است (۳) این فتاوی فقها بر اساس روایاتی است که نویسندگان برای وهن و تحقیر مذهب شیعه به آنها تمسک کرده است اگر او بی غرض بود سری به کتابهای اهل سنت می زد و می دید آنچه در کتب شیعه وجود دارد در آن کتابها نیز هست جز این که در روایات و فتاوی شیعه (البته آنان که حرام نمی دانند و فتوای بر کراهت شدید آن می دهند) رضایت همسر را شرط می دانند ولی در کتب اهل سنت

۱- الفقه علی مذاهب الاربعه ۴ / ۱۱۵.

۲- الفقه علی مذاهب الاربعه ۴ / ۱۱۴.

۳- استبصار ۳ / ۳۴۴.

چنین شرطی را ما نیافتیم.

نکته قابل توجه

شاید تمام روایاتی که درباره مجاز بودن وطی در دُبُر همسر در کتب شیعی آمده است از ده روایت تجاوز نکند و نویسنده آنها را مخالف صریح آیه ۲۲۲ سوره بقره می داند ولی بهتر بود که به کتب روایی اهل سنت رجوع کند تا ببیند چندین برابر این احادیث که به زعم او مخالف نص صریح قرآن است در کتابهای آنان دیده می شود به عنوان نمونه تنها جلال الدین سیوطی در ذیل آیه ۲۲۲ سوره بقره حدود ۲۵ حدیث درباره مشروعیت وطی در دُبُر همسر ذکر می کند و نویسنده از کنار همه آنها گذشته و فقط روایات مذکور در کتابهای شیعه را خلاف نص قرآن و خلاف فطرت می شمرد و کسانی که چنین کنند را راهزنان معرفی می کند، ما نیز در اینجا به نقل ۳ روایت اکتفا می کنیم و قضاوت را به خوانندگان گرامی واگذار می کنیم.

(۱) نسائی از طریق یزید بن رومان از عییدالله پسر عبدالله بن عمر نقل می کند «ان عبدالله بن عمر کان لا یری بأساً بان یاتی الرجل المرأه فی دبرها»، «عبدالله بن عمر ایرادی نمی گرفت بر کسی که از عقب با زن (خود) نزدیکی کند». (۱)

(۲) ابن جریر از درآوردی نقل می کند: «به زید بن اسلم گفته شد که محمد بن منکدر را از نزدیکی با زنان از عقب نهی کرده است زید (بن اسلم) گفت: گواهی می دهم که محمد (بن منکدر) به من خبر داد که خودش نیز چنین کاری را می کند»!!! (۱) (۳) خطیب از ابی سلیمان جوزجانی روایت می کند «از مالک بن انس (امام فرقه مالکیه) درباره وطی در دُبُر همسر خویش پرسیدم او (مالک) گفت: همین الان سرم را به خاطر همین کار شستم (و غسل کردم)» (۲) با توجه به مطالب فوق ضرورتی درباره نقد بیشتر نظرات نویسندگان و بررسی روایات مذکور وجود ندارد و می توان برای این بحث به آیات قرآنی نظیر آیه ۲۲۳ سوره بقره «نساء کم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شتم ...» و روایات مربوطه در منابع اهل سنت چون تفسیر قرطبی ۲۲۶/۲ و صحیح مسلم ۱/۲۴۲ و ۲۴۳ و سنن ترمذی ۱/۲۳۹ و ۲۴۲ و سنن الدارمی ۱/۲۵۵ تا ۲۵۹ رجوع کرد که می رساند آنچه اهل سنت حرام می دانند بهره بری از قُبُل

زن در حال حیض است و سایر بهره بریها در حال حیض بلا مانع است و آنچه نویسنده در صفحه ۱۰۲ ذکر می کند که در حال حیض به زنان نزدیک نشوید و هیچ بهره ای از آنان نبرید تا پاک شوند خلاف نظرات بزرگان اهل سنت است.

۱- - همان.

۲- - همان.

فقط این سؤال در اینجا از نویسنده می شود که آیا با اتهام واهی به شیعه که متعه زن شوهردار و لواط را جایز می دانند راه وحدت امت اسلامی را می پیماید؟!

راهزنی:

نویسنده در پایان این فصل تحت عنوان «راهزنی» اشاره به روایتی از حضرت رضا علیه السلام می کند که در آن به حلال بودن وطی در دُبر همسر دلالت می کند. و حضرت به سخن لوط پیامبر در سوره هود استشهاد می کند که (لوط به قومش) گفت: «این دختران برای شما پاکترند.» زیرا قوم لوط خواهان لواط بودند و پیامبرشان آنان را به کار دیگری که حرام نبود راهنمایی کرد. آنگاه نویسنده آیه ۲۸ عنکبوت را که می فرماید: «شما به سراغ مردان می روید و راهزن هستید.» را مفسر آیه سوره هود می داند و ارضای غریزه جنسی را از طریق عقب راه زنی معرفی می کند.

گرچه تفسیر قطع طریق که در آیه ۲۸ عنکبوت آمده به قطع نسل می تواند معقول باشد ولی تفسیری بر خلاف نظر بعضی از مفسران اهل تسنن، نظیر ابن کثیر و قرطبی و طبری است که در تفاسیرشان ذیل آیه آورده اند. آنان می گویند: قطع طریق به معنای گرفتن راه مردم و جلو مسافران را گرفتن است (البته این جمله عین عبارت آنان نیست بلکه از تعبیرهای مختلفشان به دست می آید)

وهرگز اتیان همسراز عقب در بعضی از اوقات موجب قطع نسل

نمی شود و خلاصه سخن این که این کار در میان جمعی از صحابه و بزرگان اهل سنت چون مالک و شافعی مرسوم بوده است و نویسنده اگر نمی داند پس چگونه داعیه اجتهاد و اصلاح طلبی دارد و آبروی اصلاح طلبان را می ریزد و اگر نمی داند به چه جرأتی روایت اهل بیت را به باد تمسخر میگیرد!!

گذشته از همه ی این مطالب، قوم لوط به سراغ مردان می رفتند تا غریزه ی جنسی خویش را ارضاء کنند و در اینجا (به فرض صحت روایات) ارضای غریزه ی جنسی از طریق عقب همسر مطرح است نه مسئله ی لواط که هم جنس بازی با مردان با یکدیگر است

فصل چهارم خمس یا کلید بانکها

اشاره

نویسنده در این فصل ابتدا روایاتی را درباره حلال بودن خمسِ اموال شیعیان در عصر غربت از ناحیه ی امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است (وعمده روایات از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام است) و سپس فتاوی گروهی از فقهای شیعه را درباره ی حلال بودن خمس و واجب نبودن پرداختِ آن ذکر می کند و به دنبال آن دو فتوای مفصل از شیخ مفید و شیخ طوسی درباره ی طریقه ی مصرف خمس می آورد و آنگاه با عنوان چرخش اندیشه با اشاره به فتوای تمام فقها در قرن اخیر در وجوب خمس، مراحل تحول در دیدگاه خمس را (آن گونه که تصور کرده) ذکر می کند و در پایان (مطابق دیدگاه خود) به علت تولد خمس اشاره می کند و کسانی که خمس می گیرند را از جمله کسانی می داند که مال مردم را به حرام می خورند.

ما در اینجا به بررسی موضوع خمس بر اساس سرفصلهایی که در کتاب مورد بحث آمده است می پردازیم؛ گرچه روایاتی در حلیت خمس وارد شده است لکن در برابر آن روایات فراوانی است که بر واجب بودن خمس و حلال نبودن ذره ای از آن، دلالت دارد به دو نمونه آن اشاره می کنیم:

۱) محمدبن زیدطبری می گوید: «گروهی از خراسان بر امام رضا علیه السلام وارد شدند و از آن حضرت خواستند خمس را بر آنان حلال

کند حضرت فرمود: آیا آن را حلال کنم؟ با زبانان اظهار دوستی می کنید و خمسی را که به عنوان حقی از طرف خداوند برای ما و برای خودش قرار داده است نمی دهید؟ هرگز برای یک نفر از شما آنان را حلال نمی کنم.» (۱) (۲) ابی بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر کسی چیزی از خمس را بخرد چیزی را که حلال نیست خریده است.» (۲) خوانندگان می توانند برای اطلاع بیشتر به کتب احادیث از جمله وسایل الشیعه، جلد ۶، باب ۲ و ۳ از ابواب انفال مراجعه کنند.

نکته:

روایاتی که دلالت بر حلال بودن خمس دارد بیشتر به مسئله پاکی شیعه و پاک بودن نسلشان تکیه دارد و این امر مربوط به ازدواج (و خرید کنیز و غنیمت کردن کنیز در جنگ و پرداخت مهریه) و مخارج زندگی است به این معنا که اهل بیت علیهم السلام به شیعیان اجازه دادند آنچه در خرید کنیز و مصارف زندگی و ازدواج و نفقه زندگی مصرف می کنند و از درآمدهای سالیانه آنهاست بدون پرداخت خمس می توانند مصرف کنند روایتهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ که نویسنده آورده در این رابطه است به خصوص روایت چهارم که

۱- - وسایل، ج ۶، باب ۳، از ابواب الانفال، حدیث ۳، ص ۳۷۶.

۲- - وسایل، ج ۶، باب ۳، من ابواب الانفال، حدیث ۵، ص ۳۷۶.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: ما آن را حلال کردیم تا تولد شیعیان ما پاک باشد. (و نطفه آنان از لقمه حرام نباشد و کنیزشان و مهریه زنان از مال حرام نباشد تا ازدواجشان صحیح باشد) و اولاد و نسل آنان پاک باشد (و فرزندان نامشروع نداشته باشند).

بعضی از روایات دیگر که خمس را حلال می کنند مربوط به آنجایی است که پرداخت خمس برای افراد در شرایطی که دارند رنج و مشقت دارد (از قبیل مشکلات اقتصادی و تنگدستی) و طبیعی است امام که مظهر رحمت الهی است نمی خواهد شیعیانش در تنگدستی و مشقت باشد همانطور که از حدیث ۶ و ۷ استفاده می شود. در روایت ۷ تصریح است به اینکه هر کس در تنگدستی قرار دارد حق امام بر او حلال است و در حدیث ۶ که از یونس بن یعقوب است و متأسفانه روایت درست معنا نشده چنین آمده است:

«فدایت شوم در دست ما اموال و بهره ها و تجارتهایی است و می دانیم حق شما در آن قطعی است و ما نسبت به آن کوتاهی کرده ایم امام صادق علیه السلام فرمود: ما با انصاف با شما رفتار نکردیم اگر شما را به کلفت (و رنج) در امروز بیندازیم و از در انصاف با شما وارد نشده ایم.»^(۱)

۱- - وسایل، ج ۶، باب ۴، من ابواب الانفال، ج ۶، ص ۳۸۰.

همانطور که ملاحظه می شود حدیث ششم صراحت دارد که حلال بودن خمس مربوط به کسی است که در فشار اقتصادی قرار دارد و در حدیث هفتم حضرت می فرماید: الیوم، یعنی امروز، منصفانه نیست که شما را به کلفت و رنج بیندازیم معلوم می شود شرایط جامعه یا فرد سؤال کننده به گونه ای بوده است که حضرت او را از پرداخت خمس معاف کرده است. همان طور که ملاحظه می شود نویسنده در حدیث ۶ خیانت دیگری مرتکب شده است و کلمه ی (الیوم) را از حدیث حذف کرده تا بتوتندبه هدف خود برسد.

اما حدیث هشتم که نویسنده به آن استشهاد کرده است آن نیز دلالت بر وجوب خمس و پرداخت آن دارد و سپس امام آن را به فرد می بخشد و روشن است که امام می تواند خمس را به فردی ببخشد.

به نظر می رسد آنچه امامان علیهم السلام در باب خمس حلال نموده اند مربوط به نکاح (مهریه و خرید کنیز و خرج ازدواج) و مسکن و تجارت (سرمایه به مقدار نیاز جهت زندگی) است و می توان گفت همه فقهای شیعه بر این امر اتفاق نظر دارند. در این باره بعد از اشاره به فتاوی فقهای که قایل به حلال بودن خمس و واجب نبودن آن هستند سخن می گوئیم.

فتاوی فقهای شیعه درباره خمس

گرچه گروهی از فقهای شیعه فتوا به حلال بودن خمس برای شیعه

داده اند ولی آنچه نویسنده به علمای بزرگ شیعه نسبت داده است قابل تأمل است بلکه حتی کسانی که فتوی به واجب نبودن خمس داده اند مقصودشان موارد خاص است که پرداخت خمس آن موارد لازم نیست نه این که به طور کلی خمس حلال است و پرداخت آن واجب نیست.

مثلاً صاحب جواهر (که نویسنده مدعی است خمس را واجب نمی داند) عقیده دارد که خمس در انفال و آنچه از اموال مربوط به حقوق امامان علیهم السلام در دست دشمنان آنان است و به طریقی به دست شیعیانشان می رسد حلال است (ولی نویسنده قیده‌های آن را حذف کرده است).^(۱) همین طور عبارت مرحوم محقق در شرایع «ولا یجب اخراج حصه الموجودین من ارباب الخمس منه»، «واجب نیست سهم صاحبان خمس از آن به ایشان پرداخت شود.» بعد از این جمله دارد: ثابت شده که امامان علیهم السلام مناكح (آنچه مربوط به زناشویی) و مسکن و تجارت (است) در زمان غیبت برای شیعیان مباح نموده اند.^(۲) یحیی بن سعید حلّی نیز در همان صفحه الجامع للشرایع حلال بودن تصرف در اموال را بدون پرداخت خمس مربوط به ازدواج و مسکن و تجارت می داند.

بنابراین طبق نظر این بزرگان خمس در سه مورد ذکر شده واجب

۱- - جواهرالکلام ۱۶ / ۱۴۱.

۲- - شرایع الاسلام ۱ / ۱۸۴.

نیست نه اینکه ایشان مطلقاً قایل به عدم وجوب خمس در زمان غیب باشند. همچنین جمله ای که از مرحوم شهید ثانی نقل می کند نه در مجمع الفائده والبرهان ونه در مسالک یافت نمی شود ومطلبی که برساند وی قایل به حلال بودن مطلق خمس است وجود ندارد. آری در شرح لمعه که بعداز مسالک تألیف کرده تصریح می کند که خمس را در زمان غیبت باید به فقیه جامع الشرائط داد.

مرحوم صاحب مدارک از اباحه رامربوط به همین ۳ مورد میدانند. (۱) مرحوم مقدس اردبیلی نیز در مجمع الفائده والبرهان تصریح می کند که در صورتی که ممکن باشد خمس را به فقیه عادل امین بدهد سزاوارتر است ازاین که خودش آن را مصرف کند زیرا او نایب امام علیه السلام است. (۲) مرحوم سلّار در کتاب (مراسم) سخنی دارد که دلالت دارد که مباح بودن مربوط به انفال است نه خمس. مراجعه به آن کتاب خیانت دیگر نویسنده را آشکار می کند. مرحوم سبزواری گرچه به اباحه خمس فتوا می دهد ولی بعد می فرماید: احوط نزد من مصرف کردن همه اقسام خمس به سر پرستی فقیه عادل جامع فتواست وسزاوارست که آن رعایت شود... (۳) مرحوم فیض نیز سهم سادات را واجب می داند وسر پرستی همه را با فقه عادل مطابق احتیاط وبهتر بدانند. (۴) مرحوم کاشف الغطاء نیز برخلاف آنچه نویسنده آورده است

۱- /- مدارک الاحکام ۵/ ۳۸۳

۲- /- مجمع الفائده والبرهان ۴/ ۳۵۷

۳- /- ذخیره المعاد ص ۴۹۲

۴- /- مفاتیح الشرایع ۱/ ۲۲۹

پرداخت خمس را حتّی بر سادات لازم می‌داند و تنها حلال بودن آن را مربوط به آن چیزی می‌داند که شیعه از حاکم جور به وسیله ی هدیه و یا اجاره و خرید و فروش بدست می‌آورد. او معتقد است در صورتی که مکلف خمس را به مجتهد بپردازد دیگر تکالیفی ندارد و می‌گوید: اگر مجتهد از طرف غایب (به عنوان نماینده آن حضرت علیه السلام) خمس را بپذیرد پس ظاهراً این است که مجزی است و بعد می‌فرماید: و این کلام درباره همه حقوق جاری است. (۱) همچنین نسبتی که به مرحوم شیخ رضا همدانی نیز می‌دهد خلاف واقع است ایشان نیز مانند سایر فقهای شیعه خمس را واجب می‌داند و درباره چگونگی مصرف آن نظرش این است: «بنابر اقوی فرد می‌تواند خمس را به سادات مستحق بپردازد ولی احوط این است که مطلق خمس (حتی سهم سادات) را به فقیه جامع الشرائط که حاکم در عصر غیبت است بپردازد او می‌نویسد:

اشکالی نیست در این که فقیه جامع الشرائط از طرف امام علیه السلام در حال غیبت در مثل این امور نیابت دارد و همان طور که از بررسی کلمات بزرگان استفاده می‌شود این امور از قطعبات است.» (۲) ما به ذکر همین چند نظر فقهای که فتوای آنان خلاف واقع نقل شده بود اکتفا می‌کنیم و به یک نکته مهم اشاره می‌کنیم و آن اینکه شاید به ندرت پیدا شود کسی که قایل به حلال بودن خمس به نحو

۱- - کشف الغطاء، ص ۳۶۴-۳۶۳.

۲- - مصباح الفقیه فی الزکاه الخمس، ص ۱۶۱، به صورت تلخیص.

مطلق در میان فقهای شیعه باشد.

و شاید بتوان بین نظرات کسانی که قایل به عدم وجوب خمس هستند با کسانی که قایل به وجوب آن هستند جمع کرد که اولی مربوط به مناکح (مسایل زناشویی) و مساکن (منازل مسکونی) و تجارت (سرمایه در حد نیاز برای زندگی) است و دومی مربوط به مازاد موارد ذکر شده است و هرکس به کلمات بزرگان رجوع کند می تواند این امر را به خوبی استفاده کند.

اما فتوای شیخ مفید و شیخ طوسی

نویسنده دو فتوا از مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی ذکر می کند و می خواهد با ذکر این دو فتوی بگوید که خمس بر شیعیان واجب نیست غافل از اینکه خود همین دو فتوی بر وجوب خمس دلالت دارد و تنها چیزی که در آن مطرح است چگونگی مصرف خمس است ما در اینجا فتاوی این دو عالم بزرگ را درباره ی وجوب خمس ذکر می کنیم تا معلوم شود آنان نیز خمس را مطلقاً حلال نمی دانسته اند.

«مرحوم شیخ مفید می فرماید: بدان، خداوند تو را تأیید کند که آنچه درباره ی حلال بودن خمس آوردیم تنها درباره مناکح (ازدواج و مسایل زناشویی) است و علت آن همان است که در روایات از امامان علیهم السلام آمده است که میلاد شیعیان پاک باشد و درباره بقیه اموال وارد نشده است و روایاتی که درباره وجوب

خمس و سختگیری به آن است مربوط به غیر از مناکح است.»^(۱) همین طور مرحوم شیخ طوسی در نهاییه می فرماید: «اما در حال غیبت پس امامان علیهم السلام اجازه داده اند به شیعیان در خمس مربوط به آنان در موارد مناکح (زناشویی) و تجارت (سرمایه) و مساکن (محل سکونت) تصرف کنند در باره سایر موارد پس در هیچ صورت حق تصرف در اموال را (بدون پرداخت خمس) ندارند.»^(۲)

بنابراین جمع بین روایات حلال بودن خمس بر شیعیان و وجوب پرداخت آن همان است که این دو فقیه بزرگ بر آن تصریح فرموده اند و صاحب جواهر نیز بر آن اشاره دارد و می توان ادعا کرد که همه فقهای شیعه بر حلیت خمس در بعضی از موارد اتفاق نظر دارند کما این که شاید نتوان فقیهی پیدا کرد که قایل به حلیت خمس به طور کلی باشد.

و نویسنده با حذف قبل و بعد بعضی از فتاوی و آوردن روایات مربوط به حلیت خمس در باره مناکح و تجارت و مسکن خواسته است به خواننده این گونه تلقین کند که حکم به وجوب خمس از فتاوی فقهای شیعه در قرن اخیر است و بدین وسیله زمینه بدینی را به آنان فراهم کند.

۱- - جواهرالکلام ۱۶ / ۱۴۶.

۲- - همان.

ولایت خمس با کیست؟

اما در زمان غیبت خمس را باید به چه کسی داد و چگونه مصرف کرد، موضوع مورد بحث و اختلافی در میان فقها از صدر اسلام تا کنون بوده است. بعضی از فقها بر این نظر بوده اند که خود فرد می تواند خمس را اعم از سهم امام علیه السلام و سهم سادات در موارد مشخص در اسلام مصرف کند و به صاحبان خمس پردازد و بعضی بر این عقیده هستند که چون در عصر غیبت مجتهد جامع الشرایط نائب حضرت صاحب الزمان - ارواحنا له الفداء - است باید آنچه مربوط به آن حضرت (از جمله خمس) است به او ارجاع داده شود یا با اذن او مصرف شود. آری نظراتی چون دفن این اموال امروزه مورد قبول نیست.

باید این نکته از نظر مخفی نماند که همانطور که همه علوم در حال پویایی است و نقاط ضعف و قوت علوم به تدریج معلوم می شود و نظرات دانشمندان در هر فن مورد بحث صاحب نظران آن فن قرار می گیرد در فقه شیعه نیز این اصل جاری است به خلاف اهل سنت که خود را ملزم می دانند نظرات چهار فقیه خود در قرن دوم اسلام «مالک بن انس، محمد بن ادریس (شافعی)، احمد بن حنبل، نعمان بن ثابت (ابوحنیفه)» را برای همیشه پیاده کنند و حق رد آنان را ندارند ولی باب اجتهاد در شیعه همواره باز است و نظرات بزرگان مرتب مورد نقد قرار می گیرد و چه بسا نظرات قبلی در

مراحل بعد پذیرفته نیست. نظیر آن درباره ی حکم نجاست آب چاه در گذشته بود که فتوی به نجاست آب چاه می دادند و مسایل متعدد و سختی را در کتب فقهی ذکر می کردند که از جمله آن در کتاب لمعه مرحوم شهید آمده است ولی امروزه این فتوی دیگر مورد پذیرش نیست و روایات در این باب را حمل بر استحباب می کنند و آب چاه را معتصم می دانند. این موضوع در همه مسایل فقهی مطرح است فقها امروزه می دانند (بلکه هر فردی که از دوران غیبت صغری فاصله بگیرد می فهمد) که دفن خمس در خاک تزیین آن است و لذا این فتوی مورد قبول نیست در زمان مثل شیخ طوسی که به دوران غیبت صغری نزدیک بودند و انس به ظهور داشتند این فتوی به ذهن آنان نزدیک بود و این امر را نباید چرخش در فقه دانست. مخی نماند که مرحوم شیخ طوسی و فقهای اخیر مانند مرحوم خوئی در سهم سادات اتفاق نظر دارند و اختلاف نظر آنها درباره سهم امام علیه السلام است و این ها از امور اجتهادی است و کاری به حلال بودن مطلق خمس ندارد.

چیزی که موجب شده است بسیاری از فقها از صدر اسلام تا کنون فتوی بدهند که خمس باید در دست فقیه جامع الشرایط باشد مسئله نیابت او از حضرت امام زمان علیه السلام است و ولایت فقیه و نیابت او از حضرت بقیهالله - روحی له الفداء - به نحو اجمال پذیرفته شده همه فقهای شیعه است و هر کس ولایت فقیه و جانشینی او را از امام معصوم علیه السلام پذیرفت تردیدی نیست که در تمام امور به او

رجوع می کند از جمله مسائل مالی اسلام که خمس و زکات و ...

است و استفاده او از وجوهات شرعی نظیر خمس به مقدار نیاز است و این امری قابل قبول است، زیرا اگر کسی خدمتگذار فردی شد؛ طبیعی است که آن فرد زندگی او را تأمین می کند و فقها که زندگی خود را وقف اسلام نموده اند حق دارند به مقدار نیاز از وجوهات شرعی استفاده کنند. هرکس با زندگی فقهای بزرگ آشنا باشد می داند که آنان چقدر با احتیاط و وسواس برای نیازهای خود از وجوهات استفاده کرده و حتی المقدور از اموال شخصی خود استفاده کرده اند و کمترین تصرف را جهت امور شخصی از وجوهات داشته اند. بله ممکن است فردی از صفای باطن یک عالم دینی سوء استفاده کند و وجوهات را بیش از آنچه باید، مصرف کند ولی این ربطی به اصل حکم ندارد و برای جلوگیری از همین امور است که سخت ترین شرایط را برای مرجع تقلید و ولی فقیه آورده اند. و این فتوی به خلاف آنچه نویسنده ابراز می دارد که چرخش در قرن اخیر بوده است از صدر اسلام و اوایل دوران غیبت کبری بوده است به عنوان نمونه ابی الصلاح حلبی (۴۴۷-۳۷۴ هـ) در کتاب کافی می گوید: «اگر مکلف به خمس خللی وارد کند نافرمانی خدا را کرده است و مستحق لعنت است زیرا ظالم آل محمد صلی الله علیه و آله است...»^(۱)

گرچه او در صفحه ۱۷۳ می نویسد: «و بر کسی که خمس واجب شد لازم است آن را اخراج کند و آن بخشی را که مربوط به ولی امر علیه السلام است جدا کند و منتظر باشد تا آن را به حضرت برساند و اگر نشد و زمان مرگ او فرا رسید وصیت کند به کسی که به دین و بصیرتش اطمینان دارد تا از طرف او واجب را ادا کند.»

ولی در صفحه ۱۷۲ می نویسد: «واجب است بر کسی که خمس و زکات و فطره و انفال واجب است آن را به حاکم اسلامی که منصوب از طرف خداست برساند یا به کسی که از طرف او معین شده است بدهد تا در جایگاهش قرار دهد. پس اگر از یکی از این دو امر معذور بود پس آن را به فقیه مطمئن بدهد. اگر از آن نیز معذور بود خودش متولی آن می شود تا آن را برای شیعه نیازمند عادل مصرف کند.»

بنابراین آنچه نویسنده، تحت عنوان تحول در دیدگاه خمس و مراحل پنج گانه آن آورده مطلبی بی اساس و باطل است؛ زیرا همانطور که ملاحظه می شود وی در مرحله ی اول (یعنی در زمان غیبت صغری و دو قرن بعد از آن) مدعی است به کسی خمس داده نمی شد ولی همانطور که ملاحظه شد فتاوی شیخ مفید و شیخ طوسی و ابی الصلاح حلبی که در همان قرن اول بعد از غیبت صغری بودند همه قایل به لزوم پرداخت خمس بودند. ما به همین مقدار اکتفا می کنیم و به مسئله علت خمس می پردازیم.

مناسب است که به این نکته اشاره کنیم که کتاب مرحوم آیه الله

خویی (منهاج الصالحین) است و کتاب فقهی است و کتاب (ضیاء الصالحین) که نویسنده به وی نسبت می دهد از محمد صالح جواهرچی است و کتاب زیارت و دعاست و کتاب فتاوا فقه نیست. آفرین به این محقق اسلام شناس که به جمع اهل تسنن پیوست با این شناخت و معرفت که فرق بین کتاب دعا و فقه نمیگذارد!!

عَلَّتْ تَوْلَدُ خَمْسٍ

نویسنده تحت عنوان فوق به مقوله ای اشاره می کند به نام سهم مجتهد و می گوید: «سهم مجتهد مقوله ای است که در عصور بسیار متأخر پدید آمده است...» تا اینکه می گوید: «ملاحظه می فرمایید که هیچ نصی درباره خمس کسب و کار وجود ندارد نه کتاب، نه سنت و نه قول امام، بلکه این دیدگاهی است که در عصور بسیار متأخر توسط بعضی از فقهاء پدید آمده است و کاملاً با قرآن و سنت و اقوال ائمه - علیهم السلام - و فتاوی فقهاء و مجتهدین معتبر مخالف است.»

خوانندگان گرامی می دانند که هیچ کس تا به حال سخنی از سهم مجتهد به میان نیاورده است آری؛ در نظر کسانی که معتقد به نیابت مجتهد جامع الشرائط در عصر غیبت هستند سهم امام و خمس و وجوهات در اختیار و زیر نظر او در موارد مشخص در اسلام مصرف می شود و از این جهت به فرض اگر به آن سهم مجتهد گفته شود منعی ندارد همچنین با توجه به مباحث گذشته خوانندگان گرامی به بی اساس بودن ادعاهای نویسنده مبنی بر

نبودن نصی دربارہ خمس ... در این بخش مانند سایر موارد پی می برند.

اسباب انحراف

نویسنده در اواخر فصل، انحراف انسان را در پول و شهوت می داند و با ذکر حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام زاهدان را می ستاید.

آری؛ اگر پول در اختیار افراد بی تقوی و خودکامه باشد فسادآور است ولی اگر در اختیار اسلام شناس مهذب چون شیخ انصاری یا مثل مرحوم سید کاظم یزدی یا امام خمینی - ره- باشد موجب رحمت برای جامعه اسلامی است. زندگی ساده حضرت امام خمینی قدس سره برای کسانی که زندگی او را از نزدیک دیده اند مایه عبرت است. آری کسانی چون معاویه و شیخ نشینان خلیج فارس و ... با پول و شهوت به فساد می افتند.

آیا این دلسوزی ها جز برای این است که مردم از اطراف فقهای شیعه که نگهبانان اسلام هستند پراکنده شوند؟ و مردم از مراجعه به آنان در مسائل مختلف خودداری کنند؟ تا دشمنان اسلام بتوانند ضربه های مهلک را بر پیکره جوامع اسلامی وارد کنند؟ زیرا با حضور علمای پاک و مهذب در میان مردم هرگز دشمنان اسلام نمی توانند به اهداف خود برسند. و چیزی که سبب شده احکام نورانی اسلام به خصوص خمس مورد حمله قرار گیرد این است که فقهای شیعه از این طریق از دولتها مستقل بوده و هستند و میتوانند

در مقابل انحراف‌هایستند به خلاف علمای اهل سنت که از زمان خلفا تا کنون وابسته به حکومتها بودند.

قال الله: «هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينقضوا»، «اینان همان کسانی هستند که می گویند به کسانی که اطراف رسول خدا هستند انفاق نکنید تا آنان پراکنده شوند...»^(۱) در خاتمه این فصل مناسب است به این مسئله توجه شود که شیعیان خمس را متعلق به امام عصر- عج- می دانند و مجتهد جامع الشرايط را نماینده ی او می دانند و لذا به عشق مولای خود از روی رغبت خمس را پرداخت می کنند. آنان نه تنها با اتکا به روایات وارده به وجود آن حضرت عقیده دارند بلکه هر روز آثار پربرکت وجودی آن حضرت را لمس می کنند. آری اغیار و نامحرمانی که منکر آن حضرت هستند و از لطف او محروم و چشمانشان از دیدن نمایندگانش و شوکت و عظمت دوستداران و ارادتمندانش کور و گوشه‌هایشان از شنیدن حقایق کر است. «صم بکم عمی فهم لا يرجعون»^(۲)

تحریر و تصرف در سخنان امام خمینی ره

(علت تولد خمس)

نویسنده در صفحه ۱۲۳ تحت عنوان رأی امام خمینی ره القاب

۱- - سوره منافقون، آیه ۷۱.

۲- - سوره بقره، آیه ۱۸.

احترام آمیزی را برای مرحوم امام می آورد (حال به چه قصد و نیتی؟ خدا می داند) و سپس سخنان آن بزرگوار را طبق خواست خود تحریف می کند.

در این مورد خوانندگان می توانند به ص ۲۲ کتاب ولایت فقیه مرحوم امام خمینی - ره - مراجعه کنند و تحت عنوان احکام مالی، دیدگاه ارزشمند آن بزرگوار را مطالعه کنند. مرحوم امام - ره - در این بخش در صدد اثبات حکومت در اسلام هستند و می فرمایند:

وجوب خمس و زکات و جزیه و ... که اگر درست طبق شرع اسلام پرداخت شود اموال زیادی خواهد بود فقط برای پرداخت به فقرا و سادات و طلبه نیست و از هزینه ی آنان بسیار بیشتر است پس این مبالغ برای چه تشریح شده؟ مسلم است که برای اداره ی حکومت اسلامی تشریح شد، عین عبارت حضرت امام چنین است: «معلوم می شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست، بلکه قضیه مهمتر اینهاست و منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است.»

اما نویسنده این فرمایش امام را چنین آورده است ایشان فرمودند:

«به نظر بنده حکومت اسلامی عادل به سرمایه های گزافی احتیاج ندارد که به کارهای پیش پا افتاده و مصالح شخصی مصرف کند.»

شما خوب دقت کنید و قضاوت کنید که امام چگونه خمس و زکات را برای مصرف حکومت عادل و تشکیل حکومت واجب می داند و تشریح آن را دلیل بر برنامه مالی حکومت اسلامی

می داند ولی ایشان می خواهد استفاده کند که امام می فرمایند حکومت نیاز به خمس و زکات ندارد تا برای کارهای پیش پاافتاده (نظیر مخارج سادات) مصرف شود!! و آنگاه می خواهد اینطور نتیجه گیری کند که خمس و زکات را علما برای بهره بری شخصی خود واجب کرده و از مردم می گیرند تا در مسیر هوا و هوس خویش مصرف کنند!!

فصل پنجم بازی با کتابهای آسمانی

اشاره

نویسنده در اول این فصل متذکر می شود که «شک نیست که پس از صحائف آسمانی و سه کتاب معروف که همگی منسوخ هستند قرآن کریم یگانه کتاب آسمانی است که بر پیامبر اسلام حضرت محمد- صلی الله علیه و آله- نازل شده است و سپس ابراز می دارد که طی مطالعاتی که داشته ام پی برده ام که فقها و روحانیون ما از کتابهایی سخن می گویند که گویا علاوه بر قرآن، بر پیامبر بزرگوارمان- صلی الله علیه و آله- نازل شده، ایشان و این کتابها را به طور اختصاصی در اختیار امیرالمؤمنین- علیه السلام- گذاشته است» و با علامت تعجب و جمله «ملاحظه فرمائید:» هشت روایت را به صورت بریده می آورد و نام کتابهای الجامعه، صحیفه الناموس، صحیفه العیطه، صحیفه ذوابهالسیف، صحیفه علی علیه السلام، الجفر، مصحف فاطمه، تورات و انجیل و زبور را می آورد.

در اینجا چند سؤال مطرح است؛

(۱) آیا این نامها به گونه ای که نویسنده مطرح کرده است در روایات آمده است؟

(۲) مقصود از این کتابها چیست؟ آیا این کتابها آسمانی هستند؟ و اگر آسمانی است چگونه مطالب و معارف آن در قرآن نیامده است؟

(۳) چرا حقایق این کتابها در اختیار امت قرار داده نشده است؟

گرچه بعضی از نامهای مذکور در روایات آمده است نظیر جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام ولی نامهای چون صحیفه ی ناموس نامهای از پیش خود در آورده نویسنده است او چنین عنوانی را اول ذکر می کند، و بعد روایتی می آورد بدون اینکه حتی یک کلمه مربوط به آن در روایت دیده شود، مثلاً بعد از شماره ی ۲ (صحیفه ناموس) می نویسد: «از حضرت رضا علیه السلام در حدیث علامات امام آمده است که فرمودند: در نزد امام صحیفه ای خواهد بود که در آن نام تمام شیعیان تا روز قیامت درج خواهد بود و صحیفه دیگری که در آن نام تمام دشمنانشان تا روز قیامت درج خواهد بود»- بعد از آن، از بودن چنین صحیفه ای که بتواند این همه نام را در خود جای دهد تعجب می کند و می گوید:

«به نظر شما همه کامپیوترها و عقل های الکترونیکی دنیا می توانند این عدد خیالی را بشمارند و در خود جای دهند؟ اگر معجزه هم خواستند ثابت کنند آن فقط در اختیار پیامبران قرار می گیرد آن هم در اشیا ی ملموس نه چیزهای غیبی؟ این که چه لزومی بوده که دروغ به این گنده ای از زبان ائمه و اهل بیت علیهم السلام گفته شود ما که سر در نیاوردیم!» و بعد آرزو می کند که این مطالب به دست دشمنان اسلام نیفتد تا موجب تمسخر اسلام و مسلمین شود.

خوانندگان گرامی؛ ملاحظه می کنید که اولاً؛ نامی از صحیفه ی ناموس در حدیث نیامده است. و ثانیاً حضرت نفرموده است که

این کتاب آسمانی است و بر پیامبر نازل شده است.

ثالثاً؛ جمع آوری اطلاعات زیاد در یک مجموعه به خصوص با امکانات امروزی مثل کامپیوتر و هارد و سی دی که نویسنده به بخشی از آنها اشاره می کند امری کاملاً طبیعی است اگر مجموعه اسامی پیروان اهل بیت علیهم السلام مثلاً چند میلیارد باشد ممکن است تمام آن اسامی را در یک سی دی جای داد. کسانی که کمترین اطلاع از وسایل جدید داشته باشند به بی اطلاعی نویسنده درباره ی این امور اعتراف خواهند کرد.

رابعاً؛ آیا وقتی بشر عادی بتواند چنین اطلاعاتی را در یک شیء ملموس جای دهد آیا جای دادن آن توسط حجت خدا کاری غیر معقول خواهد بود؟ و اگر این کار از افراد معمولی و عادی قابل قبول باشد از خاندان اهل بیت علیهم السلام غیر قابل قبول خواهد بود؟!

خامساً؛ خداوند در سوره مطففین دو کتاب معرفی می کند: یکی کتاب «فجار» و دیگری کتاب «ابرار» که در آن دو حقایق بی شماری جای داده می شود مضافاً بر آن که آن دو کتاب غیر ملموس است.

اهل سنت خود روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله دو کتاب بیرون آورد که اسمهای تمام اهل بهشت و جهنم در آن ذکر شده بود (۱) مسلم اسمهای تمام اهل بهشت بیش از اسمهای شیعیان است چطور است که امثال نویسنده آن دو کتاب را می پذیرند و تعجب نمی کنند

ودروغ نمی پندارند ولی چیزی را که نزد اهل بیت علیه السلام درباره اسامی پیروان خویش است را به باد تمسخر می گیرند؟؟!!

آیا این نشانه محبت نویسنده به خاندان رسالت علیه السلام است مضافاً بر

این که این دو کتاب الان کجاست؟ آیا نمی تواند در نزد اهل بیت

پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و اسمهای پیروان و دشمنانشان در آن دو کتاب باشد. سادساً؛ خدا کند که دشمنان اسلام کتاب مورد بحث را نبینند تا گمان نکنند که او از علمای اسلام است و فکر کنند علمای مسلمانان این قدر کم اطلاع و غیر منطقی هستند.

حدیث ۵ نیز وضعیتی شبیه حدیث دو دارد که هیچ اشاره ای در آن به نام صحیفه ی علی علیه السلام نیست (البته سخن سرایی هایی که بعد از حدیث دو نویسنده داشته دیگر در اینجا نیست).

پاسخ سؤال دوم

در پاسخ به این پرسش که مقصود از صحیفه جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام و جفر و ... چیست؟ باید گفت: مقصود این است که امامان از اهل بیت علیهم السلام دارای علوم مختلف هستند و تنها اطلاعات آنان مثل بقیه مردم به ظاهر قرآن باز نمی گردد، بلکه آنان عالمترین مردم هستند و آنان به تعبیر امام هادی- علیه السلام- در زیارت جامعه معدن علم و اهل خانه وحی هستند و به صراحت قرآن و

اتفاق مفسران تمام علم کتاب در نزد علی علیه السلام است. (۱) امام علی علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماریش هزار در علم را به صورت راز به من آموخت که از هر در آن هزار درب دیگر از علوم باز می شود.» (۲) و به نقل متواتر شیعه و سنی پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «من شهر علم هستم و تو دروازه آن هر کس خواهان ورود به شهر و حکمت باشد باید از در آن وارد شود.» ابن عباس می گوید: «ما بیان می کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ۷۰ عهد (و آموزش) با علی داشت و آن عهد (و آموزش) را با غیر او نداشت. (۳) حتی ابوهیریه که حدود سه سل از عمرش را در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله سپری کرده ادعا می کند که دو گنجینه و دریای معارف از آن حضرت آموخته است (۴) شما می توانید در باره امیر مؤمنان علیه السلام و معارف بلندی که در ظرف ۲۳ سال از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته است، قضاوت کنید، به خصوص که آن حضرت می فرمود: «من هر گاه از رسول خدا می پرسیدم آن حضرت به من پاسخ می داد و به من می آموخت و چون ساکت می شدم او شروع می کرد. (۵)

بنابراین علوم امیر مؤمنان و امامان از نسل او علیهم السلام با دیگران قابل

۱- - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ۱۱۰ علی در قرآن و تفاسیر روایی در ذیل آیه آخر سوره رعد.

۲- - بحار الانوار ۲۶ / ۶۵.

۳- - الطبقات الکبری ۲ / ۳۳۸

۴- - صحیح بخاری ۱ / ۶۴

۵- - سنن الترمذی ۵ / ۶۴۰ الطبقات الکبری ۲ / ۳۳۸

قیاس نیست و همچنان که دانش و اطلاعات یک فردی می تواند به صورت سخنرانی، فیلم، کتاب، نمایشنامه، سی دی رایانه ای جلو گر شود. علمی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده می تواند به صورت های مختلف از جمله به صورت کتابهایی چون جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام و جفر جلوه گر شود و از طریق آنها امامان علیهم السلام حقایق را بدانند و در زمان مناسب از آنها استفاده کنند.

بنابراین می تواند بخشی از آنچه در نزد آنان است کتب آسمانی باشد. البته نه کتاب آسمانی جدید بلکه کتابهای آسمانی پیامبران پیشین، همانطور که در روایات است و نویسنده نیز در شماره ۸ ذکر می کند و مرحوم کلینی در کتاب کافی بابی را دارد تحت عنوان (در نزد ائمه علیهم السلام تمام کتابهایی است که از طرف خدا نازل شده است و آنان تمام کتابها را می دانند با اینکه به زبانهای مختلف نازل شده است) بنابراین علم کتابهای آسمانی تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم علیه السلام در نزد آنان است. حال داشتن این علوم چه منافاتی با قرآن دارد؟ و آیا دارا بودن این علوم نشانه کمال است یا نقص و عیب؟ که نویسنده این گونه با روایات برخورد کرده است؟!

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به جز یاد دادن معارف قرآنی به مردم، هزاران حکمت و پند و اندرز و داستان و حکایت و احکام را برای مردم بیان فرمود. حال اگر آنها را برای امیرمؤمنان علیه السلام فرموده باشد و آن حضرت با تیزی آنها را گرفته و ثبت کرده باشد و بعداً به عنوان یک گنجینه پر بها در اختیار امامان علیهم السلام از نسل خود

گذاشته باشد ایرادی دارد؟ چه کسی گفته است مطالب آن کتابها آسمانی است؟ که نویسنده فصلی را اختصاص می دهد به این موضوع، تحت عنوان (بازی با کتابهای آسمانی)!!؟

آری؛ در مجموع آنچه در اختیار اهل بیت علیهم السلام است و سخن از وحی در آن آمده است مصحف فاطمه علیها السلام است حمادبن عثمان در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «... چون خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد به خاطر وفات آن حضرت غم فراوانی که از حجم آن جز خدا با خیر نبود بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شد خداوند به سوی او ملکی را فرستاد تا او را تسلی دهد و با او سخن بگوید، حضرت فاطمه علیها السلام موضوع را با امیرمؤمنان علیه السلام در میان گذاشت حضرت فرمود: وقتی حضور ملک را احساس کردی و کلام او را شنیدی به من بگو. حضرت فاطمه علیها السلام به آن حضرت خبر داد. امیرمؤمنان علیه السلام تمام آن چه را که (حضرت فاطمه علیها السلام از ملک) می شنید (و برایش نقل می کرد) می نوشت تا از آن، مصحفی درست شد. بعد امام صادق علیه السلام فرمود: در آن چیزی از حلال و حرام نیست ولی در آن علم وقایع است....^(۱) بنابراین حدیث و احادیث دیگر مصحف فاطمه علیها السلام سخنان ملک است که حضرت زهرا علیها السلام برای علی علیه السلام بیان کرده است

و این نیز نه تنها با آیات قرآنی منافاتی ندارد بلکه خود قرآن تأیید کننده آن است. خداوند در سوره آل عمران و در سوره مریم تصریح می کند که ملائکه بر حضرت مریم علیها السلام فرود آمدند و با آن حضرت مکالمه داشتند و قرآن آن را نقل کرده است. اگر امیرمؤمنان علیه السلام همان کاری را که خداوند در قرآن انجام داده است انجام دهد و سخنان فرشته را نقل کند ایرادی دارد؟!

ممکن است این سؤال مطرح شود که اولاً وحی اختصاص به پیامبران علیهم السلام دارد و ثانیاً با ارتحال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وحی قطع شده است دیگر نزول فرشته به نزد حضرت زهرا علیها السلام به چه معناست؟

پاسخ این سؤال این است که اولاً وحی مختص به پیامبران علیهم السلام تشریحی است که قطع شده است و اما سایر اقسام وحی برای دیگران نیز ممکن است نظیر آنچه درباره حضرت مریم علیها السلام و مادر حضرت موسی علیه السلام است وجود دارد خداوند درباره مادر حضرت موسی علیه السلام تصریح دارد که ما به او وحی کردیم می فرماید: «و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه ...، و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده ...» (۱) در نتیجه آن وحی، که با ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همیشه منقطع شد وحی تشریحی است نه وحی به معنای الهام و انس انسان با مجردات و فرشتگان الهی، و گفتگوی حضرت زهرا علیها السلام نیز از این قبیل است و

حضرت زهرا علیها السلام از مادر موسی و مادر عیسی علیهم السلام کمتر نیست.

و خود اهل سنت ذکر کرده اند که ملائکه بر بعضی از صحابه سلام می کردند و با آنان مصافحه کرده و صحابه با چشم آنان را می دیدند (۱). پاسخ سؤال سوم

این سؤال را نویسنده چندین مرتبه مطرح می کند از جمله بعد از حدیث شماره ی ۱ و ۴ و ۷ مبنی بر اینکه چرا این مطالب و این کتابها و مصحفها از امت پنهان مانده است حتی نویسنده بعد از روایت مصحف فاطمه - علیها السلام - می نویسد «مگر نه این است که خداوند پیامبرش - صلی الله علیه و آله - را دستور می دهد که آنچه مأمور تبلیغ آن شده برساند و گرنه رسالت او را ابلاغ نکرده است» و بعد از آوردن آیه بلاغ «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» (۲)، می گوید: «پس چگونه پیامبر - صلی الله علیه و آله - این قرآن را از امت پنهان میدارد و حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام چگونه آن را از شیعیانشان پنهان داشتند؟!»

پاسخ سؤال این است که: اولاً؛ نویسنده، صحیفه را از روی عمد یا کم اطلاعی، کتاب آسمانی به حساب آورده است و حتی نام قرآن را بر آن نهاده است؛ نظیر شماره ی ۳، ۴ و ۵ در حالی که هر فردی می داند صحیفه به معنای نامه است همانطور که از شماره ی ۴ و ۵ به خوبی استفاده می شود گذشته از این که سند بعضی از روایات

۱- /- صحیح مسلم ۲ / ۸۸۹ و تهذیب التهذیب ۸ / ۱۱۲ و مسند احمد ۴ / ۴۲۷

۲- - سوره مائده، آیه ۶۷.

مثل حدیث شماره ۳ حدود ۵ راوی آن یا ضعیف هستند، یا ناشناخته و نویسنده در بارهاش این قدر قلمزنی کرده است. همچنین حدیث ۴ وضعیت مشابهی دارد زیرا در سندش علی بن حمزه واقفی و قاسم بن محمد جوهری هستند و این دو نفر اطمینان رجال شناسان نیستند. بنابراین، این دو حدیث از نظر سند قابل احتجاج نیستند. آری در منابع اهل سنت نیز وارد شده که به شمشیر علی علیه السلام صحیفهای بود از آن جمله بخاری چندین روایت در این باره نقل کرده است. به یک نمونه توجه فرماید:

ابراهیم تیمی از پدرش روایت می کند که علی (رضی الله عنه) بر منبری از آجر سخنرانی می کرد و با آن حضرت شمشیری بود که صحیفه ای بر آن آویخته بود پس فرمود: «به خدا سوگند نزد ما از نوشتنیها که خواندنی باشد چیزی نیست مگر کتاب خدا (قرآن) و آنچه در این صحیفه است پس آن را گشود...» (۱) بنابراین اگر بناست که نویسنده اشکال بگیرد باید به سنیان که این کتابها را دارند اشکال بگیرد و به فرض صحت این روایات این امر طبیعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام یا دیگران نامه های متعددی داده باشند امروزه نیز در میان بزرگان این امور مرسوم است نظیر نامه هایی که حضرت امام خمینی - ره - و سایر عرفا به فرزندان و بستگان و شاگردان خود نوشته اند.

ثانیاً؛ بعضی دیگر از اصحاب نیز بودند که علوم خود را به دیگران یاد نمی دادند. چنانویسنده به آنان اشکال نمی گیرد؟! یک نمونه:

بخاری در صحیح خود از ابوهریره روایت می کند که گفت: «من از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) دو گنجینه علم حفظ کردم یکی را منتشر کردم و اگر دیگری را منتشر کنم این نفس قطع میشود.» (۱) آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه ی ۶۷ سوره ی مائده در این باره بحثی دارد و حدیث ابو هریره را به تفصیل بسط داده است

طبرانی نیز از حدیث نقل می کند که تمام آنچه را می داند نمی گوید. (۲) ثالثاً؛ بسیاری از امور فرعی بستگی به نظر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که به عنوان نمونه چه امری را به عموم و چه امری را به افراد خاص بفرماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ است ولی بعضی از امور را باید به همه ی مردم ابلاغ کند و بعضی را به بعضی از افراد خاص و مأموریت ندارد آن را به همه مردم بفرماید، نمونه آن رازی بود که به بعضی از همسرانش فرمود و آنان نتوانستند رازدار خوبی برای آن حضرت باشند و رازش را فاش کردند و سوره تحریم در این رابطه نازل شد و چه بسا آنچه به علی علیه السلام می فرموده است از قبیل همان اسراری است که مأمور ابلاغ به آن حضرت بوده است و

۱- / صحیح بخاری ۱ / ۶۴

۲- / المعجم الکبیر ۳ / ۱۸۰

علی علیه السلام بر خلاف همسران آن حضرت رازدار خوبی بوده و آن را تنها به اهلش منتقل نموده است.

و رابعاً؛ آیه بلاغ مربوط به امری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر جوّ حاکم بر جامعه، از ابلاغ پیام الهی نگران بود و می ترسید زمینه پذیرش در مردم نباشد و مردم از دین باز گردند و آن معرفی امام علی علیه السلام به رهبری امت اسلامی بعد از خویش بود و خداوند به آن حضرت فرمود که اگر آن را ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ نکرده ای بدین معنا که رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه ی خود رسالت اهمیت دارد و چیزی که می تواند ضامن رسالت و حفظ بقای آن باشد رهبری امام امیرمؤمنان علیه السلام است بنابراین آیه ربطی به مسایل فرعی ندارد.

خامساً؛ محروم بودن مردم از این علوم و معارف به خاطر بی توجهی به دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنارزدن اهل بیت علیهم السلام است. حدیث زیر از امیرمؤمنان علی علیه السلام پاسخ مناسبی برای رفع این شبهه است و برای ما علت محروم بودن مردم را از آن معارف بلند بیان می کند. آن حضرت می فرماید: «ای طلحه هر آیه ای را که خداوند بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرده است در نزد من با املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط من است و تأویل هر آیه ای که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است و هر حلال و حرام و حد و حکمی که امت تا قیامت به آن احتیاج دارند با املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و با خط من در نزد من موجود است حتی (حکم) خراش (در نزد من

است) طلحه گفت: هر چیز کوچک و بزرگ و خاص و عام و آن چه بوده آنچه تا روز قیامت خواهد بود در نزد شما به صورت مکتوب و ثبت شده هست؟ فرمود: آری و غیر آن (نیز در نزد من است) رسول خدا صلی الله علیه و سلم به صورت راز در بیماریش ۱۰۰۰ باب علم را به من آموخت که از هر باب ۱۰۰۰ باب دیگر باز می شود و اگر امت بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و سلم از من پیروی می کردند و مطیع من بودند (نعمتها از آسمان و زمین بر آنان وارد می شد) و آنان از بالای سر و از زیر پایشان از نعمتهای الهی بهره مند می شدند.»(۱)

سادساً؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری از حقایق را در اختیار مردم قرار داد ولی به دستور عمر بن خطاب تمام احادیث را آتش زدند چون بعضی از افراد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث را ثبت می کردند بخاری از ابوهریره نقل می کند که گفت: «هیچ یک از یاران پیامبر (ص) بیش از من از او حدیث روایت نکرده است به جز عبدالله بن عمر، زیرا او می نوشت و من نمی نوشتم.»(۲)

بنابراین خلیفه دوم نگذاشت مطالب رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت مکتوب به مردم برسد ولی علی علیه السلام آن را ثبت و حفظ کرد و از طریق اهل بیت علیهم السلام در مورد نیاز در اختیار مردم قرار می دادند.

۱- بحارالانوار ۶۵ / ۲۶.

۲- صحیح بخاری ۱ / ۱۰۳ باب کتابها العلم

سؤال دیگر

نویسنده در ص ۱۳۹ در ذیل عنوان «یک سؤال بی جواب» سؤال فوق را مطرح می کند و جوابی از بعضی از فقها ذکر می کند مبنی بر ترس از اینکه از طرف دشمن به آنها آسیبی وارد شود لذا آن را مخفی داشته اند بعد می نویسد: «چه بهانه پوچی! آیا شخصیت مؤمن و قهرمانی چون امیرالمؤمنین علیه السلام شیر بنی هاشم ... نتواند از کتب آسمانی دفاع کند؟!» ... سپس می نویسد: «سؤال مهم دیگری که مطرح می شود این است که حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام چه احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشته اند که آنها را دست به دست کنند و مخفیانه بخوانند؟! وقتی ما مدعی هستیم که قرآن را به طور کامل و چنان که نازل شده است جز حضرت امیر و ائمه علیهم السلام هیچ کس حفظ و جمع آوری نکرده پس آنها چه احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشته اند؟! آن هم کتبی که با آمدن قرآن منسوخ شده است؟!» و در آخر، تعدد کتابهای مقدس را ویژگی یهود و نصاری معرفی می کند و او اعتراف می کند که این گونه دسیسه ها و توطئه ها دستاورد دشمنان قسم خورده اسلام است.

اما اولاً؛ انتساب به معتقد بودن شیعه به کتب آسمانی مختلف در اسلام یک تهمت بی اساس است و نویسنده یک دلیل هم در این مورد ذکر نکرده و روایات همان طور که گذشت اشاره به علوم ائمه علیهم السلام دارد که در عناوینی چون جامعه و جفر و مصحف فاطمه

علیها السلام آمده است و شیعیان به یک کتاب آسمانی عقیده دارند و آن قرآن است و در روایات نیز چیزی جز این دیده نمی شود.

ثانیاً؛ این که چرا علی علیه السلام از قدرت خود استفاده نکرد و با زور این علوم را وارد جامعه نکرد و با دیگران درگیر نشد بعضی از پاسخ ها تحت عنوان چهارم (توهین به ام کلثوم) داده شد به آنجا رجوع شود.

ثالثاً؛ این که چه احتیاجی ائمه علیهم السلام به تورات و انجیل و ...

داشتند این است که آنان چون به عنوان جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجت خدا بر تمام مردم هستند باید اطلاعات کامل نسبت به تمام کتابهای آسمانی داشته باشند تا بر مردم سایر شریعتها نیز بتوانند اتمام حجت کنند. ضمن این که خود علم به کتابهای مختلف، کمال به حساب می آید اگرچه انسان به آن نیازی نداشته باشد. ضمن این که امامان علیهم السلام در مناظرات خویش با اهل کتاب از آن استفاده می کردند؛ نمونه ی آن مناظرات امام رضا علیه السلام با اهل کتاب است که حضرت از متن عهدین با آنان محاجه میکند. گذشته از آن که قرآن یک کتاب مناجات نیست گرچه آیاتی در این باره نیز دارد ولی بخشی از مناجاتهای پیامبران پیشین مثل حضرت داوود در زبور آمده است حال چه اشکالی دارد مناجات یکی از پیامبران علیهم السلام را یکی از امامان علیهم السلام بخواند و با آن با خدا مناجات کند؟ بهجاست در اینجا متذکر شویم که در منابع اهل تسنن آمده که افرادی چون عبدالله بن عمرو عاص در جنگ یرموک دو بار شتر از

کتاب اهل کتاب (یهود و نصاری) رابه دست آورد و در آن دقت می کرد و آنها را برای مردم نقل میکرد و در آن امور شگفت آور می دید. (۱) خوب است نویسنده از پسر عمرو عاص پرسد با وجود قرآن چه نیازی به کتابهای یهود و نصاری دارد؟! آیا بخشی از اسرائیلیات رایج در میان اهل سنت همان مطالب نقل شده توسط پسر عمرو عاص نمی تواند باشد؟؟

رابعاً؛ آیا برادران اهل تسنن صحاح سته خود را محترم و مقدس نمی شمارند و آیا در میان آنان این کتابهای مقدس و محترم، متعدد نیست؟ خیلی از افراد هستند که عیبهایی که خود دارند برای این که مخفی بماند آن را به دیگران نسبت می دهند مشهور است که شخصی دزدی می کرد برای این که نزد دیگران مخفی بماند خودش جلو فریاد می زد دزد را بگیرد تا کسی به او مشکوک نشود. آیا ویژگیهای یهود و نصاری در نویسنده مشهود نیست؟

نکته:

نویسنده بعد از حدیث ۶ درباره ی جفر تحت عنوان «انتقام از اهل بیت!» مطلبی را از مرحوم آیه الله خویی ره نقل می کند مبنی بر این که جفر سرخ را امام زمان (عج) باز خواهد کرد «و خون عامه اهل سنت را خواهند ریخت ... و از دو صنم قریش و دخترانشان و (عثمان) و

بنی امیه و بنی عباس انتقام خواهند گرفت و قبرهایشان را یکی یکی نبش خواهند فرمود» و به دنبال آن شیوه خود را که همان هیاهو است تعقیب می کند.

لکن باید از نویسنده پرسید که انتقام از اهل بیت علیهم السلام را از کجا به دست آورد، زیرا او یک اشاره ای به اهل سنت دارد و اشاره ای نیز به ابوبکر و عمر و حفصه و عایشه و عثمان و بنی امیه و بنی عباس.

حال کدامیک از اینها اهل بیت علیهم السلام هستند؟ اهل سنت؟ یا ابوبکر و عمر و عثمان و حفصه و عایشه و بنی امیه و بنی عباس؟!؟

به نظر می رسد او که عنوان دفاع از اهل بیت را برای کتاب خود برگزیده است دفاع از اهل بیت مورد نظر خودش بوده است نه اهل بیت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله، زیرا در این جا سخن از اهل بیت که می آورد اشاره به اهل سنت و خلفای سه گانه و حفصه و عایشه (دو همسر پیامبر که در مذمتشان سوره تحریم نازل شد) و بنی امیه (که در قرآن به شجره ملعونه معرفی شده اند) و بنی عباس (که قاتلان و غاصبان حقوق اهل بیت بودند) می کند.

گذشته از این، عمده مطالب مستند ایشان تحریف شده و خلاف واقع است چه رسد به مطالب بی دلیل و بی سندی که او به صورت شفاهی از یک مرجع بزرگ شیعه نقل می کند. ما چگونه سخن او را در نسبتی که به آیت الله خویی - ره - می دهد باور کنیم؟!؟

بحث تحریف قرآن

گرچه نویسندگان با نقل سخن ۳ تن از محدثان و یک روایت از امام باقر علیه السلام سعی دارد که به خواننده این گونه القا کند که شیعیان و بزرگان ایشان معتقد به تحریف قرآن هستند لکن باید به دو مطلب توجه داشت؛

مطلب اول: تمام بزرگان شیعه بدون استثنا معتقد به آسمانی بودن قرآن حاضر هستند.

ولی در میان دو فرقه سنی و شیعه کسانی هستند که قابل به تحریف قرآن به معنای کم بودن آیات موجود از تمام آنچه نازل شده است می باشند. ولی مشهور نزدیک به اتفاق در میان بزرگان شیعه قایل هستند که قرآن بدون هیچ کم و کاستی به دست ما رسیده است و دلیل های محکمی در این مورد ارائه نموده اند و حتی کتابهایی در این موضوع نوشته اند از جمله آن ادله؛

۱- «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (۱)

۲- علی علیه السلام که خود از کاتبان وحی بود مردم را به همین قرآن دعوت فرموده است از جمله در خطبه های ۱۷۶ و ۱۹۸.

۳- دانشمندان شیعه اتفاق نظر دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی». و اگر کتاب خدا تحریف شده

بود تمسک به آن معنا نداشت.

۴- دانشمندان شیعه همه نقل کردند که معیار تشخیص روایات صحیح از باطل عرضه کردن آنها به قرآن است و امام صادق علیه السلام فرمود: «هرسخنی که با قرآن سازگار نباشد بیهوده و باطل است.»^(۱) و اگر قرآن محرف بود نمی توانست معیار باشد.

۵- اعتراف بزرگان شیعه مبنی بر این که قرآن هرگز دچار دگرگونی نشده و نخواهد شد.^(۲) بنابراین جمهور مسلمانان اعم از شیعه و سنی بر آنند که این کتاب آسمانی درست همان قرآنی است که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است.

مطلب دوم؛ با بیان موارد فوق بی پایگی نسبت ناروای تحریف قرآن به شیعه به ثبوت رسید و اگر نقل روایات و اقوال ضعیفی در شیعه موجب این اتهام گردیده است نقل این اقوال و روایات به گروه اندکی از شیعه اختصاص ندارد بلکه جمعی از محدثان و مفسران اهل سنت نیز این گونه اقوال و روایات را دارند بنابراین باید تحریف قرآن را به آنان نسبت داد. ما در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم؛

۱- قرطبی در تفسیر خود از ابوبکر انباری و او نیز از ابی بن کعب

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب فصل العلم، باب الاخذ بالسنه، روایت ۴.

۲- رجوع کنید به کتاب شیخ پاسخ می دهد، ص ۷۵-۸۴. وسلامهالقرآن من التحریف- / در این کتاب گواهی ۶۰ تن از بزرگان امامیه را بر عدم تحریف قرآن را آورده است.

روایت می کند که «سوره احزاب (که ۷۳ آیه دارد) در زمان پیامبر به اندازه سوره بقره (که ۲۸۶ آیه دارد) و آیه «رجم» نیز در این سوره قرار داشته است.»^(۱) (هم اکنون هیچ اثری از چنین آیه ای در سوره احزاب نیست!! و از مقدار آیات ۲۸۶ آیه تنها ۷۳ آیه در این سوره دیده می شود!!)

۲- همچنین وی از عایشه نقل می کند که گفته است: «سوره احزاب در زمان پیامبر ۲۰۰ آیه داشت پس چون مصحف نوشته شد به بیش از آنچه که الآن موجود است دست نیافتند.»^(۲) (ملاحظه می فرمایید که بنابراین نقل عالم سنی عایشه قایل به تحریف قرآن است.)

۳- صاحب کتاب «الاتقان» نقل می کند که عدد سوره های مصحف «ابن» ۱۱۶ سوره بوده است زیرا دو سوره دیگر به نامهای «حفد» و «خلع» در آن وجود داشته است.^(۳) (ولی همه می دانیم قرآن کریم فقط ۱۱۴ سوره دارد و از این دو سوره در آن اثری نیست.)

۴- مسلم در صحیح خود از ابوموسی اشعری نقل می کند که در جمع یک گروه ۳۰۰ نفری درباره قرآن گفت: «ای خوبانِ اهل بصره، قاریان؛ قرآن را بخوانید و گذشت زمان موجب قساوت قلب شما نشود ما در زمان پیامبر سوره ای می خواندیم که به اندازه سوره توبه بود و من تنها یک آیه از آن را حفظ کرده ام و آن این آیه است:

«لوان لابن آدم وادیان من الذهب لابتغی الیهما ثالثا ولوان له ثالثا لا بتغی

۱- - تفسیر قرطبی ۱۴/ ۱۱۳ ابتدای تفسیر سوره احزاب. و الدر المنثور ۵/ ۱۸۰

۲- - همان

۳- - الاتقان ۱/ ۶۷.

اليها رابعاً ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب!«(۱) (در حالی که چنین آیه ای در قرآن یافت نمی شود و اصولاً با بلاغت قرآن سازگار نیست.)

۵- جلال الدین سیوطی از عمر بن خطاب روایت می کند که «سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده و در آن نیز آیه رجم وجود داشته است.»(۲) (این روایت نیز به روشنی دلالت دارد که عمر بن خطاب قایل به تحریف قرآن است.)

بنابراین اگر گروه اندکی از دو فرقه شیعه و سنی روایات و اقوال ضعیف و سست بنیانی را در مورد «تحریف در قرآن» آن هم «کم شدن آیات» نقل کرده اند این اقوال و روایات ضعیف از دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان شیعی و سنی پذیرفته نشده است و حتی آن گروه اندک نیز که قایل به تحریف هستند اتفاق نظر در قرآنی بودن تمام آیات موجود دارند گذشته از این که نص آیات و روایات صحیح و متواتر اسلامی و اجماع و اتفاق هزاران تن از صحابه و اتفاق مسلمانان جهان بر این است که هیچ گونه تحریف و تغییر و فزونی و کاستی در قرآن مجید راه نداشته و ندارد. و این که نویسندگان تحریف قرآن را به شیعه نسبت می دهد آیا دلیل بر حقد و کینه او به شیعه نیست؟! همانطور که از توهین و تحریف و تحقیرهای دیگرش این حقیقت به دست می آید؟!!

۱- صحیح مسلم ۷۲۶/۲

۲- درالمنثور ۱۸۰/۵، ابتدای تفسیر سوره احزاب.

لازم به ذکر است که کتاب محدث نوری در باره تحریف قرآن حدود ۳۷۰ صفحه است نه یک کتاب ضخیم؛ و مشتمل بر روایات شیعی و سنی است و بسیاری از روایات آن از نظر سند ضعیف یا مرسل یا تکراری است و از نظر متن نیز مربوط به تفسیر و تأویل است و به قول مرحوم بلاغی راه جمع بین روایات این است که آنچه از تحریف مطرح است مربوط به الفاظ قرآن نیست بلکه مربوط به تفسیر و معانی و تأویل است و از دیدگاه شیعه همان طور که گذشت قرآن بدون تحریف باقی مانده است و روایتی که نویسنده از کافی درباره تحریف قرآن ذکر می کند ضعیف است زیرا در سندش عمرو بن ابی مقدم است که وثاقت آن ثابت نشده است. (۱)

فصل ششم اهل سنت از دیدگاه تشیع

اشاره

قبل از ورود به بحث، مطلبی را مورد توجه قرار دهیم و آن اینکه در اینجا دو مبحث مطرح است:

۱- دستورهای اهل بیت علیهم السلام در چگونگی معاشرت با اهل سنت

۲- چگونگی گرفتن احکام شرعی و دستورهای دینی و تشخیص حق از باطل در صورت تعارض ادله.

مبحث اول

کسی که دستورهای اهل بیت علیهم السلام را در چگونگی معاشرت با اهل سنت بررسی می کند می بیند آنها به پیروان خود نه تنها دستور نداده اند که از اهل سنت اجتناب کنند و از محیط و جامعه شان جدا شوند (تا چه رسد به اینکه آنان را کافر و نجس به حساب بیاورند) بلکه به عکس دستور داده اند در بین آنان حضور دوستانه داشته باشند به گونه ای که به عیادت بیمارانشان بشتابند و در تشییع جنازه شان شرکت کنند و به سود و زیان آنان در محاکم قضایی گواهی دهند و با آنان زیبا سخن بگویند و حتی در صف اول نماز جماعت ایشان شرکت کرده و پشت سرشان نماز بگذارند. به ذکر چند روایت از روایات فراوان در این باره اکتفا می کنیم:

الف: حمادبن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر کس با آنان در صف اول نماز بگذارد مانند کسی است

که در صف اول پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارده است.» (۱) ب: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی با آنان نماز گزاردی خداوند به تعداد کسانی که از اهل سنت هستند از گناه تو می بخشد.» (۲) ج: ابی علی می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما یک امام جماعتی داریم که به تمام اصحاب ما (شیعیان) کینه می ورزد.

فرمود: تو را چه کار به سخن او، به خدا اگر راست می گویی تو سزاوارتر هستی از او نسبت به مسجد، تو اولین کسی باش که به مسجد می روی و آخرین فردی باش که از مسجد خارج می شوی و اخلاقت را با مردم نیکو کن و زیبا سخن بگو.» (۳) د: عبدالله بن سنان می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: شما را به تقوای خدای عزوجل سفارش می کنم کاری نکنید تا مردم (اهل سنت) به شما مسلط شوند (و نقاط ضعف از خود نشان ندهید) پس ذلیل و خوار شوید. خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: «و با مردم نیکو سخن بگوید (زیبا معاشرت کنید)» سپس فرمود: به عیادت بیمارانشان بروید و در تشییع جنازه هایشان شرکت کنید و به سود و زیان آنان (در محاکم قضایی) گواهی بدهید و با آنان در مسجدهایشان نماز بگزارید.» (۴)

۱- - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاه الجماعه، حدیث ۱ و ۴، ص ۳۸۱.

۲- - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاه الجماعه، حدیث ۲، ص ۳۸۱.

۳- - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاه الجماعه، حدیث ۶، ص ۳۸۲.

۴- - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاه الجماعه، حدیث ۸، ص ۳۸۲.

ه: هشام بن حکم می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

پرهیزید از کاری که ما را به وسیله ی آن خوار سازید بی تردید فرزند بد یا کار بد، خود باعث بدنامی پدر و مادر می شود. شما شیعیان برای کسی که به او روی آورده اید زینت باشید و باعث زشتی و آبروریزی ما نشوید. در نماز جماعت آنها شرکت کنید و از مریض های آنان عیادت نمایید و در تشییع جنازه هاشان حاضر شوید و نباید آنان در انجام کار خوب بر شما سبقت بگیرند، زیرا شما در انجام کار خیر از آنان سزاوارترید...» (۱) مبحث دوم

از مطالب فوق دستورالعمل اهل بیت علیهم السلام در برخورد با اهل سنت روشن شد و بی اساس بودن ادعاهای او مانند گذشته واضح گردید.

لازم به ذکر است در هیچ روایتی یافت نمی شود که تمام اهل سنت نواصب هستند بلکه هر کس از اهل سنت دشمنی با اهل بیت علیهم السلام داشته باشد او ناصبی است و از دیدگاه شیعه او حکم مسلمان را ندارد لکن توده اهل سنت که محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دارند همواره مورد عنایت و ارشاد اهل بیت علیهم السلام بوده و به پیروان خویش سفارش می کردند به بهترین نحو با آنان رفتار کنند. نمونه آن روایات فوق است. سایر مطالبی که نویسنده در اول این فصل

آورده است چون یک مشت حرفهای سست است ما به دستور قرآن از کنار آن می گذریم^(۱) و به اصل مطلب می پردازیم.

تردیدی نیست که خداوند به وسیله ی پیامبر صلی الله علیه و آله تکالیف و وظایفی را برای مردم تشریح کرده و آن حضرت جهت بیان تکالیف و احکام الهی برای بعد از خود دو معیار قرآن و عترت طاهره را به امر الهی قرار داده است. بنابراین هر کس کاری را که انجام می دهد باید براساس حجت الهی باشد و هرگز رفتار مردم دلیل شرعی برای انجام یا ترک کاری نیست، و بر همین اساس ائمه هدی علیهم السلام راه تشخیص حق از باطل را رجوع به قرآن می دانند و می فرمایند: «ما لم یوافق القران فهو زخرف»، «آن چه مخالف قرآن باشد باطل است»^(۲) و یا فرمودند: «ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله»، «آنچه مخالف قرآن باشد سخن من نیست»^(۳) و در تشخیص حق از باطل از مراجعه به مردم و اشخاص نهی فرموده اند به خصوص زمانی که عده ای تصمیم داشته باشند افکار انحرافی را در میان مردم گسترش دهند و حکومتهای وقت از آنان حمایت کنند و این امری کاملاً طبیعی است و هیچ مخالفتی با مردم ندارد زیرا انسان می تواند با مردم رفتار خوبی داشته باشد ولی

۱- - اقتباس از آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً، چون اهل ایمان با نادانان برخورد کردند با سلامت از کنارشان می گذرند و با آنان درگیر نمی شوند.»

۲- - اصول کافی ۱/ ۶۹، کتاب فضل العلم باب الاخذ بالسنه، شواهد الکتاب.

۳- - همان.

تکالیف خود را از منابع اصیل بگیرد.

حال اگر امامان از عترت طاهره علیهم السلام که حافظان دین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند بینند که دشمنان در حاکمیت مسلمین نفوذ کرده اند و زمام مسلمین را به دست گرفته اند و با جعل حدیث و تحریف اسلام و تغییر احکام و پیاده کردن دیدگاههایی ضد اسلام قصد محو اسلام را دارند (تا جایی که سوگند یاد کرده اند تا اسلام و نام پیامبر صلی الله علیه و آله را دفن نکنند، آرام نمی گیرند و هرچه از اهل بیت علیهم السلام شنیدند و از پیروانشان دیدند به عکس آن عمل کردند). در اینجا است که ائمه علیهم السلام برای حفظ اصل اسلام و احکام نورانی آن به پیروان خود دستور می دهند که اگر دو روایت از ما شنیدید که یکی مطابق با نظر رایج در میان مردم و حکومت است و دیگری در جهت خلاف آن. پس بدانید که حدیث اول از روی تقیه صادر شده است و روایت دوم که مخالف آنان است بدون تقیه است و هدایت و رشد و حق در حدیث مخالف است و آنچه از امامان علیهم السلام رسیده و بعضی از آنان را نویسنده مستمسک خود قرار داده است اشاره به همین واقعیت است حال برای روشن شدن مطلب به نمونه هایی از ۳ دسته روایات که در این باره وجود دارد می پردازیم:

۱- روایاتی که دلالت بر جعل روایات و تصمیم دشمن در محو اسلام و نابودی نام بنیانگذار اسلام صلی الله علیه و آله را دارد.

از آن جمله ابن ابی الحدید معتزلی نقل می کند از زبیر بن بکار که

مخالف علی علیه السلام بود از قول مطرف فرزند مغیرهبن شعبه که گفت:

«من (گاهی) با پدرم به نزد معاویه می رفتم و پدرم هر زمان از نزد معاویه باز می گشت از عقل و کارهای (خوب) شگفت آورش سخن می گفت. ولی شیبی پدرم (از نزد او) آمد و شام نخورد اندوهگین بود. لحظاتی صبر کردم، گمان کردم برای ما اتفاقی افتاده است به او گفتم: چرا شما را از اول شب اندوهگین می بینم؟

گفت: پسر، از نزد کافرترین و پست ترین انسانها (معاویه) آمدم!! گفتم: چطور؟ گفت: وقتی من با او (معاویه) تنها شدم به او گفتم: ای امیرالمؤمنین سن و سالت زیاد شده است اگر عدالت را آشکار می کردی و آن را گسترش می دادی و توجهی به بستگان از بنی هاشم به خاطر صله رحم می کردی بهتر بود، زیرا آنان امروزه چیزی ندارند تا از آن بررسی (اگرچنین کنی) این کار موجب می شود که یادش و ثوابش برایت بماند. گفت: هرگز، هرگز، به امید کدام یاد باشم؟ برادرتیم (ابوبکر) قدرت را (بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله) به دست گرفت پس به عدالت رفتار کرد و کارهای خود را انجام داد وقتی مُرد نامش نیز مُرد. آیا کسی یادی از ابوبکر می کند؟ بعد از او برادر عدی (عمر) قدرت را به دست گرفت سپس کوشش خود را کرد و ده سال حکومت کرد پس با مرگش نامش هم مُرد. آیا کسی یادی از عمر می کند؟ ولی «پسرابی کبشه» (مقصود او رسول خدا صلی الله علیه و آله که با توهین او را این گونه یاد می کند) روزانه ۵ مرتبه با فریاد درباره اش گفته می شود اشهد ان محمداً رسول الله با زنده بودن نام او

(و شهادت به رسالت او در اذان و غیر اذان) چه کاری باقی می ماند؟ و کدام یاد بعد از این ذکر دوام پیدا می کند؟ نه به خدا سوگند حتماً حتماً این نام را دفن می کنم.!!! (۱) ۲- / روایاتی که دلالت بر عمل کردن برخلاف فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام دارد.

به خاطر حکایت فوق بود معاویه هیچ اعتنایی به احکام دینی نداشت او لباس ابریشم می پوشید و از ظرفهای طلا و نقره می نوشید تا جایی که ابودرداء به او گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هر کس از این دو جام (طلا و نقره) بنوشد در درون او آتش جهنم ریخته می شود. معاویه گفت: ولی من ایرادی بر استفاده از آن نمی بینم ابودرداء گفت: وای از دست معاویه، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر می دهم و معاویه از رأی و نظر خود!!! هرگز با تو در یک جا آرام نمی گیرم.» (۲) این رفتار معاویه غیر از دستورهایی بود که برای جعل حدیث داده بود و حدیث های جعلی را در میان مردم رایج کردند به گونه ای که بسیاری از این احادیث را بزرگانی که قابل اعتماد بودند نقل کردند و مورد توجه توده مردم قرار گرفت (۳) و به مرور چهره دین عوض شد و از اسلام چیزی باقی نماند.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۴۶۳.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۴۶۳ و ۴۶۴.

۳- ر- / ک: به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵ و ۱۶.

زهري می گوید: «در دمشق برانس بن مالک در حالی که تنها بود وارد شدیم دیدیم او گریه می کند گفتم: برای چه گریه می کنی؟»

گفت: هیچ یک از اموری که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می شناختم امروز نمی شناسم (یعنی تمام امور عوض شده و تغییر کرده است) تنها نماز باقی مانده که آن نیز ضایع شده است. ^(۱) این روایت با حدیثی که نویسنده در ص ۱۴۵ از امام صادق علیه السلام نقل کرده سازگار است که فرمود: «به خدا قسم جز استقبال قبله در نزد آنها از چیزی باقی نمانده است و حتی برای اصحاب نیز مشخص بود که مخالفت های معاویه و تغییر احکام به خاطر بغض و کینه بر ضد امام امیر مؤمنان علیه السلام بود و هر دستوری که از آن حضرت بود بر عکس آن رفتار می کردند.

سندی در تعلیق سنن نسایی می گوید: «... او (علی) مقید به سنت ها بود و آنان سنت ها را ترک کردند به خاطر بغض و کینه با او.» ^(۲) در کنز العمال از ابن عباس نقل می کند که گفت: «خداوند فلانی (معاویه) را لعنت کند او از تلبیه در روز عرفه نهی می کرد به خاطر اینکه علی علیه السلام در آن روز تلبیه می گفت.» ^(۳) فخر رازی درباره ی آهسته گفتن بسم الله در نماز می گوید:

«حکومت بنی امیه در جلوگیری از بلند بسم الله ... مبالغه و زیاده

۱- - الصحيح من سيره النبي ۲۸/۱ و صحيح بخاری ۱/۱۳۴ و طبقات ابن سعد و

۲- - سنن النسائي ۵/۲۵۳

۳- - الغدير ۱۰/۲۰۵ و سنن النسائي ۵/۲۵۳ والسنن الكبرى ۵/۱۱۳.

روی می کردند. این کار تلاشی در نابودی آثار علی بود» (۱) این شیوه ترک سنت های الهی به خاطر مخالفت با اهل بیت علیهم السلام به خصوص امیر مؤمنان علیه السلام نه تنها از طرف خلفا مانند معاویه رایج بود بلکه این شیوه در میان ائمه و بزرگان اهل سنت نیز نسل به نسل ادامه یافت. ۰۰

چند نمونه را ملاحظه فرمایید:

الف: ابوحنیفه و مالک و احمد می گویند: «برجسته درست کردن قبر بهتر است زیرا مسطح بودن شعار شیعه شده است.» (۲)
 ب: ابن قدامه می گوید: تسنیم (برجسته کردن) قبر افضل از مسطح کردن آن است و مالک و ابوحنیفه و ثوری چنین می گویند و ... زیرا مسطح بودن اشبه به شعار اهل بدعت (شیعه) است. (۳) ج: بیهقی می گوید: «حدیث قاسم بن محمد در این باب (سطح بودن قبور) صحیح تراست و سزاوارتر است محفوظ بماند ولی بعضی از اهل علم از اصحاب ماتسنیم مستحب می دانند زیرا مسطح بودن شعار اهل بدعت (شیعه) شده است ...» (۴) د: مصنف کتاب الهدایه از حنفیه می گوید: «مشروع آن است که انگشتر به دست راست باشد ولی چون رافضه (شیعه) چنین

۱- /- التفسیر الکبیر ۱/ ۲۰۶

۲- /- رحمہ اللامہ فی اختلاف الائمہ ص ۱۵۵.

۳- /- همان

۴- /- السنن الکبری ۴/ ۴

می کنند ما آن را به دست چپ می کنیم» (۱) ه: ابن تیمیه در منهاجش ۱۴۳/۲ در بیان تشابه به روافض می گوید:

«و به خاطر همین امر فقهای ما فتوای دارند به ترک بعضی از مستحبات، زیرا آن مستحبات مورد عمل و شعار روافض (شیعیان) است...» (۲) و: غزالی می گوید: «حرام است سخنران مقتل حسین و چگونگی کشتن او را نقل کند و نباید آنچه از درگیری ها و دشمنی هاست نقل کند...» (۳)

۳- روایاتی که دلالت بر وظایف شیعیان و در چنین شرایطی دارد.

در چنین شرایطی است که امامان علیهم السلام باید احکام و سنتهای الهی را برای پیروان خویش روشن کنند طبیعی است که یکی از راه های شناسایی احکام واقعی الهی از دو روایتی که یکی موافق نظر این انسان هاست و دیگری مخالف آن، امام رشد و هدایت را در روایت مخالف آنان بدانند و یا به مثل علی بن اسباط بفرماید:

«وقتی کسی که از دوستان اهل بیت علیهم السلام نیست که حکم الهی را بیان کند از فقیه شهر (که منصوب حکومت هستند) فتوی را بخواه و به عکس آن رفتار کن.»

۱- منهاج الکرامه ص ۱۰۸

۲- الغدیر ۱۰/ ۲۱۰.

۳- /- روح البیان ۴/ ۱۴۳.

این دستورها کاملاً طبیعی و برای هر فرد عاقلی قابل قبول است و روایت ابواسحاق ارجایی نیز شاهی بر مطالب فوق است. در این روایت امام صادق علیه السلام می فرماید: «آیا می دانی برای چه به شما فرمان داده شده است که برخلاف عامه (و نظر رایج در جامعه اهل سنت) عمل کنید؟ گفتیم: نمی دانیم، فرمود: زیرا علی علیه السلام هر کاری انجام می داد امت (مسئولین جامعه) برخلاف آن رفتار می کردند تا این که امر او را باطل کنند از امیرمؤمنان علیه السلام آنچه نمی دانستند می پرسیدند ولی چون ایشان فتوی می داد آنان از پیش خود ضد آن را درست می کردند تا حق را بر مردم باطل جلوه دهند. (۱) آری؛ گاهی آنان به رفتار کردن مطابق نظر پیشوایان ستم نیز دستور می دادند تا جان شیعه حفظ شود. علی بن الحسین از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وقتی در میان زمامداران ستمگر هستید مطابق نظر آنان رفتار کنید و به مخالفت به آنان خود را مشهور نسازید که شما را می کشند و اگر به احکام آنان عمل کردید برای شما بهتر است.» (۲) از مطالب فوق معلوم شد آنچه از احکامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده است و از اسلام ناب باقی مانده است چیز اندکی است همانطور که در روایت انس بن مالک که گذشت، معلوم شد تنها

۱- - علل الشرایع، ص ۵۳۱.

۲- - همان

نماز باقی مانده بود و آن هم ضایع شد و از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: به خدا قسم جز استقبال چیزی از حق نزد آنها نمانده است. البته این نکته را نباید فراموش کرد که تکلیف با مردم و اهل سنت غیر از انجام تکالیف و عمل کردن به وظائف فردی و شخصی در مثل عبادات و ... است. ما در بخش دوم باید به قرآن و حجت شرعی رجوع کنیم و هرگز رفتار توده مردم برای ما حجت شرعی نیست، زیرا که خداوند می فرماید: «قولوا للناس حسناً»، «با مردم چه مسلمان و چه غیر مسلمان به خوبی رفتار کنید.» (۱)

یک کج فهمی و یک نهمت

نویسنده مطلبی را از مرحوم جزایری در ص ۱۴۶ نقل می کند که او فرموده است: «خدایی که خلیفه پیامبرش ابوبکر باشد خدای مانیت و پیامبر (ی که ابوبکر را خلیفه خویش کرده) هم پیامبرمانیت.» مرحوم جزایری که معصوم نیست همواره شیعه بر این مطلب تأکید دارد و همچون تابلویی در برابر شیعه است که جز سخن معصوم و کتاب خدا حجت نیست بنابراین مرحوم جزایری یا هر کس دیگر سخنی بگوید که خلاف حقیقت باشد برای حجت نیست افزون بر آن مرحوم جزایری می خواهد بگوید که ابوبکر منصوب از طرف خدا و پیامبر نیست و لذا ما ابوبکر را منصوب خدا و پیامبر نمی دانیم

همچنان که اهل سنت نیز او را منصوب خدا و رسول نمی دانند به خلاف امام علی علیه السلام که منصوب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آری آنچه را ما درباره خلیفه رسول شرط می دانیم آنان شرط نمی دانند. بلکه آنان معتقدند که پیامبر درباره مسایلی که به دین خدا مربوط نیست معصوم نیست و بالاتر این که آنان معتقدند خداوند صورتی مثل صورت آدم دارد و دارای دست و پا است و اوصافی مانند انسانها دارد (در فصل بعدی در این باره اشاره ای خواهیم داشت. انشاءالله) البته ما به چنین خدایی با این اوصاف و پیامبری این گونه معتقد نیستیم و ما خداوند را از آنچه از این قبیل ذکر می کنند تنزیه می کنیم و رسولانش را از آنچه برایشان از بدیها و نقایص ذکر می کنند مبری می دانیم. البته برخی از محققان اهل سنت نیز این گونه روایات را تأویل می کنند.

در اینجا اشتباه (عمدی یا سهوی) نویسنده بروز کرده و تصور کرده است که شیعه، خدا و پیامبری غیر از خدا و پیامبر اهل سنت دارد.

و از مرحوم آیه الله صدر در آخرین قسمت سخنی را نقل می کند و ما بارها دروغگو بودن نویسنده را ثابت کرده ایم او به این جرم فاسق است و قرآن به ما دستور می دهد سخن او را نپذیریم تا جستجو کنیم و حقیقت برای ما کشف شود. «ان جاء کم فاسق نبأ فتبینوا...».

آری از مطالب بالا معلوم شد که این شیوه ی نویسنده و بزرگان اهل سنت است که به خاطر مخالفت با شیعه حق را ترک کرده و باطل را گرفته اند. نمونه هایی از آن در چند صفحه قبل ملاحظه شد.

دشمنی با صحابه (ارتداد)

از مطالب گذشته معلوم شد که شیعه با اهل سنت هیچ دشمنی ندارد و با بهترین وجه ممکن با آنان (به دستور اهل بیت علیهم السلام) رفتار می کند.

شگفت آن که نویسندگان رفتار نکوهیده اهل سنت را به شیعه نسبت می دهد؛ زیرا آنان دشمنی با شیعه را به جایی رسانده اند که آنان مسلمان نمی دانند و آنانرا رافضی می شمارند و ازدواج با ایشان را حرام و از گوشت ذبیحه ایشان استفاده نمی کنند و گروهی از دانشمندان اهل سنت بر این موضوع تصریح دارند؛ نظیر مالک و ابن حجر در (الصواعق المحرقة ص ۲۴۳) و قرطبی و احمد حنبل در (الجامع لاحکام القرآن ۱۶/ ۲۹۶) و عبدالله بن باز در جواب استفتای شماره ۱۶۶۱ تصریح میکنند که از مذهب جعفری کسانی که علی و حسن و حسین و بزرگان را می خوانند مشرک و مرتدند و ذبیحه آنان حلال نیست.... (۱) و در فتوای شماره ۳۰۰۸ ازدواج با آنان را حرام می داند ولی با این حال در فتوای شماره ۶۹۹۱ ذبیح اهل کتاب (یهود و نصارا) را مباح می داند (۲)!! ملاحظه می فرمایید رفتاری که برخی از اهل سنت با شیعیان دارند بدتر از رفتار با یهودیان و مسیحیان است. ولی با این حال مابه دستور اهل بیت علیه السلام

۱- /-/- فتاوی اللجنه الدائمہ للبحوث العلمیه والافتاء ۲/ ۲۶۴

۲- /-/- همان ۳/ ۲۹۹.

به بهترین وجه با آنان رفتار می کنیم تا جایی که خود اهل سنت به آن اعتراف دارند نظیر شیخ محمدابوزهره در کتاب (تاریخ مذاهب اسلامی).

آری شیعه با دشمنان اهل بیت علیهم السلام که همان نواصب هستند مخالف است و آنان هر کس باشند مورد تنفر شیعیان هستند و در حقیقت اگر ما با دشمنان اهل بیت علیهم السلام مخالفیم به خاطر آن است که با دشمنی و مخالفت با خدا و رسول و خاندان او علیهم السلام مخالفیم و با شخص خاصی مخالفت نداریم و به تعبیر دیگر دشمنی با اشخاص به خاطر رفتار آنان است لذا ام حبیبه که دختر ابوسفیان است و محمد بن ابی بکر که فرزند خلیفه اول است نزد ما محترم هستند ولی جعفر کذاب که فرزند امام است از نظر ما مطرود است و در واقع معیار «الحب فی الله و البغض فی الله» دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست و ما هر کدام از صحابه مصداق آیه شریفه:

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» بودند در نظر ما محترم هستند و هر کدام منافق بودند یا منافق شدند و رفتار دشمنان اسلام را داشتند مطرود هستند و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله یقیناً یکسان نبودند در میان آنان منافقین هم بودند بلکه بعد از آن حضرت گروه قابل توجهی از آنان لغزیدند و خود پیامبر صلی الله علیه و آله از قبل این امر را پیش بینی کرد از جمله روایات متعددی است که مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «من پیش از شما بر حوض (کوثر) وارد می شوم و حتماً با گروهی ستیز می کنم و پیروز می شوم پس

می گویم: خدایا اصحابم اصحابم. پس گفته می شود: شمانمی دانی بعد از شما چه کارها کردند؟» و در روایت دیگر آمده: «نمی دانی بعد از شما چه کردند آنان مرتب به گذشته خویش باز گشتند.»^(۱) البته این ارتداد غیر از ارتداد اعرابی است که ابوبکر با آنان جنگید سیوطی در تاریخ الخلفاء از قتاده نقل می کند که چون نبی علیه الصلاه والسلام از دنیا رفت عرب مرتد شدند پس ابابکر با آنان جنگید.^(۲) بنابراین اصل ارتداد بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امری مسلم است و جنگهای ابوبکر با گروههای مرتد یک امر قطعی را می رساند و آن اینکه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ارتداد صورت گرفته است. فقط بحث در کمیت و کیفیت آن است. گاهی یک فرد از اصل دین بر می گردد و دین سابق را انتخاب می کند و گاهی از حکمی از احکام روی می گرداند. قسم اول را همه امت اسلامی ارتداد می داند ولی از دیدگاه ائمه شیعه علیهم السلام اگر کسی یکی از مسایلی که جزو دین است را نپذیرد و یا در آن تردید پیدا کند مرتد شده است و البته این ارتداد جزئی است و خروج از اصل دین نمی شود. چیزی که در صدر اسلام اتفاق افتاد هر دو گونه ارتداد بود کسانی که هیچ گونه لغزشی نداشتند انگشت شمار بودند گرچه ارتداد آنان خروج از دین به طور کلی نبود ولی همین که امامت را نپذیرفتند یا در آن

(۳)

۱- /- صحیح مسلم ۶۸ /۷ تا ۶۵

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۶۰.

۳- یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می کنند نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

تردید کردند به همین مقدار بازگشت به عقب نمودند و مرتد شدند لازم به ذکر است همان طور که شیعیان بعضی از اصحاب پیامبر را عادل نمی دانند، مشهور اهل سنت صحابی جلیل القدر (حضرت ابوطالب علیه السلام) را تکفیر می کنند ولی با این حال شیعیان هیچ عداوتی در این جهت با اهل سنت ندارند و آن را دست آویز برای تکفیر اهل سنت قرار نمی دهند و به فرض شیعیان بعضی از صحابه را قبول نداشته باشند نباید اهل سنت آنرا دست آویز تکفیر شیعه قرار دهند زیرا این قبیل مسایل اجتهادی است و اختلاف نظر در آنها طبیعی است.

اما پاسخ این پرسش نویسنده که؛ «چه معمایی است که دستاورد پیامبر در تمام ۲۳ سال زندگی رسالت و دعوت فقط سه نفر بوده؟

و چرا پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله با چنین مشکلی مواجه شدند؟!»

این است که اولاً گاهی یک بنیان علمی نهاده می شود و هزینه های سنگینی برای آن مصرف می شود در حالی که بازدهی آن از نظر کمیّت و تعداد زیاد نیست ولی از نظر کیفیت بالاست در اینجا هر چه هزینه هم زیاد باشد ارزش دارد. داستان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از همین قبیل است انسانهایی چون سلمان و اباذر بیش آنچه تصور شود ارزش دارند، زیرا آنان به جایی رسیده اند که به فرموده پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله بهشت مشتاق آنهاست. (۱) ثانیاً؛ اشاره شد که ارتداد توده مردم بعد از آن حضرت جزئی بوده است نه کلی، بنابراین هرکس به مقدار استفاده از پیامبر صلی الله علیه و آله از رسالت آن حضرت بهره برده است و باز (به غیر از آن بهره اساسی و کلی) به همین مقدار نیز دستاورد داشته است.

ثالثاً؛ تربیت خاندان اهل بیت علیهم السلام و شخصیتی چون امیرمؤمنان علیه السلام نباید مورد غفلت قرار گیرد آن قدر شخصیت علی علیه السلام والاست که خداوند وجود آن حضرت را برای شهادت به رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر کافران کافی می داند و می فرماید: «و يقول الذین کفروا لست مرسلًا کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب»، «و کافران می گویند که تو رسول نیستی بگو خدا برایم کافی است که گواه بین من و بین شماست و کسی که نزد او (علی علیه السلام) علم کتاب است.» (۲)

چهره روشن می شود

نویسنده در صفحه ی ۱۴۸ نیت خود را در دفاع از اهل بیت معلوم می کند که مقصود او از اهل بیت همسران پیامبر و آن هم عایشه و حفصه است او تصریح می کند که (همسران پیامبر اهل بیت درجه اول ایشان هستند.) برای اطلاع از وضعیت این دو همسر پیامبر و

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

۲- سوره رعد، آیه آخر.

رفتارشان با آن حضرت رجوع به سوره تحریم و بررسی نظرات مفسران سنی و شیعه و داستان جنگ جمل کافی است. درباره عمر می نویسد: «مرد شماره دوم اسلام پس از پیامبر عمر بن خطاب رضوان الله علیه»، درباره وضعیت ابابکر و عمر رجوع به داستان صلح حدیبیه و جنگ احد و چگونگی اسلام آوردن عمر کفایت می کند و می توان برای اطلاع بیشتر به کتاب مراجعات و اجتهاد در مقابل نص مرحوم سید شرف الدین رجوع کرد تا معلوم شود آنان در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از او چه کردند. ما در اینجا روایتی از جلال الدین سیوطی درباره شخصیت ابوبکر و عمر از قول خودشان نقل می کنیم و قضاوت را درباره ی این شخصیت‌های طراز اول از دیدگاه نویسنده به خوانندگان واگذار می کنیم.

بیهقی در شُعب الایمان از ضحاک نقل می کند که ابوبکر گفت: «به خدا سوگند دوست داشتم درختی (گیاهی) در کنار جاده بودم.

شتری در حال عبور از کنارم مرا می چید و مرا وارد دهانش می کرد و مرا می جوید دسپس مرا هضم می کرد و آنگاه به صورت ... مرا از خود خارج می کرد و بشر نبودم!!! عمر گفت: ای کاش گوسفندی برای خانواده ام بودم تا آنقدر که دوست داشتند مرا چاق می کردند و هنگامی که کاملاً چاق شدم مرا برای خودشان سر می بریدند و بعضی از آن را کباب می کردند و بعضی را به صورت آب گوشت در

می آوردند و مرا می خوردند و بشر نبودم»!!!^(۱) ممکن است کسی بگوید: این سخن از روی تواضع بوده است که آنان گفته اند: ولی روشن است که انسان مؤمن هرگز خود را تحقیر نمی کند و کرامت انسانی و ایمانی خود را فراموش نمی کند در هیچ جای قرآن و مناجات اولیای الهی مثل این کلمات و تحقیر خویش دیده نمی شود، مگر از قول انسان بخت برگشته ای که تمام سرمایه ها را از دست داده است و آینده ای تیره، و تار در پیش رو دارد.

انسان با دیدن روایت فوق به یاد آیه آخر سوره نبأ می افتد که می فرماید: «... یوم ينظر المرء ما قدمت يداه و يقول الكافر یا لیتنی كنت ترابا»، «روزی که انسان ببیند چه پیش فرستاده است (کارهای خود را بنگرد) و کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم.»

امّا ادعای نویسنده مبنی بر اینکه عثمان بن عفان دو دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به همسری گرفته است نیز قابل تأمل است با تحقیقی که محققان انجام داده اند ثابت شده است که هاله، خواهر حضرت خدیجه علیها السلام دخترانی به نامهای زینب و رقیه و ام کلثوم داشت و بعد از مرگ همسرش به نزد خواهرش حضرت خدیجه علیها السلام آمد هاله بعد از مدتی از دنیا رفت و سرپرستی فرزندان خواهر را حضرت خدیجه علیها السلام عهده دار شد و بعد از ازدواج با پیامبر اسلام آن

حضرت سرپرستی خانواده را به عهده گرفت و آنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان پدر خطاب می کردند و این امور بر تاریخ نگاران اشتباه شد و فکر کردند که آنان دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام بودند و عده ای هم گفتند آنان فرزندان خدیجه از همسر قبلیش بوده اند برای اطلاع بیشتر به کتاب ربائب النبی نوشته استاد جعفر مرتضی عاملی مراجعه شود.

بنابراین عثمان هیچ گونه افتخاری به عنوان داماد پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. آن گونه که اهل سنت او را «ذوالنورین» یعنی صاحب دو نور از رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند. ضمناً مطلبی که از علی بن یونس بیاضی درباره ی عثمان ذکر می کند نقل از کلبی از کتاب مثالب است و آن کتابی است که مثالب قریش و کسانی که با آنان بودند را متذکر می شود و مقصود از جمله (با او بازی می شد) این است که عثمان فرد ضعیفی بود و مروان بن حکم و دیگران هرطور که می خواستند او را می چرخاندند و بازی می دادند، نه به آن معنا که نویسنده تصوّر کرده است.

اما حدیث درباره عایشه مبنی بر خیانت در ۴۰ دینار که نویسنده متذکر آن می شود و آن را خلاف پاکدامنی عایشه می داند و بر این باور است که خداوند پاکدامنی عایشه را در سوره نور اثبات کرده است باید بگوییم:

اولاً؛ به فرض اینکه آن روایت درست باشد و آیه ی سوره ی نور پاکدامنی عایشه را ثابت کند در آن صورت به مسئله عفت او در

برابر مردان نامحرم مربوط می شود و هیچ کس از شیعیان و بزرگان شیعه کلامی در این باره در مورد عایشه ندارند و اهل سنت نیز قایل به عصمت عایشه نیستند بلکه او را عقیفه می دانند.

ثانیاً؛ اگر نسبت خیانت در ۴۰ دینار درباره عایشه منافات با آیه سوره نور داشته باشد پس باید آیات سوره تحریم که تصریح به خیانت عایشه و حفصه دارد که راز پیامبر را فاش کردند با آیه سوره نور منافات داشته باشد.

ثالثاً؛ در مباحث گذشته روشن شد که آیات سوره نور مربوط به اثبات پاکدامنی ماریه قبطیه است که عایشه او را متهم ساخته بود و هیچ ربطی به عایشه ندارد بنابراین همانطور که عایشه به صراحت قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزار داد و رازش را فاش کرد ممکن است بعد از آن حضرت در مسایل مالی نیز دچار لغزش شده باشد همانطور که برخلاف آیه سوره احزاب (که دستور به بیرون رفتن از خانه مانند زمان جاهلیت را می دهد) بر شتر سوار می شود و به جنگ امیر مؤمنان علیه السلام می رود.

اما روایتی که دلالت دارد تنها، شیعیان حلال زاده هستند، هرچه در کتاب روضه کافی جستجو کردیم آن را نیافتیم. بنابراین درباره ی آن بحثی نداریم تنها یک جمله را متذکر می شویم و آن اینکه به فرض وجود چنین حدیثی واحراز صحت سند آن اشاره است به این واقعیت که چون دیگران حقوق مالی آل محمد صلی الله علیه و آله را (به جز شیعیان) نپرداختند در نتیجه به همان اندازه غذای آنان

حرام است و نطفه های آنان از این جهت دچار مشکل است. نه آن که آنان حرام زاده ی فقهی باشند و آثار حرام زادگی بر آنان بار شود هیچ یک از فقهای شیعه چنین فتوایی ندارند و هیچ محققى آن را نپذیرفته است.

اما روایت داودبن فرقد که در بحار آمده است همانطور که در متن روایت آمده مربوط به ناصبی است و ربطی به اهل تسنن ندارد در مباحث قبل معلوم شد که ناصبی کسی است که دشمن اهل بیت علیهم السلام است و اهل تسنن این گونه نیستند و هیچ فقیهی فتوی به جواز قتل سنی نداده است. آری ناصبی، مهدورالدم و نجس است و از یهود و نصاری بدتر است و آیا خلط مبحث ناصبی با اهل تسنن توسط نویسنده نمی تواند خیانت دیگری باشد که مرتکب شده است؟

توهین و تحریف

نویسنده به مرحوم سیدنعمت الله جزایری از علمای شیعه نسبت می دهد که وی معتقد به انحراف جنسی عمر بوده است!!! ما برای کشف واقعیت به کتاب مذکور مراجعه کردیم و عین عبارت ایشان را متذکر می شویم. به خاطر رعایت عفت به جای کلمات زشت و خلاف عفت نقطه چین می آوریم.

مرحوم سیدنعمت الله جزایری درباره ی کارهای عمر می نویسد:

اما کارهای زیبای عمر که دوستان و پیروانش ذکر کرده اند و دشمنانش ذکر نکرده اند (فراوان است) از جمله آنها آن چیزی

است که صاحب استیعاب که از بزرگان اهل سنت است در رجالش آورده است، او می گوید: «چون ابولؤلؤ با کارد بر شکم عمر زد، عمر گفت: برایم پزشک بیاورید چون پزشک را حاضر کردند گفت:

چه چیز را بیش از همه دوست داری؟ عمر گفت: شراب نیبذ!! (برایش شراب کشمش آوردند) پس او نوشید!! ولی از زخمش بیرون آمد ... گفت: به من شیر بدهید (شیر را نیز خورد و آن نیز) از جراحتش بیرون آمد. پزشک به او گفت: من فکر نمی کنم که تو تا شب زنده بمانی هر کاری می خواهی بکن. سپس صاحب استیعاب داستان شوری را ذکر می کند ...»

از جمله (دیگر کارهای عمر) آن چیزی است که محقق جلال الدین سیوطی در حاشیه قاموس در کنار لغت «ابنه» ذکر می کند و می گوید: این «ابنه» در جمعی از مردم در زمان جاهلیت رایج بود که یکی از آنان سرور ما عمر بود!!!

مرحوم سید نعمت الله جزایری در ادامه می نویسد: و زشت تر از این سخن (جلال الدین سیوطی در حاشیه قاموس)، سخن دانشمند، ابن اثیر از بزرگان علمای اهل سنت است، او می گوید:

روافض (شیعه) گمان می کنند که سرور مامخت بوده دروغ می گویند. ولی او یک بیماری داشت که!!! مرحوم جزایری در ادامه می نویسد: و غیر آن از چیزهایی که زشت است نقل آن، و به تحقیق در انتشار این راز مخفی کوتاهی کردند و من مثل این را در

کتاب های رافضه (شیعه) ندیدم!!! (۱) خوانندگان گرامی ملاحظه می فرمایید: چگونه نویسندگان توهین های مذکور و نسبت هایی که علمای اهل تسنن به خلیفه دوم داده اند آن را به علمای شیعه نسبت می دهد و آنان را مورد طعن قرار می دهد، اللهم اشهد.

جواب سؤال

نویسنده به عنوان یک مسلمان آزاده!!!! سؤالی مطرح می کند «که اگر خلفای سه گانه دارای چنین صفاتی بودند چرا امیرمؤمنین - علیه السلام - با آنان بیعت کرد؟ و ... نقش وزیر مشاور برای آنان را داشت؟ و چرا دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر داد در حالی که چنین بیماری داشت یا اینکه امیرالمؤمنین از این بیماری عمر اطلاع نداشت و اما آقای نعمت الله جزایری اطلاع پیدا کرد؟! ...»

پاسخ حرفهای نویسندگان از میان مطالب بالا داده شد. گویا جلال الدین سیوطی و ابن اثیر و دیگران از حضرت علی علیه السلام مطلع تر بوده اند نه آقای سید نعمت الله جزایری - مضافاً بر این که آن حضرت هرگز با رغبت تن به بیعت نداد و سکوت آن حضرت به خاطر مصالح اسلام بود و داستان ازدواج عمر با ام کلثوم نیز گذشت که صحت آن از اصل قابل تشکیک است.

آری؛ همانطور که نویسنده می نویسد: «مسئله بسیار روشن است به شرطی که کسی بخواهد از عقل کار بگیرد.» می فهمد که نویسنده چگونه انسانی است که به هر طریق می خواهد شیعه و بزرگان شیعه را بدنام کند و آنچه را که مربوط به اهل تسنن است به شیعیان نسبت می دهد.

آیا این نسبت خیانت نیست؟

نویسنده با ذکر حدیثی از امام صادق علیه السلام به علمای شیعه نسبت می دهد که آنان اهل تسنن را ناصبی می دانند و خون و مال سنی ها را مباح می دانند ولی این حدیث ضعیف است و در نقل آن تحریف صورت گرفته است زیرا در آن نیامده که جز شیعیان ما همه مردم از نطفه ی زنا هستند!! بلکه در حدیث آمده همه مردم به جز شیعیان ما فرزندان بغی (ستم) هستند و گاهی به کنیزبغی گفته میشود نه از آن جهت که کارخلاف عفت انجام می دهد بلکه از آن جهت که کنیزست و بالاخره این روایت کنایه است و اشاره به اصل شرافت تشیع دارد نه این که دیگران از نطفه ی زنا معرفی کند و گرنه کدام فقیه و محقق شیعی احکام ولد الزنا را در باره ی دیگران صادر کرده است؟! و روایت دیگری که از امام صادق علیه السلام نقل می کند بیان حکم ناصبی است و نویسنده بعد از ذکر حدیث با آوردن مطلبی از مرحوم سید نعمت الله جزایری درباره ی حکم نواصب فصل را به پایان می رساند، غافل از اینکه نویسنده در همین مبحث مدعی

است که پدرش شیعه‌ی ساکن نجف بوده است و از یک سنی پذیرایی کرده است و حتی برای رفع حاجتش پول در اختیارش گذارده است آیا نفس کار پدرش (به فرض صحت) دلیل بر دروغ بودن نسبت به علمای شیعه نیست؟ که خون سنی را مباح می‌دانند؟ اگر خون سنی را مباح می‌دانند پس چرا پدر نویسنده، شخص سنی را که مهمانش بود نکشت بلکه از او پذیرایی کرد و حتی برای رفع نیازش پول در اختیارش قرار داد؟!

امّا روایت گرچه دلالت بر حلال بودن خون ناصبی دارد ولی روشن است که ناصبی با اهل سنت تفاوت فراوان دارد آنان نصب عدوات و دشمنی علیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دارند و توده اهل تسنن این گونه نیستند. امانویسنده اینطور جلوه می‌دهد که گویا از دیدگاه شیعه ناصبی و سنی یکی است و عبارت مرحوم جزائری را این گونه نقل می‌کند که؛ «آنها (سنی‌ها) به اجماع علمای شیعه کافر! و نجس! هستند و از یهود! و نصاری! بدترند! از علامات ناصبی این است که غیر علی را در امامت بر او مقدم دارد.» ما هر چه که بررسی کردیم چنین چیزی را در چهار جلد الانوار النعمانیه پیدا نکردیم (چه رسد به صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷)، آری در جلد ۲ صفحه‌های ۳۰۶ و ۳۰۷ چنین آمده است:

«اما ناصبی ... معنای ناصبی - که در روایات وارد شده است که نجس است و از یهودی و نصرانی و مجوسی بدتر است و او به اجماع علمای امامیه - رضوان الله علیهم - کافر و نجس است - پس بنا بر

نظر بیشتر اصحاب (علمای شیعه) مقصود از ناصبی کسی است که نصب عدوات و دشمنی برای آل بیت محمد صلی الله علیه و آله کند و یکدیگر را بر ضد آنان یاری کنند همان گونه که اکنون در خوارج و بعضی از مردم ماوراءالنهر دیده می شود و (علمای شیعه) احکام را در باب طهارت و نجاست و کفر و ایمان و جایز بودن و جایز نبودن ازدواج را بر ناصبی - به این معنا - ذکر کرده اند. (۱) ملاحظه می شود که انتساب مطالب به مرحوم جزائری صحت ندارد و آنها را درباره ی ناصبی مطرح کرده و هیچ اشاره به تقدّم غیر علی را در مسئله امامت بر امیرمؤمنان علیه السلام ندارد.

آری؛ ایشان در ادامه، جمله ای دارد و از آن استفاده می شود که دایره ناصبی در نظر گروه اندکی از بزرگان شیعه وسیع تر است و شامل کسانی که نصب عدوات بر ضد شیعه اهل بیت علیهم السلام داشته باشد نیز می شود او می نویسد:

«و شیخ بزرگ ما مرحوم شهید ثانی - قدس الله - به نکته ای جالب در روایات برخورد کرده است پس فرموده است که ناصبی آن کسی است که نصب عدوات و دشمنی بر ضد شیعه اهل بیت علیهم السلام داشته باشد و بر آنان یکدیگر را کمک کنند و بر این سخن دلالت دارد روایت صدوق در کتاب علل الشرایع با سندهای معتبر از امام صادق علیه السلام که فرمود: ناصبی آن کسی نیست که ضد ما اهل بیت

نصب عدوات کند زیرا شما کسی را پیدا نمی‌کنی که بگوید من کینه محمد و آل محمد را دارم ولی ناصبی کسی است که ضد شما نصب عدوات کند در حالی که بدانند شما ولایت ما را دارید و شما بودن و عدم ازدواج و .. از شیعیان ما هستید.»^(۱) خلاصه‌ی سخن این که کلمه‌ی ناصبی مشترک لفظی است و ناصبی در این روایت غیر از ناصبی است که احکام فقهی خاص خود را دارد زیرا هیچ یک از فقها به این دلیل که اهل سنت مخالف ما هستند احکام فقهی ناصبی را بر آنان روا نمی‌دارند از قبیل مهدورالدم و ..

جمع بندی

آری بر ما روشن شد که کسانی که ادعای آزادمنشی و عقل و امانت داری دارند بیش از همه اسیر هوسها و خرافات هستند و از نعمت عقل کمتر بهره می‌برند و از خیانت ابائی ندارند. آیا این آیه باز برای شما معنا پیدا نمی‌کند؟ «و من الناس من يعجبك قوله في الحيوة الدنيا و يشهد الله على ما في قلبه و هو الدالخصام»، «و بعضی از مردم سخنش درباره زندگی دنیا شما را به تعجب و ا می‌دارد (چون زیبا سخن می‌گوید توجه تو را به سمت خود جلب می‌کند) و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد ولی او لجوج ترین دشمنان است.»^(۲)

۱- - الانوار النعمانية ۲/ ۳۰۶ و ۳۰۷.

۲- - سوره بقره، آیه ۲۰۴.

فصل هفتم نقش بیگانگان در انحراف تشیع؟ یا تسنن؟

اشاره

فصل هفتم را نویسنده به تخریب چهره های سرشناس شیعی و بعضی از کتب معتبر شیعه، نظیر کافی و انکار حضرت ولی عصر- ارواحنا له الفداء- و تحریف آثار پربرکت ظهور آن حضرت اختصاص داده است.

او معتقد است که بعد از مطالعاتش با چهره های مشکوک زیادی که در داخل کردن عقاید باطل و افکار انحرافی به مکتب تشیع نقش کلیدی داشته اند آشنا شده است وجود خود را در حوزه علمیه نجف اشرف و دسترسی به مصادر و مراجع علمی شیعه را برای کشف این واقعیت لطف خداوند می داند.

لکن روشن است که دسترسی به مصادر شیعه برای هر کسی ممکن است به خصوص اگر پشتوانه دلارهای آمریکایی در کار باشد و به فرض حضور نامبرده در حوزه علمیه نجف اشرف، او با دسترسی به منابع شیعه می توانسته است حقایق را کشف کند، آیا نمی شود گفت: درست ترین سخن این باشد که نامبرده خود بیگانه ای است که جهت انحراف تشیع با تمام امکانات همفکران و دشمنان حضرت صاحب الزمان علیه السلام دست به کار شده است؟ غافل از اینکه درخت تنومند تشیع آن قدر ریشه دار است که همچون کوه در برابر همه طوفانها ایستاده است و در برابر سخنان باطل، تنها با حرکت چند برگش آن طوفان را پس می زند و به تعبیر قرآن «کلمه»

طیبه کَشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین بادن ربها...»^(۱)، «و این درخت بنی امیه و پیروان آنان است که بی ریشه هستند و در برابر هیچ نسیمی تاب مقاومت ندارند.» و آنان همان شجره ملعونه و خبیثه در قرآن هستند که خداوند می فرماید: «و مثل کلمه خبیثه کَشجره خبیثه الجثث من فوق الارض مالها من قرار»^(۲) در اول فصل، نویسنده مجدداً به نقش عبدالله بن سبا اشاره ای دارد ولی چون در فصل اول درباره این چهره مشکوک یا مطرود نزد شیعه سخن گفتیم لذا به آن اکتفا می کنیم و به نقد بخشهای دیگر می پردازیم:

هشام بن حکم

اولین چهره ای که مورد حمله نویسنده قرار گرفته است هشام بن حکم است او می نویسد: احادیث هشام در کتب صحاح هشت گانه ما بسیار به چشم می خورد ... سؤال ما این است که صحاح هشت گانه در شیعه کدام است؟! حتّی یک فرد مطلع از منابع شیعی یافت نمی شود که از کتابی تحت عنوان صحاح خبری داشته باشد چه رسد به هشت گانه بودن آن، آیا خود همین سخن دلیل بر آن نیست که نویسنده از منابع شیعی اطلاعی نداشته است و به دروغ خود را عالم شیعی قلمداد می کند؟

۱- - سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

۲- - سوره ابراهیم، آیه ۲۶.

او ۵ حدیث در مورد هشام بن حکم نقل می کند در سه حدیث او متهم به زمینه سازی در قتل امام هفتم علیه السلام است و در دو روایت متهم به انحراف فکری در باب توحید است.

ولی اشکال اولی که هست این که تمام ۵ روایت ضعیف است زیرا یا مرسل است یا در سند آن کسانی هستند که مورد اعتماد نیستند یا ناشناخته هستند نظیر جعفر بن معروف و اسماعیل بن زیاد واسطی و علی بن محمد و محمد بن موسی الهمدانی و علی بن ابی حمزه البطائی. بنابراین هیچ یک از روایات قابل استدلال نیستند. (۱) اشکال دوم اینکه روایات معارض دارند، روایات مستفیض و متعدد بر وثاقت و عظمت و جلالت هشام بن حکم دلالت دارند نظیر روایت عیاش که با سند خود از امام جواد علیه السلام روایت می کند که در جواب داود بن قاسم جعفری که پرسید: «شما درباره ی هشام بن حکم چه می فرمایید؟ فرمود: خداوند او را رحمت کند چقدر از این جهت (امامت) دفاع نمود.» (۲) و نیز ابوالحسن اشعری می گوید: «گفته شده است که هشام قایل به جسم بودن خداست ولی او گفته است: مقصود من از اینکه گفتم جسم است این است که او یک موجودی است که قائم به ذات خویش است.» (۳)

۱- - معجم الرجال ۱۹ / ۲۸۶ تا ۲۹۴.

۲- - همان.

۳- - همان.

اشکال سوم؛ بررسی زندگی شخصیت بزرگی چون هشام بن حکم که چون تیری بر قلب دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود و همه از وجود او احساس خطر می کردند و نام او در مناظرات، شهره ی آفاق شده بود ثابت می کند که جهت تخریب او از طریق دشمنان و احیاناً از روی حسادت بعضی از دوستان بر ضد او روایاتی را وضع کنند مرحوم آیها الله خویی - ره - بعد از آوردن روایاتی که دلالت دارد که هشام قائل به جسمیت بوده می نویسد: «به گمان من همه این روایات ساختگی جهت تخریب هشام است و این کار از روی حسادت نسبت به او بوده است همانطور که روایت کشی بر آن دلالت دارد روایت کشی چنین است:

سلیمان بن جعفر جعفری می گوید: درباره ی هشام بن حکم از امام رضا علیه السلام پرسیدم حضرت فرمود: خدا او را رحمت کند بنده نصیحت گری بود و از طرف دوستانش از روی حسادت نسبت به او اذیت شد.»^(۱)

سه نکته

۱- محدث قمی می نویسد: «او (هشام بن حکم) در کوفه اقامت داشت و مرتبه و بلندی مقامش در نزد حضرت صادق علیه السلام به حدی بود که در منی خدمت آن حضرت رسید و در آن وقت

جوانی بود که هنوز موهای صورتش نرویده بود در آن مجلس بزرگان شیعه چون حمران بن اعین و قیس و یونس بن یعقوب و مؤمن طاق و ... حضور داشتند پس حضرت او را بالا برد و بالای دست همه آنان نشانید در حالی که سن همه آنان از هشام بیشتر بود پس چون حضرت دید که این کار یعنی؛ مقدم داشتن هشام، بر همگی گران آمده درباره ی ایشان فرمود: این یاور ما با قلب و زبان و دستش است. آنگاه هشام از آن حضرت از اسماء الله عزوجل و مشقتهای آن سؤال کرد حضرت جواب او را داد و فرمود: آیا فهمیدی به طوری که با آن دشمنان ملحد ما را دفع کنی؟ هشام گفت: بلی، حضرت فرمود: خداوند تو را به آن سود برساند و تو را ثابت قدم قرار دهد.

از هشام نقل شده است که گفته «به خدا سوگند هیچ کس مرا تا امروز در بحثهای توحیدی شکست نداده است.»^(۱) از این روایت و روایات مشابه و نقش هشام در رسواکردن دشمنان اهل بیت علیهم السلام علت حمله به این شخصیت مورد لطف و عنایت امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام روشن شد که چگونه با تمسک به چند روایت ضعیف و ساختگی قصد تخریب این بزرگان را دارند.

۲- هشام بن سالم جوالیقی که نویسنده در ضمن حمله به

هشام بن حکم آورده و دو روایت درباره ی انحراف فکری او آورده است نقش مهمی در هدایت شیعه بعد از شهادت امام صادق علیه السلام به سمت امام موسی بن جعفر علیه السلام داشته است و بسیار مورد اعتماد بزرگان شیعه است و چون چنین خدمتی به عالم تشیع نموده است مورد حمله نویسنده قرار گرفته است ضمن اینکه در روایت ذکر شده از کافی از حضرت رضا علیه السلام نیز تحریف صورت گرفته است عبارت این گونه است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله چون عظمت خدایش را دید آن حضرت در صورت جوان شاداب ۳۰ ساله بود (نه اینکه خدا را به صورت جوان ببیند بلکه خود آن حضرت به شکل جوان ۳۰ ساله بود) راوی می گوید: گفتم: (جعلت فداک من کانت رجلاه فی خضره) فدایت شوم چه کسی دو پایش در سبزی بود؟ فرمود: آن محمد صلی الله علیه و آله بود که چون به خدایش با دلش نگریست خداوند او را در حجاب قرار داد و نورهای خدایی سبز و سرخ و سفید و غیر آن است (۱) (و آن حضرت دو پایش در سبزی بود یعنی او در نور سبز ایستاده بود) خوانندگان گرامی مشاهده می کنند که چگونه نویسنده برای تخریب چهره های بزرگ شیعه جملات را تغییر می دهد و چگونه مطابق خواست خود ترجمه و تفسیر می کند؟!»

۳- نویسنده، اوصافی مثل جسم بودن خداوند و صورت داشتن او

... را از عقاید یهود می داند و برای تأیید سخن خود جمله ای از سفر تکوین تورات را می آورد تردیدی نیست که این عقاید از دیدگاه شیعه باطل و هیچ روایتی معتبری در کتب شیعه در این مورد وجود ندارد ولی اهل تسنن چطور؟ مطالب زیر از جمله دهها روایتی است که در کتب عامه آمده است و عقاید آنان است شما خود قضاوت کنید که اگر کسی از فرقه ی اسلامی بخواهد تنها به ظاهر روایات تشبث بجوید عقاید کدام فرقه به یهود نزدیک است؟

شکل خداوند (العیاذ بالله)

۱- خداوند آدم را هم شکل خود آفریده است! (۱) ۲- مسلم و بخاری نقل می کنند که؛ «خداوند دست و انگشت دارد و دارای پا و ساق است.» (۲) ۳- مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که؛ «خداوند آسمانها وزمین و درخت و آب و خلاق را با پنج انگشت نگه می دارد» (۳)

۴- خداوند در اواخر شب به آسمان دنیا فرود می آید و می گوید:

«چه کسی از من خواهشی دارد تا برایش برآورده کنم. بخواهد تا به

۱- - مسند احمد ۲/ ۲۴۴ و ۲۵۱ و ویژگیهای دو مکتب در اسلام از ص ۳۳ تا ۴۵.

۲- - صحیح بخاری، تفسیر یوم یکشف عن ساق، ج ۳/ ۲۹۳.

۳- - صحیح مسلم ۸/ ۱۲۶- / ۱۲۵.

او بدهم» (۱) ممکن است کسی بگوید این روایت گرچه به صورت روشن دلالت بر جسمیت خداوند (سبحانه) دارد و در مسندها و صحاح اهل سنت آمده است ولی اهل سنت چنین عقیده ای ندارد و آن را تأویل می کنند.

در جواب می گوئیم:

اولاً؛ این روایات در کتابهای صحاح اهل سنت آمده است کتابهایی که چون قرآن در نزد آنان معتبر است و در نتیجه آن روایات از نظر سند مورد قبول آنان است.

ثانیاً جمله زیر از احمد مصطفی المراغی درباره ی دیدن خداوند با چشم سر نشان می دهد که اهل تسنن معتقد هستند خداوند با چشم سر دیده می شود و همه بزرگان ایشان این را پذیرفته اند و خدا را بر داشتن این اعتقاد شاکر هستند و برای هر کسی واضح است که چشم تنها اجسام را می تواند ببیند. وی بعد از آیه شریفه (الی ربها ناظره) می نویسد: «یعنی به صورت عیان (و با چشمان خویش) بدون مانع به خدا می نگرد. تمام اهل علم (دانشمندان اهل سنت) گفته اند: مقصود از این سخن آن چیزی است که روایات صحیح بر آن متواتر است که بنندگان در روز قیامت به خدایشان همچنان که به ماه در شب چهاردهم می نگرند نگاه می کنند.»

وی در ادامه می نویسد: ابن کثیر می گوید: «و این (عقیده) بحمدالله مورد اتفاق اصحاب و تابعین و گذشتگان امت اسلامی است همانطور که بین پیشوایان اسلام (امامان چهار مذهب اهل سنت) مورد اتفاق است.»^(۱) مراجعه ی به کتاب ابن خزیمه ی سنی جهت اثبات وجود عقاید یهودیت در میان اهل سنت کافی است. از جمله عناوین آن کتاب همراه با شماره ی آن چنین است:

«۴- / باب بیانی از پیامبر صلی الله علیه و سلم در اثبات جان برای خدا.

۶- / باب ذکر اثبات وجه و صورت برای خدا.

۱۰- / باب ذکر اثبات چشم برای خدای - / جلّ و علا- /.

۱۳- / باب ذکر اثبات دست برای خالق.

۲۱- / باب ذکر سنتهای هشتگانه که روشن می کند که خالق ما- / جلّ و علا- / دودست دارد.

۲۷- / باب نگهداری خداوند- / جلّ و علا- / آسمانهاوزمین و آنچه در اوست برانگشتانش.

۲۹- / باب ذکر اثبات پا برای خدای - / عزّوجلّ - /.

۳۳- / باب ذکر دلیل بر جا گرفتن خداوند در آسمان.

۳۴- / باب ذکر روایاتی که سند آن قطعی و صحیح است و علمای حجاز و عراق نقل کرده اند که خداوند- / جلّ و علا- / فرود می آید.

۵۲- / باب ذکر اثبات خنده ی خدای - / عزوجل - / ما.»

اگر خوانندگان گرامی به کتاب (المدخل الی دراسه الادیان والمذاهب) مراجعه کنند در می یابند که این عقاید اگر تأویل نشود همان عقاید یهوداست که در میان اهل سنت وجود دارد.

مؤمن طاق یا شیطان طاق؟

نویسنده در ضمن سخنان خود در حمله به بزرگان شیعه به فردی به عنوان شیطان طاق اشاره می کند. او کیست؟ و چه کسانی و برای چه اهدافی او را شیطان طاق نامیدند؟ مطلب زیر از محدث قمی واقعیت را روشن می کند.

«او که از بزرگان شیعه و خوش بیان و زیرک بود به نام محمد بن علی بن نعمان کوفی معروف به مؤمن الطاق است و مخالفین او را شیطان الطاق می گفتند دکانی در کوفه در محلی معروف به طاق المحامل داشت. در زمان او سکه های تقلبی پیدا شده بود تنها کسی که می توانست با زیرو رو کردن، آنها را تشخیص دهد او بود و لذا مخالفان او را شیطان الطاق می گفتند او یکی از متکلمین بود و چندین کتاب، تصنیف کرده و مناظره ی او با زید بن علی و با خوارج و گفتگویش با ابوحنیفه مشهور است.

روزی ابوحنیفه به او گفت: شما شیعیان اعتقاد به رجعت دارید؟

گفت: بلی، گفت: پس پانصد اشرفی به من قرض بده و در رجعت که به دنیا باز گشتم از من بگیر. ابوجعفر (مؤمن طاق) فرمود: از

برای من ضامنی بیاور که چون به دنیا برمی گردی به صورت انسان برگردی تا من پول به تو قرض بدهم، زیرا می ترسم به صورت بوزینه برگردی و من نتوانم از تو پولم را دریافت نمایم!! و نیز روایت شده که چون امام صادق علیه السلام از دنیا رفت ابوحنیفه به مؤمن طاق گفت: یا اباجعفر امام تو وفات کرد مؤمن گفت: اگر امام من وفات کرد امام تو شیطان است که تا وقت معلوم نمی میرد!!

روایت شده است که چون ضحاک که یکی از خوارج بود در کوفه خروج کرد و خود را امیرالمؤمنین نامید و مردم را به مذهب خود دعوت کرد مؤمن الطاق به نزد او رفت و چون اطرافیان ضحاک او را دیدند او را گرفتند و پیش ضحاک بردند مؤمن الطاق به ضحاک گفت: من مردی هستم که در دین خود بصیرتی دارم و شنیده ام که تو صفت عدل و انصاف داری. بنابراین دوست داشتم که دراصحاب تو داخل باشم. ضحاک به یارانش گفت که اگر این مرد یار ما باشد کار ما رواج خواهد گرفت. آنگاه مؤمن الطاق به ضحاک گفت: چرا تبری و اعلام انزجار از علی بن ابی طالب می کنی و کشتن و جنگ او را حلال می دانی؟ ضحاک گفت: برای اینکه او حکم گرفت در دین خدا و هر که در دین خدای تعالی حکم بگیرد کشتن و جنگ با او و بیزاری از او حلال است. مؤمن گفت: پس مرا از اصول دین خود مطلع کن تا با تو مناظره کنم و هرگاه حجت و استدلال تو بر استدلال من غالب شد در جمع یاران درآیم و مناسب است که جهت معلوم شدن اشتباه هریک از ما در مناظره

کسی را تعیین کنی تا کسی که اشتباه کرده است را ادب نماید و برای کسی که اشتباه نکرده به نفعش حکم کند. ضحاک به یکی از یاران خود اشاره کرد و گفت این مرد میان من و تو حکم باشد که عالم و فاضل است. مؤمن گفت: این مرد را درباره ی دینی که آورده ام تا با تو مناظره کنم حکم قرار می دهی؟ ضحاک گفت: آری؛ آنگاه مؤمن الطاق روبه یاران ضحاک کرد و گفت: الان دوست شما حکم گرفت در دین خدا- دیگر شما خود می دانید. چون یاران ضحاک این جمله را شنیدند آنقدر با چوب و شمشیر بر ضحاک زدند که او هلاک شد!!^(۱) اکنون قضاوت کنید آیا می توان بر این شخصیت بزرگ چنین نامی نهاد و همین نام کافی نیست تا بدانیم تا دشمنان دیروز و امروز وی چه کینه هایی نسبت به راه و رسم او داشته اند؟

زرارهبن اعین

یکی از کسانی که مورد هجوم نویسنده قرار گرفته و در مذمت او چند روایت از رجال کشی نقل کرده است و او را از نفوذی های دشمن می داند صحابی خاص حضرت صادق علیه السلام زراهبن اعین است وی ۷ روایت از رجال کشی در مذمت او نقل می کند و در آخر می نویسد: «باور کنید از شرمندگی قلم کشیدن هم برایم دشوار است!

چنین شخصی چه می خواهد برای اسلام تقدیم کند و آنچه او به نام حدیث نقل می کند چگونه می تواند دین قرار بگیرد؟!»

اولاً چطور شد مرحوم کشی که خود این روایات را در رجالش آورده او را فقیه ترین ۶ نفر اول اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می داند که اجماع شیعه است که تمام آنچه نقل می کنند مورد قبول است؟ وی می نویسد: «بزرگان اجماع دارند بر تصدیق این گروه اول از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و در فقه پیرو آنان هستند و گفته اند: فقیه ترین آنان زراه است.» (۱) پس معلوم می شود روایاتی که کشی آورده است مورد قبول خود او نیز نبوده است و این روایات متعارض هستند و در عرف تحقیق و میدان انصاف هرگز نمی توان به یک دسته از روایات متعارض تشبث جست بلکه باید قراین و شواهد دیگر را دید تا معنای هر دو دسته ی روایات روشن شود. اما جمله ای که از مرحوم شیخ طوسی نقل می کند ضمن آن که در آن تحریف صورت گرفته در آنجا آمده که جدش نصرانی بود. اگر نصرانی بودن جد مضر باشد چگونه یهودی بودن عبدالله بن سلام و تمیم داری و وهب بن متبه و کعب احبار مضر نیست؟! و نصرانی بودن ابوحنیفه و پدرش مشکلی ایجاد نمی کند؟! همان طور که خطیب بغدادی ذکر می کند. (۲) ثانیاً؛ تمام ۷ حدیثی که در مذمت زراه ذکر کرده بدون استثنا

۱- - معجم رجال الحدیث ۷ / ۲۱۹.

۲- - / تاریخ بغداد ۱۳ / ۳۲۴ - / ۳۲۵

ضعیف است به خصوص روایت اول که از همه بی ادبانه تر است.

مرحوم آیه‌الله خویی - ره - بعد از نقل آن حدیث می نویسد: «من شگفتم تمام نمی شود که چگونه کشی و شیخ این روایت زننده بی ارزش را که هیچ گونه مناسبتی با مقام زراره و جلال او ندارد و قطع و یقین به فساد آن است ذکر کرده اند و به خصوص که تمام راویان روایت بدون استثنا مجهول و ناشناخته هستند؟!»

ثالثاً؛ روایاتی که در مذمت زراره از امام صادق علیه السلام وارد شده به خاطر حفظ جان زراره بوده است روایات متعددی این مطلب را به روشنی می رساند یک نمونه آن را در اینجا می آوریم؛

حسن بن محبوب از محمد بن عبدالله بن زراره نقل می کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «از طرف من سلام پدرت را برسان و به او بگو من درباره تو بدگویی می کنم تا بدین وسیله از (جان) تو دفاع کنم زیرا مردم و دشمن نسبت به هر کسی که ما او را به خود نزدیک کرده ایم و از او تعریف کردیم جهت اذیت کردنشان سرعت می گیرند، تا هر کس را که ما دوست داریم و به ما نزدیک هستند به خاطر محبت و دوستی و نزدیکی به ما مورد آزار و شکنجه و قتل قرار دهند و هر کسی که مورد بدگویی ما قرار گیرد مورد تعریف و تمجید قرار می دهند و من بدگویی تو را می کنم زیرا تو مردی هستی که به خاطر ما شهرت پیدا کرده ای و بدین جهت در نزد مردم مورد سرزنش هستی و به خاطر دوستی ما آثارت مورد ستایش و پسند آنان نیست. پس خواستم بدگویی تو را بکنم تا به

خاطر آن مورد پسند آنان قرار بگیری و بدین وسیله شر و بدیشان از تو دفع شود خداوند عزوجل (در داستان خضر و موسی علیهم السلام از قول خضر) می فرماید: اما کشتی (را که در دریا شکستم) بدان جهت بود که آن برای جمعی از فقیران بود که در دریا کار می کردند پس آن را معیوب کردم تا سلطانی که در نزدیک آنان بود و هر کشتی سالم را می گرفت (نگیرد و برای فقیران باقی باشد) به خدا سوگند تنها آن را خراب کرد تا از دست مَلِک و سلطان حفظ شود و هیچ عیبی در آن نبود، تا آن را با شکستن رفع کند. پس این مثال را بفهم خدا تو را رحمت کند. پس به خدا سوگند تو در نزد من محبوب ترین مردم هستی و بهترین اصحاب پدرم در مرگ و حیاتش هستی. تو از آن کشتی ها در دریاها متلاطم و عمیق برتر هستی و در نزدیکی تو مَلِک و سلطانی ظالم و غاصب است و منتظر عبور هر کشتی صالح در دریای هدایت است تا آن را غاصبانه بگیرد- رحمت خدا در زندگی بر تو باد و رحمت و خشنودی او بعد از مرگ نیز بر تو باد....» (۱) نکته:

روایت فوق علت حمله نویسنده و امثال او را بر بزرگان اسلام مشخص می کند برای عظمت شخصیت این فرزانه و نزدیک بودن

او به اهل بیت علیهم السلام و نقش او در حفظ دین و آثار ائمه علیهم السلام چند حدیث کوتاه ذکر می کنیم.

حفظ احادیث امام باقر علیه السلام از برکت زراره

۱- ابراهیم بن عبد حمید و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «خداوند زراره بن اعین را رحمت کند اگر زراره و امثالش نبودند روایات پدرم نابود می شد.» (۱)

زراره از سابقان و مقربان است

۲- ابی عبیده حذاء می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم و برید از کسانی هستند که خداوند تعالی فرمود: «والسابقون السابقون اولئك المقربون» (۲)» (۳)

اهمیت محضر زراره

۳- ابن ابی عمیر می گوید: «به جمیل بن دراج گفتم: چقدر محضر شما نیکو و جلسه شما زیباست؟! گفت: آری به خدا سوگند ما اطراف زراره بن اعین همچون بچه ها در کنار معلم هستیم.» (۴)

امین بر حلال و حرام الهی

۱- /- معجم رجال الحدیث ۷ / ۲۲۴.

۲- - سوره واقعه، آیات ۱۱ و ۱۲.

۳- - معجم رجال الحدیث ۷ / ۲۲۵.

۴- - معجم رجال الحدیث ۷ / ۲۲۳.

۴- جمیل بن دراج می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

مخبتین را بشارت به بهشت بده (آنان) بریدبن معاویه عجللی و ابابصیر لیث بن بختری مرادی و محمدبن مسلم و زراره این چهار نفر هستند که آنان نجیب هایی هستند که امین خدا بر حلال و حرامش هستند اگر آنان نبودند آثار نبوت قطع و نابود می شد.» (۱) شما خود برای دلسوزی های نویسنده قضاوت کنید که چگونه برای کسانی که نقش کلیدی در بقای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله داشته اند از هر اهرمی جهت تخریبشان بهره می گیرد.

ابوبصیر مرادی

یکی دیگر از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام که مورد توهین قرار گرفته و از نفوذهای دشمن به حساب آمده است شخصیت عظیم القدر لیث بن بختری مرادی ملقب به ابوبصیر و از اصحاب اجماع است که تمام فقهای شیعه بر صحت آنچه او نقل می کند اتفاق نظر دارند نویسنده با نقل ۶ روایت در مذمت ابوبصیر مرادی از رجال کشی خواسته است تا به هدف خود برسد ولی چند نکته را باید مورد توجه قرار داد:

۱) تمام روایاتی که نویسنده در مذمت این شخصیت بزرگی شیعی آورده است ضعیف است و مرحوم آیهالله خویی - ره - در جلد ۱۴

معجم رجال الحدیث به بررسی آنها پرداخته است.

۲) بعضی از روایات مذکور مربوط به ابوبصیر مرادی نیست بلکه مربوط به یحیی بن القاسم است که به او نیز ابوبصیر اطلاق می شده است زیرا دلیلی بر ناینمایی ابوبصیر مرادی (لیث بن بختری) همانطور که مرحوم آیةالله خویی -ره- ذکر می کند نداریم بلکه ابوبصیر یحیی بن القاسم ناینما بوده و عصاکش او علی بن ابی حمزه بوده است (و روایات زیادی را از او ذکر می کند) بنابراین دو روایتی که در مذمت ابوبصیر آمده است به فرض صحت سند مربوط به ابوبصیر مرادی نیست.

۳) بطلان این روایات برای خود مرحوم کشی نیز به اثبات رسیده است زیرا نامبرده در شرح حال بریدبن معاویه عجلای ابوبصیر را جزو اصحاب اجماع می داند و حتی ابن داود آن را از مسلمات به شمار می آورد.

۴) روایاتی که در بیان عظمت این فقیه عالیقدر و شاگرد برجسته امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام رسیده فراوان است نمونه هایی از آن در ضمن بحث درباره ی زرارهبین اعین و نیز در بحث نامگذاری شیعه به رافضه آمد و از تکرار آن خودداری می کنیم.

از مجموعه مطالب گذشته عناد نویسنده نسبت به امامان شیعه آشکار می شود به آن جهت که مخالفت و دشمنی با آل رسول علیهم السلام اثرهای معکوس دارد لذا دشمنان اسلام برای رسیدن به هدف خویش به تخریب دست پروردهای آنان دست می زنند شاید به

گمان خود بدین طریق بتوانند روایات اساسی و ریشه دار شیعه را بی اعتبار جلوه دهند.

(۵) این نکته نباید مورد غفلت قرار گیرد که علمای رجال در بررسی حالات راویان حدیث، تمام آنچه در مدح یا مذمت فرد راوی وارد شده است می آورند و سپس به بررسی آن روایات می پردازند تا درباره ی او اظهار نظر نهایی کنند گویی که تنها نویسنده به این روایات در مذمت دست یافته است و تا کنون از دید بزرگان اهل تحقیق و علمای رجال پوشیده بوده است به هر حال تمام اشخاصی که مورد حمله نویسنده قرار گرفته اند مورد تأیید تمام علمای رجال می باشند بعضی از انسان ها علم را جهت جلوگیری از دین خدا و گسترش تفرقه و فساد آموخته اند نه جهت اطاعت و بندگی خدا و پیروی از حق و حقیقت. آیامطالبی که نویسنده ذکر می کند نشان نمی دهد که نویسنده نیز از این قبیل افراد است؟!

زیرا در مجموعه کتاب و از جمله در این مبحث روایات ضعیف را مستند خود قرار داده و از روایات قوی و صحیح که مدح این بزرگان است چشم پوشی کرده است: «الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً» (۱) (۶) به عنوان حسن ختام روایتی را از حضرت صادق علیه السلام درباره

ابوبصیر و بزرگانی نظیر او ذکر می کنیم.

جمیل بن دراج می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود، اوتاد و میخهای زمین و اعلام و نشانه های دین چهار نفرند:

محمد بن مسلم، برید بن معاویه، لیث بن البختری المرادی و زراره بن اعین.»^(۱)

دزدی فرهنگی!

نویسنده بعد از تخریب چهره های درخشان شیعه به تخریب کتب مهم آنان می پردازد و با عنوان «دزدی فرهنگی» حجم کتب شیعی را نتیجه نفوذ بیگانگان در شیعه می داند و آنگاه برای اثبات سخن خود مطالبی چند درباره ی دو کتاب مهم کافی و تهذیب ابراز می دارد. با توجه به مطالبی که در صفحات گذشته درباره نقش پرارزش شخصیت‌هایی چون زراره و مؤمن طاق و هشام بن حکم و ابوبصیر مطرح شد و جوابی که به شبهه های مطرح شده پیرامون کتاب کافی و تهذیب داده می شود روشن می شود که دزد فرهنگی کیست و چه کسی دزدی فرهنگی می کند؟!

منزلت کافی

کتاب کافی از کتابهای چهارگانه معتبر شیعه است و همواره تمام

بزرگان نسبت به آن توجه خاص داشته اند و برخی گفته اند که بعد از تألیف آن، حضرت بقیه‌الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - فرمود: کاف لشیعتنا این کتاب برای شیعیان کافی است

ولی اولاً معنای این سخن این نیست که تمام احادیث در کافی صحیح است و هیچ روایت ضعیفی در آن راه ندارد بلکه معنای این سخن این است که آنچه در این مجموعه آمده است می تواند پاسخگوی نیازهای اعتقادی و اخلاقی و فقهی و ... شیعیان باشد به شرطی که فقیه دین شناس با اصولی که خود اهل بیت علیهم السلام معرفی می کرده اند از آن بهره جوید مانند اینکه فردی به فرزندش می گوید:

آنچه در انبار است برای ما کافی است معلوم است که مقصود گوینده از این سخن این نیست که تمام آنچه در انبار است همه اش بی عیب است. کتاب شریف کافی نیز با جامعیتی که دارد وقتی در اختیار یک فرد آشنا قرار گرفت می تواند راه هدایت را بیابد و اگر بنا بود تمام احادیث در آن در نزد شیعیان صحیح باشد به آن می گفتند صحیح کلینی همانطور که اهل سنت کتابهای ششگانه خود را صحیح می دانند و معتقدند که تمام مطالب آن مانند قرآن صحت دارد ولی شیعیان می گویند کافی از ۴ کتاب معتبری است که می تواند مرجع بهره بری قرار گیرد.

ثانیاً؛ اختلاف در انتساب روضه کافی به مرحوم محمدبن یعقوب کلینی از اعتبار و انتساب اصول و فروع کافی چیزی کم نمی کند زیرا در بخش اول که اختلاف وجود ندارد و به

فرض که روضه کافی از مرحوم محمد بن یعقوب کلینی نباشد باز دارای اعتبار نزد شیعه است زیرا این کتاب می تواند تألیف ابوالحسن علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی معروف به علان باشد که از علمای بزرگ شیعه است و به دست مخالفان در مسیر مکه شهید شد. (۱) بنابراین راه برای شناسایی کافی که به طور یقین به مرحوم کلینی مستند است (یعنی اصول کافی و فروع آن) با آنچه مورد اختلاف است (یعنی روضه کافی) وجود دارد و نمی توان اصل کتاب کافی را زیر سؤال برد.

ثالثاً؛ ممکن است نظرات بزرگان درباره ی شمارش کتابهایی که در کافی آمده است را به این صورت جمع کرد که بعضی از بزرگان مباحثی را جزو کتاب دیگر شمارش کرده اند و بعضی آن را کتاب جدا به حساب آورده اند مانند اعتکاف که به دنبال صوم می آید و امر به معروف و نهی از منکر به دنبال جهاد و صدقه بعد از زکات و زیارات بعد از حج.

نظیر آن را می توان در شمارش آیات قرآنی به حساب آورد بعضی تعداد آیات قرآن را ۶۶۶۶ آیه و بعضی بیشتر می دانند در حالی که مشهور تعداد آن را ۶۲۳۶ آیه می داند و سرّ آن روشن است زیرا بعضی دو آیه را یک آیه از جهت شمارش به حساب می آورند و

بعضی دو آیه. و این امر موجب تحریف قرآن و بی اعتباری آن نمی شود تا کسی بگوید صدها آیه از قرآن کم شده یا به آن اضافه شده است و مثلاً فلان درصد از آیات جعلی است و بعد پرسد چه کسی چنین بلایی بر سر قرآن در آورده است؟! عین همین سخن درباره کتاب کافی قابل تطبیق است. مضافاً بر این که کتاب کافی موجود در دست مدارای همان ۳۰ کتاب است پس معلوم می شود به آن چیزی اضافه نشده است. رجوع به ابواب و فهرستهای کافی این واقعیت را ثابت می کند.

نکته: قابل توجه است که نویسنده در صفحه ی ۱۶۳ می نویسد: «شیخ ثقه سیدحسین بن سیدحیدر کرکی عاملی ...» واقعاً؛ کدام شیخ ثقه است که سید فرزند سید باشد؟! آفرین به این عالم فرزانه محقق که عمری را در حوزه سپری کرده ولی هنوز بین شیخ و سید را تشخیص نمی دهد و ناگزیر سنی شده است!!

تهذیب الاحکام

کتاب تهذیب از کتب اربعه قابل اعتماد شیعه است نه اینکه تمام احادیث آن صحیح باشد و اصولاً شیعه هیچ کتاب روایی را مطلقاً صحیح نمی داند و این یک سخن باطل نویسنده است که می گوید:

تهذیب الاحکام از شیخ طوسی بنیانگذار حوزه ی علمیه نجف اشرف یکی دیگر از صحاح اربعه است در این کتاب هزاران روایت در ابواب مختلف فقهی وارد شده است و مرحوم شیخ طوسی در

عده‌الاصول تعداد آن را بیش از پنج هزار حدیث می‌داند. روشن است که او در مقام بیان عدد واقعی روایات مذکور در آن نیست بلکه او می‌خواهد به وجود روایات مختلف و متعارض اشاره کند و در این راستا به عنوان شاهد می‌گوید:

«و آنچه از احادیث مختلف از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است و به فقه مربوط است من آنها را در کتابم که به استبصار معروف است ذکر کردم و در کتاب تهذیب الاحکام بیش از ۵۰۰۰ حدیث آوردم و ذکر کردم که در بیشتر این روایات طایفه شیعه در عمل به آن اختلاف دارند.» (۱) زیرا وی اشاره ای به مجموع روایات جمع آوری شده در این دو کتاب نکرده است بلکه اشاره به روایات متعارض دارد که بیش از ۵۰۰۰ روایت است نه مجموع روایات دو کتاب.

مسئول کیست؟

این سخن که در میان روایات مذکور در کتب شیعی روایات متعارض وجود دارد و تقریباً در هر بابی روایات غیر صحیح هست و روایاتی نیز درباره ی غلو اهل بیت علیهم السلام جعل شده است سخن حقی است و بزرگان شیعه برای یافتن احادیث جعلی و غیرواقعی از روایات صحیح متحمل رنجها شده اند و کتابهایی در این باره

تألیف نموده اند و در علم رجال به بررسی شخصیتها پرداخته اند و افراد دروغ پردازی چون سیف بن عمر تمیمی که داستان عبدالله بن سبا را درست کرده شناسایی کرده اند و دهها تن را از نیروی نفوذی معرفی کرده اند (و متأسفانه نویسنده دست روی هیچ کدام آنها نگذاشته بلکه مستند کلام خویش را غالباً روایت همان افراد ضعیف و مجهول و فاسد قرار داده است) و با طرح مسائلی در علم اصول نظیر مبحث تعادل و تراجیح به یافتن روایات وارده از امامان علیهم السلام اقدام کرده اند. گذشته از آن درایت و فهم حدیث و شرایط صدور آن را نیز در نظر گرفته اند. گرچه ممکن است در این راستا بعضی از روایات ضعیف نیز مورد عمل و توجه قرار گرفته شده باشد ولی به قول مرحوم شیخ طوسی در مقدمه تهذیب بعد از بیان وجود تعارض بین روایات که می فرماید «اهل تسنن آن را (تعارض بین روایات را) دستاویزی بر ضد شیعه قرار داده اند و بعضی از افرادی که خود را شیعه می دانستند از مذهب دست کشیده اند و این خروج از مذهب می رساند که آن فرد مذهب را با بصیرت پذیرفته بود و از روی تقلید معتقد به مذهب شده بود زیرا اختلاف در فروع سبب نمی شود انسان دست از اصول بردارد آن اصولی که با ادله ثابت شده است.»^(۱) و به فرض روایات جعلی قابل تشخیص نباشد آیا این علت می شود

از مسئله امامت که با دلیل عقل و قران و روایات به اثبات رسیده دست برداشته شود و مذاهب اهل بیت علیهم السلام که بر مبنای اصولی عقلی است کنار گذاشته شود؟! در میان کتب اهل سنت نیز روایات متعارض فراوانی وجود دارد. کافی است به کتاب (بدایه‌المجتهد و نهایه‌المقصد) ابن رشد مراجعه شود تا معلوم گردد که تا چه حد روایات متعارض در منابع آنان یافت می‌شود. اگر وجود روایات متعارض سبب شود تا فردی که خود را عالم محقق می‌داند دست از مذهب بردارد باید جدایی او از مذهب تسنن بیش از تشیع باشد زیرا اختلاف در آنجا بیشتر است.

امّا این سؤال که مقصر اصلی در جعل روایات کیست و به چه هدف این کار را کرده است؟ پاسخش را از حضرت رضا علیه السلام دریافت می‌داریم.

ابراهیم بن ابی محمود می‌گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا در نزد ما روایاتی در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام و فضیلت شما اهل بیت وجود دارد و آنها از نقل مخالفین شماست و ما مثل آنها را از شما نمی‌شناسیم (نشنیده ایم) آیا متدین به آنها شویم (و بپذیریم)؟ فرمود: ای پسر ابی محمود، پدرم از پدرش از جدش خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به سخن گوینده ای گوش فرا دهد او را عبادت کرده است پس اگر گوینده از خدا بگوید (و سخن حق بزند) پس شنونده خدا را پرستیده است و اگر گوینده از ابلیس (شیطان) سخن بگوید، پس ابلیس را

پرستیده است. آنگاه حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای پسر ابی محمود، مخالفان ما روایاتی را درباره ی فضایل ما جعل کرده اند و آنها را سه قسم قرار داده اند: یکی؛ غلو (و برتر بینی اهل بیت علیهم السلام از حد بندگی به حد خدایی) دوم؛ تقصیر (کوچک شمردن آنان از جایگاهی که دارند) سوم؛ تصریح به بدگویی به دشمنان ما. وقتی مردم (اهل سنت) روایات مربوطه غلو درباره ما را شنیدند شیعیان ما را تکفیر می کنند (و آنان را کافر می شمارند) و به آنان نسبت می دهند که معتقد به ربوبیت مایند و چون روایات تقصیر (تحقیر اهل بیت علیهم السلام) را شنیدند آن را درباره ی ما می پذیرند (و در نتیجه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از جایگاه رفیع خود به زیر می آورند و مورد بی مهری قرار می دهند) و چون روایات بدگویی به دشمنان را به نام شنیدند به ما به نام بدگویی می کنند.

حال آن که خداوند می فرماید: به آنان که غیر خدا را می پرستند بدگویی نکنید که مبدا به خداوند از روی نادانی بدگویی کنند. ای پسر ابی محمود مردم گرایش به راست و چپ پیدا کردند تو در راه ما بمان زیرا هر کس با ما باشد ما با او هستیم و هر کس از ما جدا شود از او جدا می شویم. کمترین چیزی که انسان را از ایمان (کامل) خارج می کند این است که درباره یک ریگ بگوید هسته است و سپس بر این سخن عقیده پیدا کند و از کسی که مخالف است اعلام انزجار کند. ای پسر ابی محمود آنچه برایت گفتم

خوب نگهدار که خیر دنیا و آخرت را برایت در آن جمع کردم.»^(۱) و متأسفانه نویسنده ی کتاب اهل بیت (ع) از خود دفاع می کند سه روش ناپسند دیگران را جمع کرده و یکجا آورده است تا هم در اهل بیت علیهم السلام غلو کند و هم تقصیر و هم به دشمنان شیعه بدگویی کند تا زمینه بدگویی به دیگران را درست کند.

بنابراین مسؤل اصلی تحریف و جعل حدیث مخالفان اهل بیت علیهم السلام بودند و این کار به خصوص در عصر بنی امیه با فرمان معاویه به صورت رسمی صورت گرفت همانطور که بحث آن گذشت.

نویسنده جعل حدیث را در دوران صفویه می داند در حالی که در این عصر بزرگانی چون مجلسی فرصت یافتند تا فرهنگ شیعه را جمع آوری کنند و کتاب هایی چون «بحارالانوار» را که یک مجموعه دوائرالمعارف اسلامی است تدوین کند. گرچه ممکن است در آن روایات ضعیف نیز باشد.

السلام علیک یا حجهالله الی لا تخفی سلام بر حجت خدایی که مخفی نیستی

وجود خارجی ندارد!!

آیا می توان باور کرد کسی در نجف اشرف ساکن باشد و همه هفته مشاهده کند که گروهی با پای پیاده به مسجد سهله برای توسل و

دیدار مولای انس و جن می روند و او یک محقق باشد و کتب روایی و تاریخی شیعه را بررسی کرده باشد ولی در وجود حضرت بقیه‌الله الاعظم صاحب الزمان - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - شک داشته باشد؟! و به چند مطلبی که در کتب تاریخ و روایی درباره حوادثی که در ظاهر در هنگام شهادت امام حسن عسگری علیه السلام اتفاق افتاده است و مسؤولین حکومت که دنبال امام دوازدهم علیه السلام بودند و او را نیافتند را مستند خویش قرار دهد و منکر اصل وجود آن حضرت شود؟! حتی کسانی که از اهل تسنن با روایات مأنوس باشند نمی توانند منکر وجود آن حضرت شوند زیرا به قول مرحوم شهید آیه‌الله صدر «در مورد هیچ یک از قضایای اسلامی مسلم و غیرقابل تردید به مقدار روایات در مورد امامت مهدی علیه السلام و غیبت و ظهور و اصلاح آینده جهان به وسیله ی وی و خصوصیات شخصی او از طریق سنی و شیعه حدیث وارد نشده است، تمام آن روایات حدود ۶۰۰۰ حدیث است.» (۱) آری؛ این سخنان برای آن گروه از اهل تسنن قابل قبول است که مأنوس با حکومت های اموی و عباسی بوده اند و خلفا را اولوالامر و امیرالمؤمنین می دانستند و اهل بیت علیهم السلام را مانند اصحاب می دانند و دایره ی اهل بیت را وسیع دانسته اند، ولی افرادی چون شیعیان که هر روز آثار امام خود را مشاهده می کنند و به آن

حضرت متوسل می شوند و صدها نفر به محضر مبارکش مشرف می شوند و شده اند و کتاب ها درباره ی کسانی که به محضرش باریافته اند تألیف کرده اند سخنان نویسنده تنها چهره مخفی او را آشکار می کند و کوچک ترین شک و شبهه ای برایشان ایجاد نمی کند.

ما در اینجا فقط به فهرست بعضی از عناوین مطرح شده در کتاب ارشاد شیخ مفید که نویسنده از آن نام می برد می پردازیم تا معلوم شود که تمام مطالب کتاب حتی آن صفحه هایی که به آن اشاره کرده است اثبات وجود مقدس حضرت بقیهالله- ارواحنا له الفداء- است.

وی می نویسد: باب ذکر وفات ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام و محل قبر و ذکر فرزندش، باب ذکر قائم بعد ابی محمد علیه السلام و تاریخ تولد و دلایل امامتش و ذکر بخشی از اخبار و غیبت و روش او در نزد قیامش و مدت حکومتش، باب ذکر بخشی از دلیلهای بر امامت قائم به حق ابن الحسن علیهما السلام، باب آنچه بر تصریح بر امامتش از امامان علیهم السلام آمده است، باب کسانی که امام دوازدهم علیه السلام را دیده اند و بخشی از دلیلهای شاهدانش، باب معجزات آن حضرت علیه السلام ..

اقرار به تولد حضرت صاحب الزمان عج و علیه السلام تنها مربوط به شیعیان نیست بلکه گروهی از اهل تسنن نیز بر این حقیقت اعتراف کرده اند که مهدی موعود همان مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسگری علیه السلام و متولد در سال ۲۵۵ هجری است که غایب بوده و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد، به عنوان نمونه می توان از افراد

زیرد در اهل سنت نام برد:

(۱) کمال الدین محمد بن طلحه قرشی شافعی (۶۵۲ ه) در مطالب السؤل فی مناقب ال الرسول.

(۲) شمس الدین سبط بن جوزی (۶۵۴ ه) در تذکره خواص الامّه.

(۳) محیی الدین ابو عبدالله محمد بن علی الاندلسی الشافعی (۶۳۸ ه) در فتوحات مکیه.

(۴) ابو عبدالله محمد بن یعقوب گنجی شافعی (۶۵۸ ه) در البیان فی اخبار صاحب الزمان.

(۵) علی بن محمد بن صباغ مالکی (۸۵۵ ه) در الفصول المهمه فی معرفها لامه.

قاعدتاً تحقیقاتی که آقای احمد کاتب، برادر عزیز نویسنده، داشته از قبیل تحقیقاتی است که در این کتاب مشاهده می شود و او نیز مانند کسی است که چشمان خود را در برابر خورشید ببندد و بگوید چون خورشید را نمی بینم پس خورشید وجود خارجی ندارد و آنان که از خورشید تعریف می کنند به خاطر منافع شخصی خود است و لابد تحقیقاتش درباره ی نائبان خاص امام زمان علیه السلام از این قبیل است همانطور که نویسنده در صفحه ۱۱۹ برخلاف تاریخ قطعی و نظر تمام شیعیان نائبان خاص را در دوران غیبت صغری ۲۰ نفر می داند و از قول دوست عزیزش احمد کاتب، نواب خاص، آن مردان زحمت کش پاک باخته، مشهور به علم و زهد و تقوی را گروهی دنیاپرست و فرصت طلب معرفی می کند که

برای استفاده از اموال خمس و دیگر هدایایی که در قبرستان یا سرداب گذاشته می شد خودشان را نواب امام معرفی کردند.

به این سخنان که نظیر کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی پر از هتاکی است چه جوابی می توان داد؟!!

شاهکارهای حضرت صاحب الزمان

عجل الله تعالی فرجه الشریف

قبل از اینکه درباره ی روایات مطرح شده در این قسمت اشاره کنیم مناسب است به تغییرات و اصلاحاتی که آن حضرت انجام خواهد داد اشاره کنیم؛

۱) در دعای ندبه شاهکاری وی را چنین بر می شماریم و درباره ی او می گوییم: «کجاست آن کس که برای قطع ریشه ظالمان آماده شده؟ (۱- قطع ریشه ستمگران) کجاست منتظر برای مستقیم کردن کجیها و انحرافها؟ (۲- رفع انحرافها) کجاست آن کس که امید است ستم و دشمنی را زایل کند؟ (۳- برطرف کردن ستم و دشمنی) کجاست ذخیره ای که واجبات و سنتها را مجدداً اجرا می کند؟ (۴- بار دیگر اجرای واجبات و سنت ها) کجاست انتخاب شده برای بازگرداندن ملت و شریعت اسلامی؟ (۵- باز گرداندن شریعت اسلام به سبک اول) کجاست کسی که امید است تا کتاب و حدود آن را زنده کند؟ (۶- زنده کردن قرآن و حدود آن) کجاست زنده کننده علوم دین و اهل آن؟ (۷- زنده کردن معارف دینی و حاملان آن) کجاست شکننده شوکت تجاوزگران؟ (۸-

شکستن اعتبار متجاوزان) کجاست نابودکننده بناهای شرک و نفاق؟ (۹- نابود کردن شرک و نفاق) کجاست آواره کننده فاسقان و گناهکاران و طغیانگران؟ (۱۰- به هم زدن امنیت و اجتماع اهل تباهی) کجاست دروکننده شاخه های سرکش و تفرقه؟ (۱۱- قطع شاخه های تفرقه و سرکشی) ... کجاست زمینگیرکننده یاران عناد و گمراه کنندگان؟ (۱۲- از حرکت انداختن معاندان و گمراه کنندگان) کجاست عزت بخش اولیا و ذلیل کننده دشمنان؟ (۱۳- عزت بخشیدن اولیای الهی و ذلت بخشیدن به دشمنان) کجاست انتقام گیر خون پیامبران و فرزندان پیامبران؟ (۱۴- انتقام از خون به ناحق ریخته پیامبران و فرزندانشان) کجاست خواهان انتقام از خون کشته به کربلا؟ (۱۵- انتقام از خون حضرت سیدالشهداء علیه السلام کجاست یاری شده از طرف خدا بر کسی که مورد ستم قرار گرفته است؟ (۱۶- کمک بر افراد مظلوم) «....»

(۲) حسین بن خالد در حدیثی از حضرت رضا علیه السلام درباره شاهکاری حضرت مهدی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«او زمین را از هر ستمی پاک می کند و او کسی است که مردم شک در ولادتش دارند و او قبل از قیامش غیبتی دارد هنگامی که قیام کرد زمین را به نور خدایش روشن می سازد و میزان عدالت را در میان مردم برپا می کند در نتیجه هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند.» (۱)

۳) سلام بن مستنیر می گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

وقتی قائم علیه السلام قیام کند ایمان را بر هر ناصبی (دشمن اهل بیت علیهم السلام) عرضه می کند اگر به راستی قبول کرد (او را رها می کند) و گرنه یا او را به قتل می رساند یا از او جزیه می گیرد همانطور که امروز از اهل ذمه می گیرند...» (۱) (۴) ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که برایم فرمود: «ای ابامحمد می بینم فرود قائم را در مسجد سهله که به همراه خانواده است. گفتم: آیا منزلش در همانجاست فدایت شوم؟ فرمود: آری؛ در آنجا منزل ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن بوده است و خدا هیچ پیامبری را نفرستاد جز آن که در آن نماز گزارد و در آنجا مسکن خضر است.

گفتم: فدایت شوم؟ قائم علیه السلام در آنجا مرتب هست؟ فرمود: آری، گفتم: چه کسی بعد از اوست؟ فرمود: او تا پایان خلق هست؟ گفتم:

آیا اهل ذمه در نزد او (در حکومت او) هستند؟ فرمود: همانطور که پیامبر صلی الله علیه و سلم خدا با آنان رفتار کرد رفتار می کند و آنان جزیه می پردازند با حالت ذلت. گفتم: آنان که با شما دشمنی کردند (نواصب) چگونه؟ فرمود: خیر، ای ابامحمد برای کسانی که با ما مخالفت کرده اند در دولت ما سهمی ندارند. خداوند خون آنان را در نزد قیام قائم ما برای ما حلال شمرده است امروز خون آنان بر

ما و بر شما حرام است پس کسی شما را فریب ندهد. وقتی قائم ما قیام نمود به خاطر خدا و رسولش و به خاطر همه ما (اهل بیت) انتقام می گیرد.» (۱) (۵) ابان می گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: علم ۲۷ حرف است تمام آنچه پیامبران آوردند دو حرف است و مردم تا امروز به جز ۲ حرف را نمی شناسند وقتی قائم ما قیام نمود ۲۵ حرف باقی مانده را خارج می کند پس آن را در میان مردم گسترش می دهد تا تمام ۲۷ حرف گسترش پیدا کند.» (۲) (۶) مفضل بن عمر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

«هنگامی که خدای عزوجل به قائم اجازه خروج را دهد بر منبر بالا رود و مردم را به سمت خویش دعوت کند و آنان را به خدا سوگند دهد و به حق دعوت کند و از مردم بخواهد که به سیره و روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتار کنند و خود نیز مطابق عمل آن حضرت رفتار می کند...» (۳) (۷) در خصال مرحوم صدوق آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «آن زمان که قائم ما قیام کند باران از آسمان به طور کافی می بارد و زمین سبزه های خود را بیرون می دهد و بخل و کینه از دل ها می رود و حتی درندگان و چهارپایان (با برنامه ریزهای که انجام می شود) اصلاح می شود (و در جاهای

۱- - بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۶، ۳۷۳ و ۳۷۵.

۲- - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۶.

۳- - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۷.

مناسب قرار می گیرد و دیگر خطری ندارند) به گونه ای که اگر زن از عراق به شام برود قدمی بر زمین نمی گذارد مگر بر سبزه ها (یعنی همه جا آباد و سرسبز است و چنان اتمیت در جامعه وجود دارد) که آن زن از درندگان (اعم از حیوانات یا انسان های خطرناک حیوان صفت) ترس و خوفی ندارد. (۱) ۸) ابی هاشم جعفری می گوید: «در نزد ابی محمد علیه السلام بودم که فرمود: وقتی قائم قیام کند دستور به تخریب منارها و ساختمانهای زیبا در مسجد را می دهد (و آن را از حالت تجملات خارج می کند، ابی هاشم) می گوید: در نزد خود گفتم: معنی این کار چیست؟

(چرا چنین کاری می کند؟) حضرت بر من رو کرد و فرمود: معنای این کار این است که اینها جدید و بدعت است و پیامبر و حجت خدا آن را نیاورده اند. (۲) و نیز حلبی نقل می کند: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا نماز در مساجد سایه دار کراهت دارد، فرمود: آری؛ ولی امروز برای شما ضرری ندارد ولی اگر عدل بود (حضرت قائم علیه السلام ظهور می کرد) می دیدید که چگونه با آن رفتار می کند. (۳) همچنین حدیث دیگری به همین مضمون درباره مساجد مصوره وارد شده است. (۴) ۹) ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «قائم

۱- - بحارالانوار ۵۲ / ۳۱۶.

۲- - بحارالانوار ۵۲ / ۳۲۳.

۳- - بحارالانوار ۵۲ / ۳۷۴.

۴- - همان.

مسجد الحرام را خراب می کند تا آن را به اساسش بازگرداند و مقام (ابراهیم) را به محلی که قبلاً (در زمان رسول صلی الله علیه و آله) بوده است باز می گرداند و دستان بنی شبیه را قطع می کند و بر در کعبه می آویزد و بر آن می نویسد: اینها دزدان کعبه هستند.» (۱) نکته:

امروزه کنار دیوار کعبه برجستگی وجود دارد و آن را «شاذروان» می نامند و از جهت فقهی آن جزو خود کعبه است و کعبه از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کوچکتر شده است و لذا آن حضرت شاذروان را جزو کعبه می دهد و همچنین مقام ابراهیم علیه السلام در زمان آن حضرت به خانه خدا چسبیده بوده است و عمر بن خطاب دستور داد آن را به محل فعلی که همان محل مقام در زمان جاهلیت بوده منتقل کند.

قطع دست دزد نیز جزو احکام قطعیه قران است. بنا بر نقل اهل سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله میخواست کعبه را تخریب کند و از نو بازسازی کند ولی زمینه را مساعد نمی دید. یک نمونه از آن نقلها:

عبدالله بن زبیر از خاله اش عایشه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«ای عایشه اگر قوم تو دورانشان به شرک نزدیک نبود (و همچنان با شرک مانوس نبودند) حتماً کعبه را منهدم می کردم و کف آن را با زمین مساوی قرار می دادم و برای آن دو درب شرقی و غربی قرار

می دادم و ۶ ذراع از سمت حجر بر آن می افزودم، زیرا قریش در هنگام بنای کعبه آن مقدار را کم کردند.» (۱) (۱۰) ابو خدیجه می گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: «چون قائم علیه السلام قیام کند امر جدیدی را می آورد همانگونه که رسول خدا در اول اسلام دعوت به امر جدید کرد.» (۲) در حدیث دیگری آمده که آن حضرت در پاسخ به این پرسش که سیره حضرت مهدی چگونه است؟ فرمود: «آن کاری را انجام می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده بود آنچه از قبل بوده ناپود می کند همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر جاهلیت را ناپود کرد و اسلام را مجدداً از اول می آورد.» (۳) نکته:

امر جدید حضرت مهدی علیه السلام همان امر جدید پیامبر اسلام در صدر اسلام است که به مرور همه چیز آن را تغییر دادند و طبق روایات در آخرالزمان فقط اسم اسلام باقی می ماند و از قرآن فقط اسم و نوشتن آن و از عمل به آن خبری نیست در صفحات گذشته روایت انس را ذکر کردیم که در حالت گریه می گفت: «از اسلام تنها نمازش باقیمانده بود که آن را نیز ضایع کردند.»

۱- -/- صحیح مسلم ۹۸ / ۴

۲- - بحار الانوار ۳۳۸ / ۵۲

۳- - بحار الانوار ۳۵۳ / ۵۲ - ۳۵۲

(۱۱) ابی بصیر در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در پاسخ به این پرسش که چه شباهتی حضرت مهدی علیه السلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد؟ فرمود: «چون او قیام کند به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می کند با این تفاوت که آثار محمد را روشن می کند و به مدت ۱۸ ماه از شمشیر (قدرت) به طور مطلق استفاده می کند تا خدا راضی شود....» (۱) (۱۲) جابر در حدیثی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«چون قائم اهل بیت علیهم السلام قیام کند (بیت المال) به مساوات تقسیم کند و بین مردم به عدالت رفتار کند پس هر که مطیعش باشد از خدا اطاعت کرده و هر که نافرمانی او کند نافرمانی خدا کرده است و او به نام مهدی نامیده شده است زیرا هدایت به امری مخفی می کند.

او تورات و سایر کتابهای خدای عزوجل را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد و بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل و بین اهل زبور به زبور و بین اهل قرآن به قرآن حکم می کند و دارایی های درونی و بیرونی زمین را جمع می کند و به مردم می فرماید: بیایید (و بگیرید) آنچه به خاطر رحم از شما دریغ شده است و به خاطر آن خون شما به ناحق ریخته شده و آنچه کار حرام به خاطر آن واقع شده است. پس آنقدر (به افراد) می دهد که نظیر آن را هیچ کس نداده است و زمین را از عدل و قسط و نور پر

می کند همانطور که از ظلم و جور و شر پر شده است.» (۱) (۱۳) امام صادق علیه السلام در پاسخ معلی بن خنیس که پرسید: «آیا قائم در برخورد با مخالفان برخلاف سیره علی علیه السلام رفتار می کند؟»

فرمود: آری؛ زیرا علی علیه السلام به روش منت گذاشتن (و رهاکردن) و خودداری (از درگیری و قتل مخالف خود) رفتار می کرد زیرا می دانست به زودی شیعیانش بعد از او شکست می خوردند (و به خاطر آنان آن حضرت ممشاه می کرد و کوتاه می آمد) ولی قائم وقتی قیام کند با روش شمشیر (قدرت) و اسیر گرفتن برخورد می کند زیرا می داند هرگز شیعیانش بعد از وی شکست نمی خورند.» (۲) (۱۴) بشیرنبال می گوید: «به امام باقر علیه السلام عرض کردم که آنان (اهل سنت) می گویند: چون مهدی قیام کند با عفو با همه برخورد خواهد کرد و به قدر حجامت نیز خون نخواهد ریخت. فرمود:

چنین نیست به خدایی که جانم به دست اوست. اگر بنا بود عفو صورت بگیرد این کار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود در زمانی که دندان رباعی او شکسته شد و صورتش مجروح شد. هرگز، به خدایی که جانم به دست اوست (حضرت مهدی علیه السلام می جنگد و خون ریخته می شود) تا اینکه ما و شما عرق و خون بسته شده را (در پیشانی خویش) مسح کنیم، آنگاه حضرت دست به پیشانی

۱- بحارالانوار ۵۲ / ۳۵۱.

۲- بحارالانوار ۵۲ / ۳۳۳.

خویش کشید.» (۱) (۱۵) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«چون قائم قیام کند بین او و بین عرب و عجم به جز شمشیر (قدرت) نخواهد بود، دادن و گرفتنش با شمشیر است.» (۲)

چند مطلب در جمع بندی روایات

مطلب اول: اصلاحات حضرت مهدی علیه السلام و برخورد با مخالفان و منحرفان و مفسدان

آنچه قطعی است در آخرالزمان حضرت مهدی موعود علیه السلام ظاهر می شود و تغییراتی اساسی در جامعه اسلامی بلکه جوامع بشری ایجاد می کند و بشر از جهت علم و رفاه و امنیت و عدالت در حد اعلای خویش قرار می گیرد و حق مظلوم از ظالم گرفته می شود و احکام الهی آنگونه که نازل شده است پیاده می شود و بدعت ها و نوآوری ها که به اسم دین صورت گرفته است همه نابود می شود و کسانی که مدافع این گونه انحراف ها و بدعت ها و گمراهی ها و ظلم ها بوده اند در صورت اصرار بر کردار خویش، با قدرت با آنان رفتار می شود و سنت های فراموش شده احیا می گردد و انتقام مظلوم از ظالم و جلو مفسدان گرفته می شود و آنان به مجازات خویش می رسند.

۱- بحارالانوار ۵۲ / ۳۵۸.

۲- بحارالانوار ۵۲ / ۳۸۹.

طبیعی است عدالت کامل و امنیت و رفاه و رشد علمی نتیجه یک مبارزه مستمر و برخورد قاطع با نوآوران و بدعت ها و مفسدان و ستم و ستمگران و کشتن هزاران نفر از آنان و دادن هزاران شهید است و هرگز نمی توان کاری به این عظمت را انجام داد ولی خونی ریخته نشود.

به نظر می رسد در زمان امام صادق علیه السلام جوی حاکم بوده است مبنی بر این که حضرت مهدی خونی نمی ریزد و به خصوص عرب ها در امتیث هستند. اهل بیت علیهم السلام برای شکستن این فکر غلط که عرب ها خود را در امتیث می دیدند جملاتی هشداردهنده می فرمودند نظیر روایات ۳ و ۴ و ۱۴ که گذشت، و گرنه برخورد قاطعانه با مسایل انحرافی و منحرفان اختصاص به عرب ها ندارد همانطور که روایت ۱۵ بر آن دلالت دارد مضافاً بر این که دیگر از روی ترس و نگرانی از آینده مماشات با دشمنان صورت نمی گیرد همانطور که علی علیه السلام با دشمن ممشاه می کرد و روایت ۱۳ شاهد بر آن است.

همچنین در روایات آمده است که قبل از قتال و برخورد قدرتمندانه با دشمنان، آن حضرت دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و اعلام انزجار از دشمنان او می کند و حتی سفیانی که رئیس دشمنان اوست نیز دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر می شود. در مرحله ی اول؛ سفیانی دعوت را می پذیرد و با وی بیعت می کنند ولی مجدداً

بیعت شکنی می کند و به جنگ با حضرت مهدی علیه السلام می پردازد طبیعی است که امام زمان علیه السلام با قدرت با او و دوستانش برخورد می کند.

همین طور در بعضی از مناطق نماینده ی امام علیه السلام که قدرت را به دست گرفته، می کشند و حضرت دوباره آنان را دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و براءت از دشمنانش می کند و بعد از اتمام حجّت با آنان قاطعانه و با قدرت برخورد می کند و این برخوردها تا برقراری اسلام ناب و خالص در سر تا سرزمین ادامه دارد روایات متعددی در بحارالانوار جلد ۵۲، صفحات ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۸۸ درباره موارد فوق آمده است.

همچنین از روایات استفاده می شود بسیاری از کسانی که با امام می جنگند همان مدافعان سنت های غلط خلفای پیشین هستند و در حقیقت ایشان کسانی هستند که سکان داران علم و دین هستند و لذا به جای اینکه مردم را به سمت امام هدایت کنند با تمسک به بعضی از آیات و روایات مردم را در مقابل امام علیه السلام قرار می دهند.

از جمله آن حدیث حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: «قائم در جنگش برخوردی دارد که رسول خدا نداشت زیرا رسول خدا وقتی آمد مردم سنگ های تراشیده و چوب هایی به شکل بت ها را می پرستیدند ولی قائم چون قیام کند علیه وی خروج می کنند در حالی که کتاب خدا را بر ضد امام تفسیر می کنند و با او

می جنگند.»^(۱) کوتاه سخن این که، حضرت پس از اتمام حجّت و استدلال و برهان از کتاب و سنت و سیره ی رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بامعاندان لجباز سر ستیز دارد و بین آنان با قدرت شمشیر حکم می کند نه آنان که حق برایشان مشتبه شده و پس از یافتن آن تسلیم می شوند. از این بسیاری از کسانی که سخن از حضرت قائم می گویند بعد از ظهورش چون او را همراه با منافعشان نمی بینند به جنگ با آن حضرت می پردازند و این گروه در میان عرب ها زیادتر هستند.

ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «از عرب ها با حضرت قائم علیه السلام گروه اندکی هستند. گفته شد: ولی از عرب ها کسانی که درباره ی او سخن می گویند زیاد هستند؟ فرمود:

آری؛ ولی باید مردم پاک شوند و شناخته شوند و غربال شوند و به زودی از غربال (شاید همان ظهور حضرت باشد) مردم زیادی خارج می شوند.»^(۲) بنابراین می توان این طور از روایات استفاده کرد که عرب ها این تصور را داشته اند که در دولت قائم علیه السلام همه چیز مطابق خواست آنان خواهد بود و ائمه علیهم السلام خطراتی که جامعه عرب ها را در برابر

۱- بحارالانوار ۵۲ / ۳۶۲ و ۳۶۳.

۲- بحارالانوار ۵۲ / ۳۴۸.

حضرت مهدی علیه السلام تهدید می کند متذکر می شده اند و روایاتی که نویسنده آورده است از این قبیل روایات است زیرا تعداد نفراتی که از عرب ها حق را بدون مشکل خواهند پذیرفت بسیار اندک خواهند بود و بقیه درگیری با آن حضرت خواهند داشت و لذا امام صادق علیه السلام در روایتی فرموده که از عرب ها بترس که برای آنان خبر بدی است که با قائم یکی از آنان قیام نخواهد کرد (و نویسنده به این روایت تمسک کرده است).

و این روایت به فرض صحّت ممکن است اشاره به همان ۳۱۳ نفر باشد که در مرحله ی اول عرب ها در میان آنان نخواهند بود نه اینکه تا آخر هیچ عربی با آن حضرت نیست و اما جملات بعدی نویسنده جواب ندارد زیرا عرب بودن پیامبر و خاندانش علیهم السلام و نیز عرب بودن حضرت مهدی علیه السلام ارتباطی با انحرافات عرب ها و مقابله با آنان ندارد و معیار ارزش عربی نیست بلکه تقوای الهی است.

مطلب دوم: اصلاح اماکن عبادی و اجرای احکام الهی

از جمله مطالبی که از روایات استفاده می شود این است که حضرت صاحب الزمان علیه السلام اماکن عبادی را اصلاح می کند و آنان را به سبک زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در می آورد همانطور که در حدیث شماره ۹ به آن تصریح شد.

ما نمی دانیم اصلاح کعبه به شکل اولیه و بازگردان مقام ابراهیم (که خلیفه اول آن را به محل جاهلیت قبل از اسلام باز گرداند) به جایگاه زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چه اشکالی دارد که نویسنده آن را تیتز زده است؟ آیا حضرت مهدی علیه السلام به خاطر ناخوشایند بودن

اصلاح کعبه در نظر طرفداران خلیفه دوم دست از وظیفه الهی خود برمی دارد؟ زهی خیال باطل، گذشته از اینکه مرحوم مجلسی در صفحه ۳۳۸ موضوع تخریب و اصلاح مسجدالحرام را دارد، ولی یک کلمه درباره مسجدالنبی ندارد هیچ توضیحی از مرحوم علامه ی مجلسی در همان صفحه درباره ی چگونگی تخریب مسجد نبوی ذکر نکرده است.

باید به نویسنده گفت شما که اینقدر دلسوزی برای کعبه کرده ای چرا درباره ی خلفای اموی که کعبه را تخریب کردند و با بدترین وجه به آن خسارت نمودند از حریم کعبه دفاع نکردی و جمله ای درباره آن ذکر نکردی؟!

نویسنده بعد از ذکر یک حدیث از پیش خودساخته درباره تخریب کعبه با عنوان جدیدی تحت عنوان «کعبه جدید» می خواهند به خواننده القا کنند که حضرت مهدی علیه السلام کعبه را تخریب می کند و در کربلا کعبه بنا می کند و بعد شعری از مرحوم کاشف الغطاء درباره عظمت کربلا ذکر می کند که خیانت از سرتاسر عبارات وی می بارد زیرا؛ تقدّس کربلا در نزد شیعیان چیزی از حرمت کعبه کم نمی کند. وما هیچ روایت صحیحی را نداریم که کربلا را افضل از مکه و مدینه بدانند بلکه روایات متعدد داریم که افضل بقاع ارض حرم خدا یعنی مکه مکرمه است (۱).

آری؛ حرمت کعبه به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی خداست و لذا کعبه تا آنجا محترم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و نظرات او در آن جا حاکم باشد.

بر همین اساس است که خداوند می فرماید: «لا اقسام بهذا البلد و انت حل بهذا البلد، قسم به این سرزمین در حالی که تو در این سرزمین هستی.» (۱) خداوند از همین سرزمین محترم و باارزش به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله تعبیر به قریه می کند آن زمان که در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادند و می فرماید: «ضرب الله مثلاً قریه ...» (۲) بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی خدا علیه السلام در هر جا باشد ارزش از آنجاست و چون در کربلا ولی خدا هست و دین خدا به وسیله ی این حجت خدا زنده شده برای همین جهت دارای حرمت ویژه است، گذشته از اینکه گرایش به کربلا در حقیقت اجابت دعای ابراهیم علیه السلام در کنار کعبه برای فرزندان خویش است که گفت:

«فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم ...، خدایا هوای دل‌های گروهی از مردم را به سمت ذریّه ام قرار ده ...» (۳) بنابراین یک کعبه ظاهری است که در مسجد الحرام است و قبله نماز و ذبح و تمام اعمال است و بدین طریق مؤمن به خدا توجه می کند و یک قبله معنوی و روحی است که دل‌ها متوجه آن قبله

۱- - سوره بلد، آیات ۱ و ۲.

۲- - سوره نحل، آیه ۱۱۱.

۳- - سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

هستند و آن قبله همان وسیله بین خلق و خالق و در واقع وجه خداست و فرد مؤمن به وسیله ی او متوجه خدا می شود و لذا در زیارت ندبه به حضرت مهدی علیه السلام خطاب می کنیم و می گوئیم:

«این وجه الله الذی يتوجه اليه الاولياء»، «كجاست وجه خدایی که اولیا و دوستان خدا به او رو می کنند؟» و حسین بن علی علیه السلام نیز هم ولی الله است و هم وجه الله. او قبله دلهاست و به وسیله او انسان به خدا نزدیک می شود و این دو هیچ منافاتی با هم ندارد. باید به نویسنده گفت: میان عاشق و معشوق رمزی است

نویسنده عنوان دیگری دارد تحت عنوان «خوش خبری برای عراقیها»؛ در این بخش نویسنده شیعه را متهم می کند که به امام زمان علیه السلام نسبت می دهد که؛ معتقد است آن حضرت کعبه را تخریب می کند و به جای آن جهت قبله را به سوی کوفه تغییر می دهد و روایتی از مرحوم فیض کاشانی در وافی ذکر می کند، ولی اولاً؛ این روایت را ما در وافی نیافتیم و هرچه بیشتر جستجو کردیم بی نتیجه تر بود و ثانیاً؛ حتی خود حدیثی که نویسنده آورده است هیچ دلالتی بر تغییر قبله از مسجدالحرام به کوفه ندارد زیرا می نویسد: «ای مردم کوفه، خداوند کسی را به اندازه شما دوست ندارد لذا امتیازاتی را به شما اختصاص داده است: (مصلاکم بیت آدم و بیت نوح و بیت ادریس و مصلی ابراهیم ...) مصلاهی شما خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس و مصلای ابراهیم است. (ولا- تذهب الایام حتی ینصب الحجرالاسود فیه)، طولی نمی کشد که سرانجام حجرالاسود در آن نصب

خواهد شد.»

کجای این روایت (به فرض که وجود داشته باشد) دلالت بر تغییر قبله می کند؟! در این روایت بیان شده است که مصلا و نمازخانه شما (شاید اشاره به مسجد کوفه باشد که دارای مقامات متعدد است) خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس است و نمازخانه ابراهیم است (یعنی دسته ای از انبیاء در آن سکونت داشته اند و ابراهیم گرچه ساکن نبوده است در آن نماز خوانده است) و امّا جمله «ولا تذهب الایام حتی ینصب الحجر الاسود فیه»، «طولی نمی کشد که سرانجام حجرالاسود در آن نصب خواهد شد» به احتمال قوی مربوط به چیز دیگری است زیرا نویسنده بعد از «مصلی ابراهیم» نقطه چین دارد و اشاره به حذف بخشی از روایت است و چه بسا در آنجا اینطور آمده است که حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور، کعبه را تخریب می کند و دیوار آن را عقب تر می آورد و به جای اولش می آورد و (شاذروان را جزو کعبه می دهد) و حجرالاسود را در آن محل نصب می کند و مقام ابراهیم را به محل اولش باز می گرداند.

ولی نویسنده با خیانت خود و با حذف بخشی از حدیث ضمیر را به «مصلی ابراهیم» باز گردانده است.

ثالثاً؛ به فرض هم حجرالاسود به مصلاّی ابراهیم منتقل شود ولی چه دلیلی است که قبله نیز تغییر خواهد یافت؟ کعبه حتی بدون حجرالاسود نیز قبله مسلمانان می تواند باشد همچنان که قرامطه

بحرین وقتی حجرالاسود را در اوایل قرن چهارم ربودند و حدود ۲۰ سال آن را مخفی کردند و از شبه جزیره عرب خارج نمودند مردم مسلمان همچون گذشته به سمت کعبه نماز گزارند و حتی اعمال حج خویش را به صورت معمول انجام دادند.

آری؛ امیرالمؤمنین علیه السلام جمله ای را درباره عظمت کوفه در نهج البلاغه دارد که نقل آن در اینجا خالی از لطف نیست حضرت می فرماید: «... و من می دانم که هر ستمگری نظر بدی نسبت به تو داشته باشد خداوند او را به چیزی که او را مشغول کند مبتلا می سازد و با تیرکشنده او را مورد هدف قرار می دهد.»^(۱)

مطلب سوم: نمونه ای از رفتارهای حضرت حجه علیه السلام در قرآن (حکم داود)

از جمله اموری که در روایات آمده است این که: حضرت مهدی علیه السلام به حکم داود و سلیمان رفتار خواهد کرد و بینه نخواهد خواست و نویسنده نیز به یکی از این روایات به صورت ناقص اشاره می کند و در صفحه ۱۷۴ روایتی را متذکر می شود که «اگر مردم بدانند که امام قائم وقتی ظهور کند چه خواهد کرد اکثر آنان آرزو می کردند که کاش او را نبینند از بس که مردم را می کشد ... حتی بسیاری از مردم خواهند گفت: این از آل محمد نیست اگر از آل محمد می بود رحم

می کرد!»

همچنین نویسنده قبل از ذکر عنوان؛ شاهکارهای حضرت - عج - می نویسد: «آنچه بیشتر هر مسلمان شیعه را درباره حقیقت امام دوازدهم کنجکاو می کند ادعاهای عجیب و غریبی است که تولیدکنندگان روایات ما درباره ایشان مدعی هستند ... اما متأسفانه با عقل جور در نمی آید که امامی از نسل پیغمبر برای اصلاح جامعه آمده باشد شغلش شغل پیامبر باشد اما این گونه عمل کند.»

ما به نویسنده و امثال او که نمی توانند یا نمی خواهند حقایق را از قرآن بگیرند حق می دهیم که نتوانند رفتارهای حضرت حجّت علیه السلام را بفهمند. اگر آنان به قرآن و صاحبان امر (اهل بیت علیهم السلام) رجوع می کردند حقایق را می فهمیدند و فوراً حکم به خلاف عقل بودنش صادر نمی کرد (خداوند در قرآن می فرماید: «ولوردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم، و اگر آن را به رسول و به صاحبان امر از خویش رجوع می کردند بی شک یاد می گرفتند آنچه را آنان (پیامبر و اهل بیت علیهم السلام) استنباط کرده اند».) (۱) خداوند در اواخر سوره کهف به شاگردی حضرت موسی علیه السلام اشاره می کند که به نزد بنده ای از بندگان خداوند رفت بنده ای که خداوند از ناحیه خویش به او رحمت داده بود و او را عالم ساخته

بود «فوجدا عبداً من عبادنا اتیناه رحمه من عندنا و علمناه من لدنا علماً»^(۱).

و آن بنده عالم و دارای رحمت (که حضرت خضر علیه السلام بود) کارهایی را انجام داد که ظاهرش با عقل سازگار نبود از جمله شکستن کشتی و کشتن کودکی بی گناه تا جایی که حضرت موسی علیه السلام با اینکه متعهد شده بود از او تا پایان چیزی نپرسد نتوانست تحمل کند و بعد از هر دفعه اعتراضش بلند شد.^(۲) آیا حضرت خضر کشتی را با بینه و شاهد سوراخ کرد؟ و بچه را با بینه کشت؟ آیا رفتار او همان رفتار حضرت داود و آل داود نیست؟

با اینکه حضرت خضر به صراحت قرآن دارای رحمت الهی بود ولی با این حال کشتی را می شکند و پسر بچه ای را می کشد و در پایان داستان علل کارهای خویش را برای موسی علیه السلام تشریح می کند و در آخر می گوید: «و ما فعلته عن امری، من از پیش خود چنین نکردم (بلکه خواست و اراده الهی بود)»^(۳) در حقیقت حضرت خضر علیه السلام مجری فرمان خداست و بس.

بنابراین شکستن و کشتن نیز می تواند مظهر رحمت الهی و به خواست او باشد و این امور برای کسانی که کنار مائده قرآن نشسته اند امری کاملاً واضح و روشن است و حتی از دید یک مؤمن، جهنم نیز مظهر رحمت رحمانی خداوند است و آنچه

۱- - سوره کهف، آیه ۶۵.

۲- - سوره کهف، آیات ۶۹ تا ۷۷.

۳- - سوره کهف، آیه ۸۲.

مسلم است حضرت حجت- ارواحنا فداه- کمتر از حضرت خضر علیه السلام نیست علم و رحمت او بیشتر و بندگی او افضل. بلکه حضرت خضر و عیسی بن مریم علیهم السلام در خدمت او هستند ممکن است رفتار او با عقل امثال نویسنده جور در نیاید. این مشکل مربوط به آنان است که عقلشان کشش فهم این مسایل را ندارد.

ما چه می دانیم حضرت در چه شرایطی قیام می کند و چگونه حکم خدا و خواست او را پیاده می کند او به کار خود آگاهتر است او بنده صالح خداست به جز خواست الهی هیچ خواستی ندارد و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی دهد و ما را چه رسد که در کار او چون و چرا کنیم و به او ایراد گیریم و با عقل ناقص خود بخواهیم او و رفتارش را مورد نقد قرار دهیم. شاید به خاطر همین مسایل بوده که اهل بیت علیهم السلام فرمودند: حدیث آل محمد سخت است به عنوان نمونه به یک روایت اشاره می کنیم:

جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیامبر فرمود: «حدیث آل محمد سخت و سنگین است. به آن ایمان نمی آورد مگر فرشته مقرب (الهی) یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است. پس آنچه از حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله بر شما وارد شد و دلتان نسبت به آن آرامش داشت و آن را شناختید پذیرید و آنچه از آنها بدتان آمد و آن را منکر شمردید پس آن را به خدا و به رسول و به عالم آل محمد ارجاع دهید که بی شک هلاک می شود کسی که توان فهمیدن حدیثی را نداشته باشد و بگوید: به

خدا این نبود به خدا این نبود (والله ما كان هذا ...)، (در نتیجه حدیث را منکر شود) و این انکار، همان کفر است. (۱)

سخن محیی الدین عربی درباره حضرت قائم علیه السلام

نویسنده اگر قصد تخریب نداشت، به جای تمسخر نسبت به روایات وارده در کتب شیعه در نحوه برخورد حضرت مهدی علیه السلام درباره انحرافات و برخورد با شمشیر و قدرت با جور و ظلم و ستم و انتقام از دشمن خاندان پیامبر علیهم السلام به سخنان بعضی از بزرگان اهل سنت رجوع می کرد تا بفهمد این افکار و نظرات مختص به شیعه نیست بلکه بزرگانی از اهل تسنن نیز باورهایی چون شیعه دارند مرحوم فیض در وافی کلامی از صاحب فتوحات مکیه درباره حضرت قائم علیه السلام نقل می کند و چون پاسخ عمده شبهه های نویسنده در آن آمده است ما در پایان این بخش به نقل آن می پردازیم؛

صاحب فتوحات مکیه (محبی الدین عربی) می گوید:

«خداوند خلیفه ای دارد که قیام می کند در حالی که زمین از ستم و ظلم پر شده باشد پس آن را از قسط و عدل پر می کند و اگر تنها یک روز از زمین باقی مانده باشد خداوند آن روز را آنقدر طولانی می کند تا این خلیفه ولایت را به دست گیرد. خلیفه ای که از عترت

رسول خدا صلی الله علیه و آله، از فرزندان فاطمه علیها السلام، هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بین رکن و مقام با او بیعت می شود. شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خلقت است و خلق او نزدیک خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله، زیرا هیچ کس در اخلاقش همچون رسول خدا نیست و او دارای پیشانی بلند و بینی زیباست. خوشبخت ترین مردم به واسطه او مردم کوفه هستند. بیت المال را به مساوات تقسیم می کند و در مردم به عدالت رفتار می کند و در قضایا حکم می کند. فردی می آید و به او می گوید: ای مهدی به من کمک کن، آن حضرت از مالی که در اختیارش است آنقدر به او می دهد که توان حملش را ندارد بر فترتی از دین قیام کند. خداوند به واسطه او تحولی ایجاد می کند که با قرآن نکرده است. فرد نادان بخیل ترسو (از برکت او) عالم ترین، با گذشت ترین و شجاع ترین مردم می گردد.

پیروزی جلو وی حرکت می کند ۵ یا ۷ یا ۹ (سال) زندگی می کند حرکت او پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اشتباه نمی کند فرشته ای که دیده نمی شود او را تسدید و تقویت می کند. ناتوان را در حق کمک می کند و از میهمان پذیرایی می کند و بر سختی های روزگار کمک می کند. آنچه می گوید عمل می کند، می گوید آنچه می داند و می داند آنچه اتفاق می افتد. خداوند در یک شب امرش را اصلاح می کند شهر روم را با «الله اکبر» با ۷۰ هزار نفر از مسلمانان که از نسل اسحاق هستند فتح می کند.

شاهد اتفاقات بزرگ است، ستم و اهلش را نابود می کند و روح را

در اسلام می دمد و آن را بعد از ذلتش عزیز می گرداند و بعد از مرگش حیات می بخشد و با شمشیر مردم را به سمت خدا دعوت می کند، سپس هر کس امتناع کرد او را می کشد و هر کس با او نزاع کرد خوار می گردد. دین را آن گونه که برای رسول خدا آشکار بوده آشکار می سازد.

مذهب های مختلف را بر می دارد، سپس تنها دین ناب را باقی می گذارد، دشمنانش پیروان دانشمندانی هستند که اهل اجتهاد هستند زیرا؛ آنان می بینند او (حضرت مهدی علیه السلام) بر خلاف مذهب امامان خویش رفتار می کند، پس از روی کراهت و از ترس شمشیر و قدرتش زیر فرمانش در می آیند و توده مسلمانان به خاطر آنچه در نزد اوست (از عدالت و ...) خوشحال می شوند بیشتر یاران خاص آن حضرت عارفان الهی از اهل حقایق و کشف و شهود و شناخت الهی هستند، آنان دعوتش را اقامه می کنند و او را کمک می کنند و وزیران اویند که بار مملکت را بر دوش می گیرند و او را بر انجام کارهایی که خداوند بر عهده اش نهاده است کمک می کنند»^(۱) درباره ی نماز جمعه که نویسنده به شیعه نسبت می دهد که آنان نماز جمعه راتنها پشت سر امام معصوم علیه السلام صحیح می دانند و آنگاه مدعی می شود که اخیراً فتوایی منتشر شده که اقامه ی

۱- - وافی ج ۱، جزء اول، ص ۱۱۲ و ۱۱۳، باب وقایع نزد ظهور امام.

نمازهای جمعه را تأیید می کند؛ سخنی است که رجوع به کتب فقهی بزرگان شیعه بطلان آن را ثابت می کند. عمده ی فقها در گذشته و حال فتوا به وجوب نماز جمعه به صورت تخییری یا تعیینی داده اند و مانع برپایی این فریضه دولتها و سلاطین جور و ستم بودند و لذا با بر طرف شدن این مانع در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این فریضه در سرتاسر این کشور به نحو مطلوب اقامه می شود.

فصل پایانی اهل سنت پیروان کدام سنت؟

اشاره

شاخص ترین ویژگی که اهل سنت در برابر تشیع بدان مباهات می کنند و بدین وسیله خود را شهره آفاق کرده اند این است که مدعی هستند تنها آنان پیروان و حامیان و حافظان سنت و روش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هستند و گویا دیگران از آن بهره ای ندارند و توده مردم از اهل تسنن این امر باورشان شده است که شیعیان نه تنها برتر از آنان نیستند بلکه قابل قیاس با اهل سنت نبوده و آنان بر همه برتر هستند حتی بعضی، کار را به جایی رسانده اند که شیعیان را تارک سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مخالف آن و حتی مجوس و یهودی دانسته اند.

اگر کسی که با اهل تسنن و به خصوص متعصبین آنان و بالاخص با وهابیون برخورد کند کاملاً این امر برایش مشهود خواهد بود.

ولی رجوع به تاریخ و آشنایی با رفتار و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خلفا به خصوص خلیفه دوم و بنی امیه واقعیت را به صورت دیگری نشان می دهد معلوم می شود که اهل تسنن قبل از اینکه اهل و پیرو و مجری سنت پیامبر اسلام باشند اهل سنت عمر بن خطاب و معاویه بن ابی سفیان و دیگران هستند و به عکس تنها اهل بیت علیهم السلام و پیروان راستین آنان بوده اند که اهل سنت پیامبر و حافظ و نگهبان و مفسر آن بوده اند.

موارد زیر سنت هایی است که از طرف خلیفه دوم در میان اهل

سنت رایج است و او بوده که این نوآوریها و بدعتها را در اسلام گذاشته و اهل سنت مجری سنت های عمر بن خطاب و دیگران هستند؛

(۱) برپایی نماز تراویح

کسانی که به مکه و مدینه مشرف می شوند می بینند در شبهای ماه مبارک رمضان ساعتها نماز جماعت برپاست این همان نماز تراویحی است که خلیفه دوم دستور به برپایی آن با جماعت داد.

ابن اثیر می نویسد: «او (عمر) اولین کسی بود که مردم را برای نماز تراویح در ماه مبارک رمضان به جماعت جمع کرد و نامه به شهرها نوشت و به آن دستور داد.»^(۱) بعد از اینکه عمر چنین کاری کرد و امام جماعت را ابی بن کعب قرار داد. شبی به مسجد آمد و دید مردم نماز را به جماعت برگزار می کنند. عمر از آن لذت برد و بدان افتخار کرد و گفت: «نعم البدعه هذه»، «این چه بدعت خوبی است!!»^(۲)

(۲) گفتن چهار تکبیر در نماز میت

از جمله اموری که در حرمین شریفین مشهود است و روزانه بدون استثنا مشاهده می شود اقامه نماز میت است و اهل تسنن برخلاف

۱- - الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۹. نامگذاری به تراویح به این جهت است که بعد از هر چهار رکعت می نشینند و استراحت می کنند حاشیه کتاب اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۵۵.

۲- - بخاری، کتاب الصوم فضل من قام رمضان.

شیعه (که ۵ تکبیر برای نماز میت دارند) ۴ تکبیر برای نماز میت بیشتر ندارند، این چهار تکبیر نیز از سنتهای خلیفه دوم است.

ابن اثیر در تاریخ خود می نویسد: «و او (عمر) ... اول کسی بود که مردم را در نماز جنازه (میت) بر ۴ تکبیر جمع کرد.» (۱)
 احمد بن حنبل از طریقه یحیی بن عبدالله جابر روایت می کند که گفت: «پشت سر عیسی غلام حدیفه در مداین بر جنازه ای نماز گزاردم و او ۵ تکبیر گفت و سپس رو کرد به جانب ما و گفت: اشتباه نکردم و فراموش نکردم بلکه مانند آقا و ولی نعمتم حدیفه بن یمان عمل کردم که بر جنازه ای نماز گزاردم و ۵ تکبیر گفت، آنگاه نگاه به من کرد و گفت: فراموش نکردم و اشتباه ننمودم بلکه مانند پیغمبر تکبیر گفتم.» (۲)

(۳) آوردن جمله «الصلوه خیر من النوم» در اذان صبح

هر کس اذان اهل تسنن را بشنود ملاحظه می کند که در آن جمله «حی علی خیر العمل» نیست و به جای آن در اذان صبح «الصلوه خیر من النوم» گفته می شود.

مالک بن انس در موطأ خود آورده است که؛ «مؤذن بامدادان نزد عمر بن خطاب آمد که او را برای نماز صبح ندا دهد ولی او را خواب یافت. پس صدا زد: «الصلوه خیر من النوم، نماز بهتر از

۱- - الکامل فی التاریخ ۳ / ۵۹.

۲- - مسند احمد ۵ / ۴۰۶.

خواب است» عمر را از این گفته خوش آمده و فرمان داد که آن را در اذان صبح قرار دهند.^(۱)

۴) حذف جمله «حی علی خیر العمل» از اذان

همانطور که ملاحظه می شود در هیچ یک از اذانهای اهل سنت جمله فوق گفته نمی شود.

ابوالقاسم کوفی متوفای (۳۵۲ ه ق) درباره چیزهایی که عمر از اذان کاست یا به آن افزود، می نویسد:

«چنانکه از روایات وارد شده معلوم می شود جمله «حی علی خیر العمل» در اذان عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و عمر این جمله را به این بهانه از اذان حذف نمود تا مردم تنها بر نماز تکیه نکنند و جهاد را رها ننمایند و با این توجیه این فراز را از اذان و اقامه حذف نمود و پیروانش نیز پذیرفتند و از او پیروی کردند.^(۲)

۵) سجده بر پشت نمازگزار!!

اشاره

از جمله اموری که گاهی در نماز اهل تسنن در مسجدالحرام و مسجد نبوی شریف دیده می شود سجده بر پشت نمازگزار است.

۱- - موطأ، باب ما جاء عن النداء فی الصلاة، ۱ / ۷۲

۲- - الاستغاثه ۱ / ۲۴ - ۲۳.

اما ریشه تاریخی آن:

سیاربن معرور می گوید: روزی عمر بن خطاب برای ما خطبه خواند و ضمن آن گفت: «ای مردم این مسجد را پیامبر بنا فرموده است و همه انصار و مهاجران در ساختن آن همراهی کرده ایم، در این مسجد نماز بگذارید و اگر جایی برای سجده نیافتید بر پشت برادران مسلمان خود سجده کنید.»^(۱)

(۶) آهسته گفتن بسم الله در نماز و یا حذف آن

فخر رازی می نویسد: «شافعی نقل کرده است که معاویه به مدینه آمد و با مردم نماز گزارد. اما «بسم الله ... نگفت ...» وی هم چنین می نویسد: حکومت بنی امیه در جلوگیری از بلند خواندن «بسم الله ...» مبالغه و زیاده روی می کردند، (این کار) تلاشی در جهت نابودسازی آثار علی علیه السلام بوده است.»^(۲)

(۷) جلوگیری از گریستن بر مردگان

یکی از مسائلی که در حرمین شریفین و بین اهل سنت مشاهده می شود جلوگیری از گریه و برخورد با کسانی است که به عزاداری و ماتم سرایی می پردازند با اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در ماتم

۱- - فقه تطبیقی به نقل از دلائل النبوه ۲ / ۱۹۱.

۲- - تفسیر مفاتیح الغیب الکبیر ۱ / ۲۰۶-۲۰۴.

فرزندش ابراهیم و شهادت عمویش حضرت حمزه سیدالشهدا علیه السلام گریه کرد، پس اساس مقابله با عزاداری و این سنت از کجاست؟

رأی خلیفه دوم این بود که نباید بر مردگان گریست هرچند وی مهم و بزرگ باشد. او گریه کننده را با عصا و سنگ میزد و خاک به روی او می پاشید و این کار را در زمان پیغمبر انجام می داد و در تمام دوران زندگیش ادامه داد. احمد حنبل از ابن عباس روایت می کند که درباره مرگ رقیه و گریستن زنها، گفت: «عمر آنها را با تازیانه می زد...» (۱)

۸) برجسته ساختن قبور (به شکل کوهان شتر)

در قبرستان بقیع مشاهده می شود که برخلاف مناطق شیعه نشین قبور را برجسته به صورت کوهان شتر درست می کنند.

امام غزالی و ماوردی دو تن از علمای اهل سنت می گویند: «مسطح بودن قبور مطابق شرع اسلام است ولی چون رافضه (شیعه) آن را شعار خود قرارداد (و قبور را به صورت مسطح می سازند) ما از آن عدول کردیم و به صورت تسنیم (برجسته) درست می کنیم!!!» (۲)

در ضمن در صفحه ی ۲۱۲ مطلبی از بیهقی و ابن قدامه در این رابطه ذکر کردیم.

۱- مسند احمد ۱ / ۳۳۵.

۲- الغدیر ۱۰ / ۲۰۹ و ۲۱۰.

(۹) انگشتر به دست چپ کردن

در میان اهل سنت امری که مرسوم است این که انگشتر را به دست چپ می کنند و از تختیم به یمین (انگشتر به دست راست کردن) که شیعه انجام می دهند خودداری می کنند. کدام یک سنت اسلامی است؟ و امر اهل سنت از کیست؟ زمخشری در کتاب ربیع الابرار می نویسد: «اول کسی که انگشتر را بر خلاف سنت (رسول خدا صلی الله علیه و آله) به دست چپ کرد معاویه بود!!» (۱)

(۱۰) باز کردن عمامه و انداختن تحت الحنک از راست

یکی از اموری که در بین اهل سنت دیده می شود این است که عمامه را از سمت راست باز می کنند. حافظ عراقی در بیان کیفیت باز کردن تحت الحنک می گوید: «آیا باز کردن عمامه از سمت چپ آنطور که مرسوم (بین شیعیان) است یا از سمت راست به خاطر شرافت آن (کدامیک)؟ من روایتی که دلالت کند که به صورت معین باید از سمت راست انداخت (آنطور که اهل سنت انجام می دهند) ندیدیم مگر حدیث ضعیفی در نزد طبرانی و به فرض ثبوت چنین حدیثی شاید از جانب راست انداخته می شود سپس به سمت چپ آن را برگردانده می شود همانطور که بعضی آن را انجام می دهند، ولی چون (باز کردن از سمت چپ) شعار امامیه (شیعه) گردیده

است بهتر است از آن اجتناب شود تا تشبیه به آنان صورت نگیرد.»(۱)

(۱۱) تحریم متعه (ازدواج موقت)

از جمله اموری که شاخصه اهل سنت است و به تقید آن شهرت دارند حرام شمردن متعه است. حال این حرمت از سنت کیست؟

ما در این باره در بحث (ازدواج موقت) به مقدار کافی سخن گفتیم و در اینجا فقط به ذکر یک جمله از جلال الدین سیوطی اکتفا می‌کنیم وی در اولیات عمر نقل می‌کند که «او (عمر بن خطاب) اولین کسی بود که متعه را حرام کرد.»(۲) موارد فوق از سنتهای مشهور در میان اهل سنت است که هیچ یک از آنان از سنت رسول خدا نیست و عمده آنها توسط عمر بن خطاب و معاویه بن ابی سفیان و برای مقابله با اهل بیت علیهم السلام و شیعه بدعت گذاری است و اهل سنت مجری سنتهایی است که خلیفه دوم و معاویه گذاشته‌اند و اگر این بدعتها که به اسم سنت در جوامع سنی مطرح است برداشته شود دیگر تمایزی بین شیعه و سنی نخواهد بود.

در واقع اهل سنت واقعی شیعیان هستند که اخذ به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نموده‌اند و سنّیان همان اهل سنت

۱- - الغدير ۱۰ / ۲۱۰.

۲- - تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۸.

عمر بن خطاب و معاویه بن ابی سفیان هستند.

بنابراین معلوم می شود که راه حق یکی است و کسی که آن را نپوید به بیراهه می رود. راه حق، همان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بیراهه مسیر بدعتگذاران و پیروانشان است و نویسنده که در فصل آخر عنوان سر دوراهی را دارد مرتکب اشتباه دیگری شده است، زیرا یکی راه راست و دیگری بیراهه است و نویسنده راهی را که سنت رسول و اهل بیت او علیهم السلام بوده رها کرده و به بیراهه که طریق بدعتگذاران است قدم نهاده است «یضل من یشاء و یهدی من یشاء».

ترس از شمشیر قائم

آیا کسی شک دارد که نویسنده از همان ابتدایکی از پیروان دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است و خود را به عنوان شیعه معرفی کرده است تا بتواند دیگران را فریب دهد؟ و آیا انسان مصداق دو حدیثی که نویسنده در اواخر فصل پایانی تحت عنوان «ترس از شمشیر قائم؟» ذکر می کند نمی یابد و یا خود نویسنده از شیعیان دروغین نیست؟ ما هم به همین دو روایت به نقل ایشان اشاره می کنیم تا معلوم شود سرانجام دروغ پردازانی چون نویسنده چگونه است؟

«زیرا تهمت‌ها و دروغ‌هایی که ساختند و به نام دین و اهل بیت به خورد مردم دادند خیلی زشت است» و به قول خود نویسنده «پیامدهای خطرناکی دارد.» (ص ۱۸۱)

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «هر گاه قائم ما قیام کند از شیعیان دروغین شروع می کند و آنان را می کشد» و نیز آن حضرت فرمود:

خداوند سبحان هیچ آیه ای درباره ی منافقین نازل نفرمود جز آن که بر کسانی که خود را به شیعیان می چسبانند تطبیق می ورزد.

آنچه در دو صفحه ی آخر کتاب مورد نقد آمده است چیزی شبیه به رمان و افسانه است که خلاف واقع بودن آن برای همه و به خصوص، مردم عراق واضح است.

خاتمه:**سخنی با مترجم**

شما در اول مقدمه اشاره به دشمنان اسلام از جمله مشرکین و یهود و منافقین و نصاری و مجوس کردید که گفته اند «اسلام در برابر همه آنان پیروز شد» و این سخن درستی است. ما از شما این سؤال را داریم که پیامبر اسلام برای حفظ این دین مبین در برابر همه ی این دشمنان که به قول شما به دنبال وفات حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بیش از هر زمان دیگری در معرض خطر قرار داشت و دشمنان داخلی و خارجی آن را تهدید می کردند چه تمهیدی فرموده و چه دستوری صادر نموده است؟

آیا می توان پذیرفت که آن حضرت هیچ کاری انجام نداد، و هیچ رهنمودی نداشت و مردم را بی سرپرست و بدون رهبر به حال خود رها کرده از دنیا رفت؟!!

از شما می پرسیم، عقل، کدام یک را نقشه دشمن می داند؟ آنچه را که شما نوشتی و بیان کردی یعنی؛ محبت اهل بیت؟ یا آن چه در تاریخ آمده مبنی بر ایجاد اختلاف با تخلف از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی در زمان حیاتش با عدم شرکت در لشکر اسامه و نیاوردن قلم و دوات برای پیامبر و جلوگیری آن حضرت از نوشتار برای آینده امت اسلام و تصمیم گیری در سقیفه بنی ساعده در غیاب بزرگان صحابه چون سلمان و اباذر و حذیفه و عدم حضور

حتی یک نفر از خاندان رسالت؟!

پس سؤال اصلی این است که چه کسی و چگونه و در کجا؟ آتش فتنه و اختلاف را برافروخت که هنوز دودش به چشم امت اسلامی می رود و نوشتار نویسنده نیز ذره ای است که از همان آتش در فضا پراکنده شده است. از شما می پرسیم آیا محبت به اهل بیت و فدائی آن بزرگواران بودن انتقام از پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شود؟ یا خلافت را از پسرعمو و داماد و بهترین صحابی او گرفتن و ناهلان و نامحرمان را بر کرسی خلافت نشاندن؟ زخم چرکین که شما در صفحه ۱۲ به آن اشاره کرده اید کدام است؟ دسیسه ها و تفرقه افکنی هایی که در سقیفه انجام شد یا حمایت از نزدیک ترین یار و خاندان و اهل بیت پیامبر؟

آیا شما نخوانده ای و نشنیده ای که ابن عباس گفت: «مصیبت و تمام مصیبت آن زمانی بود که نگذاشتند پیامبر برای آینده چیزی بنویسد.» آیا آن فردی که مانع شد کسی جز عمر بن خطاب بود(۱) که گفت:

«ان الرجل ليهجر حسبنا كتاب الله»(۲) «این مرد (پیامبر صلی الله علیه و آله) هذیان می گوید کتاب خدا برای ما کافی است.»

حال زخم چرکین را محبت اهل بیت که مورد دستور قرآن است ایجاد کرده؟ یا ریاست طلبی کسانی که نویسنده ی کتاب آنان را

۱- صحیح بخاری، باب کتابها العلم ۱/۱۰۳.

۲- المراجعات، ص ۴۴.

مرد شماره ی اوّل و دوّم اسلام بعد از پیامبر معرفی می کند؟!

آقای مترجم، شما در صفحه ۱۳ رافضی را این گونه معنا کرده اید «من رفض آل البيت کسی اهل البيت را ترک کند.»

این معنا را شما از کجا به دست آورده اید؟

در کتاب لسان العرب (از ابن منظور مصری که سنّی هم هست) آمده است که «الروافض: جنود ترکوا قائدهم و انصرفوا فکل طائفه منهم رافضه و النسبه الهميم رافضی.»

رافضیها لشکریانی هستند که رهبرشان را رها کردند و منصرف شدند پس هر طائفه ای از آنان رافضی هستند. (۱) سپس روافض رابه پیروان زیدبن علی بن الحسین علیه السلام اطلاق می کند که پیمان را شکستند و او را رها کردند.

در مصباح المنیر نیز رافضه را دسته ای از شیعیان کوفه می دانند که زیدبن علی علیه السلام را رها کردند

و می گوید: «پس این لقب درباره ی هر کس که در این مذهب (شیعه) غلو کرد و اجازه طعن در صحابه را داد استعمال شد.» (۲) در المنجد نیز آمده است: «رافضه فرقه ای از یاران شیعیان هستند و آنان کسانی هستند که رهبر خویش را در جنگ با غیر آن رها کرده اند.» (۳)

۱- - لسان العرب، ۶ / ۱۹۱.

۲- - مصباح المنیر، ص ۲۷۷.

۳- - المنجد، ص ۲۷۲.

در مقدمه کتاب اصل الشیعه و اصولها آمده است:

«چون مردم به دین زمامداران خویش بودند و اسلام را متمثل در حکامشان و آنچه از احکام و عقاید و سنتهای منسوب پیامبر صلی الله علیه و آله پیام نهادند دیدند هر کس را که تابع حکام و فرمامداران بودند به اهل سنت و جماعت نامیدند و هر کس مخالف حکام بود و از امامان اهل بیت علیهم السلام پیروی کرد به رفض (ورافضی) نامیدند و حکومت ها در مرحله اول، امامان و پس شیعیان آنان را طرد کردند و به انواع تهمت ها متهم ساختند. و علمای شیعه، نسلی بعد از نسلی در مقابل آنان به معرفی تشیع پرداختند و فرق آنان را با سایر برادران مسلمان ذکر کردند.» (۱) جالب توجه اینکه مترجم در ابتدا رافضی را کسی می داند که اهل بیت را ترک کند ولی در پایین صفحه، رافضی را کسی می داند که حتی یک نفر از صحابه را قبول نداشته باشد و چنین فردی از دیدگاه او رافضی است و می گوید: «اگر شیعه ای دیدیم که با اصحاب پیامبر رضوان الله علیهم اجمعین - یا حتی یک فرد آنان کینه داشته باشد ... رافضی است.»

نکته ی دیگر این که؛ مترجم در اینجا با استفاده از کلمه «حتی یک فرد آنان» در جمله «اگر سنی ای را دیدیم که با اهل بیت علیهم السلام یا حتی یک فرد از آنان کینه داشته باشد او سنی نیست» مغالطه ای

روشن انجام داده است تا همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را تقدیس کند زیرا در آنجا نیز کلمه «حتی یک فرد آنان» را می آورد و می نویسد «و اگر شیعه ای را دیدیم که با اصحاب پیامبر- رضوان الله علیهم اجمعین- یا حتی یک فرد از آنان کینه داشته باشد او شیعه نیست» و حال آن که تفاوت فراوانی بین اهل بیت علیهم السلام و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است زیرا گروه اول با دلالت آیه تطهیر معصوم هستند و به استناد آیه مودت، محبت آنان لازم است به خلاف گروه دوم که بعضی از آنان موجب آزار شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند همانطور که آیات سوره توبه بر آن دلالت دارد نظیر آیه اذن گرچه در میان آنان انسانهای مؤمن و پاک باخته نیز بوده اند.

شما در صفحه ۱۴ و ۱۵ دم از تحقیق زده اید و بیان کرده اید که باید تحقیق کنیم این سخنی است درست لکن چرا شما خود، این کار را نکردید؟ و صرفاً با دیدن این کتاب و خواندن آن از نویسنده اش تقلید کردید و عمده ی آنچه را ذکر کرده است نقل کردید هرچند منافی ایمان و عفت باشد؟ چرا شما در باب تحقیق می گوئید: آیا ...

مستقیماً ترجمه قرآن نخوانیم و در آیات آن نیندیشیم؟

چرا ترجمه قرآن؟ از کجا قرآن را درست ترجمه کرده باشند؟

ترجمه ی قرآن که وحی نیست. خود قرآن وحی است. شما اطلاع کافی نسبت به ادبیات عرب و شأن نزول آیات و مطلق و متقید ناسخ و منسوخ قرآن پیدا کنید و آنگاه در خود آیات قرآنی تدبّر کنید و در روایات نیز عمیقانه، نه چون نویسنده ی کتاب، به

بررسی و اجتهاد پردازید.

چرا شما درباره ی گفته های نویسنده تحقیق نکرده اید تا بدانید ایشان در آنچه ذکر کرده است امین نبوده است به عنوان نمونه در صفحه ی ۵۵ روایت را قیچی کرده، و آن را با آدرس غلط نقل نموده و برخلاف نظر امام صادق علیه السلام مطلب را ذکر کرده است که این کار یا از نویسنده صورت گرفته یا از شما، هر کدام باشد خیانت است و بازی با مردم و انسانهای آزادمش. گرچه روایت مذکور را طبق آدرس ارائه شده نیافتیم لکن آن را در جلد ۸، کافی پیدا کردیم، در ضمن، این حدیث در مدح و بیان فضایل شیعیان است و شما خلاف واقع نشان داده اید و ما به لطف خدا متن حدیث را در صفحه ی ۴۵ آوردیم تا «لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة»^(۱).

واقعیت این است که مترجم خود شخصیتی بدتر از نویسنده است زیرا با مقایسه ی کتاب با متن عربی ملاحظه می شود که مترجم متوجه دروغها و رسواییهای مؤلف شده و دیده اگر آنها را ترجمه کند چهره ی نویسنده رسوا خواهد شد. ما در آخر خاتمه دو مورد از موارد متعدد آنها را جهت اطلاع خوانندگان عزیز ذکر می کنیم.

شما نوشته اید «که خوشبختانه در سالهای اخیر از بیماری تقلید مطلق کاسته شده» باید عرضه بداریم که در شیعه از اول باب اجتهاد باز

بوده است و هرگز کسی از اجتهاد و ترک تقلید منع نشده است ولی در اهل سنت حق اجتهاد را فقط از آن ائمه اربعه خود می دانند آری این خوش خبری است که بسیاری از جوانان اهل تسنن دیگر تسلیم نظرات و اجتهادات اموات نیستند و دنبال حقایق هستند امیرادر میان شیعیان چیزی که اخیراً بیشتر مرسوم شده و تحت عنوان جنبش اصلاح طلبی است سوء استفاده از عدم آگاهی مردم و جوانان و القای شبهه است و این چیزی غیر از تقلید و تحقیق است. مترجم محترم؛ چرا از نویسنده تقلید کردی و ادعاهای خلاف واقع او را بررسی نکردی؟؟ وی در صفحه ی ۳ و ۵ مرحوم کاشف الغطا را سید معرفی می کند و شما نیز در صفحه ی ۲۹ در ترجمه آوردهای «امام سید محمد حسین آل کاشف الغطاء» در حالی که غیر سید بودن او شهره ی آفاق است. او چه شاگردی برای مرحوم شیخ محمد کاشف الغطا و چه عالم حوزه ی نجفی است که این موضوع ساده را نداند!!

نکته دیگر اینکه؛ شما در صفحه ۱۴ نوشته اید که آنچه «مخالف قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد به هیچ عنوان قابل قبول نیست»، حال این سؤال از شما مطرح است آیا گفتار و رفتار خلیفه دوم همه مطابق قرآن است که متعه نکاح و حج را حرام اعلام کرده (۱) و درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ان الرجل لیه جر ..» (۲) با این که خداوند

۱- /-/- کنز العمال ۱۶ / ۵۲۱

۲- /-/- صحیح بخاری ۱ / ۱۰۳ و

می فرماید: «و ما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى» (۱).

شما در نکته سوم محور وحدت را قرآن می دانید این محور همان است که ما به دنبال آن هستیم خود قرآن، محور وحدت را خدا و رسول معرفی می کند نه سیره صحابه پیامبر را که شما آن را نیز جزء محور وحدت و در کنار آن می دانید سیره ی صحابه با آن اختلافها که با هم دارند و با یکدیگر جنگها نموده اند و خون یکدیگر را مباح دانسته اند چگونه می تواند محور وحدت باشد آری قرآن و رسول خدا و اهل بیت و سیره آنان علیهم السلام می توانند محور وحدت باشند همان طور که حضرت زهرا علیها السلام می فرماید:

«و جعل ... امام تنا نظاماً للفرقه» و خداوند امامت ما را موجب حفظ نظام از تفرقه قرار داد. (۲) نکته ی چهارمی که مترجم به آن اشاره دارد و اصل سخن درست است اینکه باید قرآن محور باشد و از روایات جعلی و دروغین پرهیز شود و از مطلبی که از پیش تعیین شده باشد و توسط روایات جعلی و دروغین اساسش گذاشته شده است پرهیز شود و نباید آیات قرآن هر طوری که لازم بود قیچی شود و با تأویل و تفسیر خلاف واقع به آن چسبانیده شود این کار به قول ایشان بازی کردن با نصوص وحی حتی بازی با عقل انسانهای آزادمش است سؤال این است چرا شما خود شیوه ی فوق را تعقیب نکردید و مطالب

۱- - سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۲- - خطبه حضرت زهرا س، فرهنگ سخنان حضرت زهرا س، ص ۱۰۲.

بی اساس و بی سند را ذکر کرده اید شما در صفحه ۲۰ وقتی مسئله تهمت زدن به عایشه را ذکر می کنید و او را لقب صدیقه می دهید می گویند: «پیامبر - صلی الله علیه و آله - تا پنجاه روز با تمام اهل بیت اطهار و یاران جان نثارشان در انتظار وحی می نشستند نه تنها حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - که حضرت امیرالمؤمنین حضرت امام حسن و ... همه حضور داشتند و همه از این مصیبت بزرگ ناراحت بودند ... تا پنجاه روز بعد آیات معروف سوره نور نازل شد و از چهره دشمنان پیامبر - صلی الله علیه و آله - و دشمنان ام المؤمنین عایشه صدیقه - رضی الله عنها - پرده برداشت و خدای عالم الغیب بر عفت و طهارت حمیرای عفیفه مهر وحی گذاشت.»

شما این مطالب را از کجا آوردید؟!

اولاً؛ مسئله ی قطع نزول وحی مربوط به مکه بود آن هم بعد از سؤال از آن حضرت درباره ی اصحاب کهف و نزول سوره ضحی.

ثانیاً؛ اصل داستان افک بنابر آنچه در دست ماست مربوط به نسبت ناروا به عایشه نیست بلکه نسبت ناروایی بود که عایشه به ماریّه قبطیه مادر ابراهیم بن رسول الله داد و خداوند آیات معروف سوره نور را جهت طهارت مادر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نمود.

استاد جعفر مرتضی، کتابی تحت عنوان «حدیث الافک» نوشته و از طریق بررسی آیات و روایات و تاریخ و نظرات صاحب نظرات ثابت کرده است که داستان افک هیچ ارتباطی به عایشه ندارد (۱).

۱ - حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص به نقل از عایشه داستان آن را آورده اند، اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۰۳.

شما زیبا سخن می گوید ولی دیگران به آن عمل می کنند شما شعار بی دلیل سخن نگفتن و ... سر می دهید ولی خود شما پیشتر از این میدان هستید و بی دلیل سخن می گوید آیا کار شما همان بازی کردن با وحی و عقل مردم نیست. «و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم...» (۱)

در نکته ی پنجم یک قاعده ی ثابت اسلامی را شما ذکر می کنید مبنی بر اینکه «هر اصل اعتقادی حتماً باید در قرآن با صراحت ثابت شده باشد و ناممکن است که چیزی جزو اصول اعتقادی باشد و اما در قرآن آشکارا نیامده باشد.»

اولاً؛ اصول اعتقادی آن اصولی هستند که به وسیله ی عقل اثبات شوند نه وحی مثل توحید، نبوت، معاد و ... گرچه این موارد در قرآن هم آمده باشد ولی طریقه اثبات آن عقل است نه وحی و قرآن، اول باید از طریق عقل خدا را اثبات کرد سپس کلام او را پذیرفت نه اینکه به وسیله کلام خدا بخواهیم خدا را ثابت کنیم.

ثانیاً؛ لازم نیست امری جزو اعتقادات باشد و بالصراحه در قرآن آمده باشد بلکه همین اندازه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر وجود آن خبر دهد ما به آن عقیده پیدا می کنیم زیرا علم و یقین داریم که فرموده ی او مطابق با واقع است زیرا مطمئناً خیلی از امور در قرآن نیامده است ولی جزو عقاید مسلمانان است نظیر تعداد رکعات نماز

یومیه و لزوم عقد برای ازدواج بلکه آیا اهل سنت که قایل به قدم قرآن هستند و آن را ضروری دین و جزو اعتقادات خود می‌شمارند و هر کس را که منکر آن شود مهدورالدم می‌دانند در قرآن آمده است؟

ثالثاً؛ عصمت و ولایت امام معصوم و اهل بیت علیهم السلام از خود قرآن استفاده می‌شود نظیر آیات ولایت و اولوالامر و آیه تطهیر و همچنین عقیده به مثل رجعت که نویسنده در آخر کتاب مورد حمله قرار داده در موارد متعدد قرآن آمده است از جمله: داستان اصحاب کهف و داستان گاو بنی اسرائیل و زنده کردن مرده به وسیله ی حضرت عیسی که دلالت بر صحت رجعت دارد.

رابعاً؛ خود شما اصولی را پذیرفته اید که در قرآن نیامده است و بر آن تصریحی نیست بلکه بر خلاف آن تصریح شده است و آن عدالت بلکه عصمت صحابه پیامبر است شما در موارد متعدد سیره و رفتار تمام صحابه را حجت می‌شمارید و صحابه را کسانی می‌دانید که به محضر پیامبر مشرف شده اند در حالی که در میان آنان یقیناً منافقین بودند و قرآن بر این امر تصریح دارد و صدها آیه در قرآن بر این سخن دلالت دارد نمونه آن بیش از نیمی از آیات سوره توبه است که در آتی به بعضی از آنها اشاره خواهد شد.

عقیده به عدالت همه ی آنان نتیجه ی همان روایاتی است که اغلب (به گفته ی شما) دستاورد دشمنان اسلام است تا بدین وسیله، مردم را از خاندان رسالت جدا و دیگران را مرجع و ملجأ مردم

معرفی کنند.

خامساً؛ انکار بعضی از عقاید که شما اشاره کرده اید که اگر کسی معتقد نباشد و منکر باشد کافر نمی شود در صورتی است که جزو اصول عقاید اسلامی نباشد؛ نظیر، مسئله ی امامت گرچه موجب خروج از دین نمی شود ولی خروج از مذهب است و فرق است بین خروج از دین و خروج از مذهب.

سادساً؛ معمولاً جعل روایات که دستاورد دشمنان اسلام است برای تضعیف ولایت که حکومت نیز شاخه ای از آن است می باشد و معنی ندارد که دشمن بخواهد روایاتی را برای اثبات ولایت در اسلام جعل کند و بدین طریق موجب تقویت اصل اسلام و حکومت آن گردد، بلکه دشمن در صدد جعل روایت برای شکستن ولایت و حکومت اهل بیت بوده تا از این طریق اسلام را از طریق اصلی خود خارج کند.

در نکته ششم مترجم برای شناخت هر مذهب و مرامی راه را رجوع به کتب و مصادر اصلی آنان می داند بعد برای شناخت تشیع کتابهایی چون اصول کافی و نهج البلاغه و در تفسیر مجمع البیان را ذکر می کند در منابع اهل سنت ترجمه ی قرآن کریم، صحیح بخاری و صحیح مسلم و تفسیر ابن کثیر را معرفی می کند.

اولاً؛ چطور شد در منابع اهل سنت قرآن را ذکر کرد ولی در منابع شیعی قرآن را نیاورد.

ثانیاً؛ چرا ترجمه ی قرآن؟ ترجمه قرآن چگونه می تواند مصدر و

مرجع باشد؟

ثالثاً؛ در مجموعه این کتاب شما از تفسیر مجمع البیان در معرفی شیعه چرا چیزی نیاوردید و از اصول کافی نیز مطلب تحریف شده آوردید بله از کتابهای فرعی شیعه مثل بحارالانوار روایاتی را متعدد متذکر شده اید که آنها نیز یا ضعیف است یا معارض با روایات دیگر که نیاز به اجتهاد و بررسی دارد.

رابعاً؛ شما کتاب خود را عصاره ای از معروف ترین کتب شیعه معرفی می کنید، شما بفرمایید که کتاب شما عصاره کدام کتاب معروف شیعه است؟

آیا ذکر چند روایت ضعیف آن هم به صورت قیچی شده، عصاره ی کتاب های معروف شیعه است در کدام کتب معروف شیعه ولایت و امامت و مهدویت و خمس انکار شده و به علمای شیعه توهین شده است که شما آن را عصاره کرده اید؟

و در مطلب سوم کتاب بیان کرده اید که اگر انسان سر و کارش با قرآن باشد و اهل بیت و اصحاب را دوست داشته باشد هیچ فرقی نمی کند که در مسائل فقهی پیرو هر مذهبی که دوست دارد باشد.

بعد متذکر می شوید که هیچ یک از پیامبران و صحابه ی جانباز و اهل بیت اطهار- رضوان الله علیهم اجمعین- ادعای علم غیب نداشتند و سپس به بیان آیاتی در نفی علم غیب می پردازید و بعد اشاره می کنید به این که اگر پیامبر علم غیب می دانست جلو شهادت عموی خویش حضرت حمزه علیه السلام را می گرفت یا از تهمت به

عایشه جلوگیری می کرد و یا اگر امام حسن علیه السلام غیب می دانست مسموم نمی شد و اگر امام حسین علیه السلام غیب می دانست چرا نفهمید که اهل کوفه منافقند و چرا تمام خانواده اش را به کربلا برد؟

باید به آقای مترجم گفته شود، گرچه این آیاتی که شما اشاره کردید نفی غیب می کند لکن اولاً؛ خود آن آیات نیز نیاز به بررسی دارد نه آن طور که شما یک اشاره کردید و رد شدید بعضی از آنها مربوط به مشرکین است نظیر آیه ۳۵ سوره نجم که قبلش می فریاید:

«افرأیت الذی تولى» آیا دیدی آن کس که پشت کرد (و حق را نپذیرفت) و ثانیاً؛ آیاتی دیگر نیز داریم که علم غیب را برای غیر خداوند اثبات می کند البته نه به آن معنا که خودش بالاصاله می داند بلکه به این معناست که خداوند این علم را به او عطا می کند نظیر آیه ۳۷ سوره جن که می فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول...»، «خداوند عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع نمی سازد مگر رسولی که مورد رضایت خداوند باشد.» تردیدی نیست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن رسول است پس علم غیب دارد- در نتیجه نفی علم غیب بالاصاله می کند؛ یعنی، آن حضرت از پیش خود علم غیبی ندارد ولی اثبات علم غیب بالتبع می کند به این معنی که خداوند او را عالم به غیب ساخته است و آن چه می داند به اذن خداوند است و آن حضرت از غیب در موارد متعدد خبر داده است و در قرآن نمونه هایی از آنها

آمده است از جمله غلبه روم بر ایران (غلبت الروم ...) (۱)، شکست کفار (قل للذین کفروا ستغلبون) (۲)، ابتر بودن عاص بن وائل و کثرت نسل پیامبر صلی الله علیه و آله (سوره کوثر)، کشته شدن عمار به دست گروه تجاوزگر (تقتل عماراً الفئه الباغیه) (۳)، تنها مردن ابوذر (رحم الله اباذر یمشی وحده و یموت وحده و یبعث وحده) (۴)، کوتاه بودن عمر حضرت زهرا علیها السلام (تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی) (۵)، شهادت حضرت علی علیه السلام و شکافتن سر آن حضرت در غزوه خندق، اخبار به شهادت حسین بن علی علیه السلام (۶)، خبر به خروج بعضی از همسران خود که سگان منطقه حوآب بر آنان پارس خواهد کرد و فرمود: در راست و چپ آن زن افرادی بسیاری کشته می شوند که همگی در آتش خواهند بود (۷)

(و آن فرد کسی جز عایشه ام المؤمنین نبود و آن حضرت نهی کردن آنان را از خروج و حتی قبل از جنگ احد از طریق خوابی که دید نسبت به شهادت عمویش خبردار شد و یا خبر دادن به اینکه پاره

-
- ۱- - سوره روم، آیه ۱.
 - ۲- - سوره آل عمران، آیه ۱۲.
 - ۳- - بحار ۲۲ / ۳۲۶.
 - ۴- - المغازی ۲ / ۱۰۰۱.
 - ۵- - نهج الحیاه، ص ۱۷۵.
 - ۶- - احقاق الحق ۱۱ / ۴۳۹ تا ۴۱۵.
 - ۷- - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲ / ۴۷۷.

تن آن حضرت در خراسان دفن خواهد شد و صدها مورد دیگر که نشان دهنده اثبات علم غیب برای پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان واقعی او علیهم السلام است و تاریخ اسلام مملو از اخبارهای اهل بیت علیهم السلام نسبت به حوادث برای خود و شیعیان و جهان اسلام است بنابراین اگر اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله از خود نفی علم غیب می کنند آن را بالاصاله از خود نفی می کنند نه اینکه حتی با تعلیم الهی باز از آن بی خبر هستند اگر پیامبر شهر علم باشد و خداوند او را رسول مورد پسند خود قرار داده طبق آیه سوره جن به آن حضرت علم غیب را عطا فرمود و او نیز آن را به علی علیه السلام که دروازه آن شهر است داده است. (۱) علی علیه السلام می فرماید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیماریش هزار باب علم به صورت راز به من آموخت که از هر باب هزار باب دیگر از علوم باز می شود» (۲) این سخن را آن حضرت بعد از اخبار از آینده فرمود.

بنابراین علم غیب پیامبر و اهل بیت علیهم السلام تبعی و غیر اصلی است و بدون اذن الهی هیچ اطلاع و علمی نسبت به غیب ندارند.

اما پاسخ این سؤال که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام (برای جلوگیری از دشمن و شهادت خویش و شناخت منافقین و غیره) از آن استفاده نکردند؟ این است که علم غیب تکلیف آور نیست بلکه آنچه تکلیف می آورد علم عادی و ظاهری است اگر علم غیب تکلیف آور بود باید خود خداوند که عالم الغیب است برای جلوگیری از افراد گناهکار از آن استفاده کند و جلو گناه و فساد آنان را بگیرد و نگذارد آدم بکشند- مانع ابوسفیان و ابولهب شود

۱- - مرحوم علامه امینی، تنها در ج ۶ الغدیر از ۱۴۳ کتاب اهل سنت روایت فوق را نقل می کند.

۲- - بحار ۲۶ / ۶۵.

که به پیامبر توهین کنند و یا جلو قاتل حضرت حمزه را بگیرد تا او را نکشد و جلو ابن ملجم را بگیرد تا علی علیه السلام کشته نشود بلکه اصلاً جلو تمام گناهکاران را بگیرد و یا به طور کلی آنان را خلق نکنند تا فساد نکنند و نتیجه ی این سخن همان برداشته شدن اختیار از انسان و مجبور بودن او در انجام کارها و نفی تکامل اختیاری انسان است.

سرّ استفاده نکردن پیامبر و امامان علیهم السلام از علم غیب آن است که آنان بندگان حضرت حق هستند و افتخارشان نیز به همان عبودیت است هرچه خداوند بخواهد انجام می دهند و بدون اذن او هیچ کاری انجام نمی دهند «عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون»^(۱) بندگان گرامی خدایند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و تنها فرمان او را اجرا می کنند. و خداوند خواست تا آنان به این طریق به شهادت برسند و آنان پذیرفته اند.

شاهد این سخن آن است که وقتی در سفر کربلا جلو حضرت امام حسین علیه السلام را گرفتند و او را از رفتن به کوفه منع نمودند و از بی وفایی مردم کوفه سخن گفتند، حضرت فرمود: که پیامبر به من فرموده «ان الله قد شاء ان یراک قتیلًا» خدا خواسته است تو را کشته ببیند^(۲) و وقتی او را از همراه بردن زن و فرزند نهی کردند فرمود: «خداوند خواسته است آنان نیز به اسارت برده شوند».

۱- - سوره انبیاء، آیه ۲۷-۲۶.

۲- - لهوف سیدبن طاووس، ص ۶۵.

بنابراین داشتن علم غیب از آن خداست و به هر کس بخواهد می دهد کما این که قدرت و شفاعت نیز از آن اوست و به هر کس که بخواهد می دهد. و خداوند خواسته است به رسولش و جانشینان واقعی او این علم را عنایت فرماید: «ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله»، «اما حسادت می ورزند هر آنچه خداوند از فضل خویش به آنان داده است.» (۱) دلیل این حسادت و رد کردن علم غیب و علم لدنی به خاطر آنست که خلفای غاصب، این ویژگی را نداشتند، بنابراین در مثل این موارد هیچ یک از شیعیان، صفت خدا را به غیر خدا نسبت نداده است حال اگر نویسنده یا مترجم نتواند بین داشتن چیزی بالاستقلال و بالتبع تشخیص دهد این مشکل اوست نه اینکه دیگران را متهم به نامسلمانی بکند همین طور در حاجت خواستن از پیامبر و اولیای الهی علیهم السلام وقتی مؤمنی به عنوان وسیله آن را بداند تا به وسیله ی آنان حاجت خود را از خدا بخواهد یا از آنان بخواهد تا از خداوند بخواهند حاجت او را بر آورده کند باز عین توحید است و منافاتی با توحید ندارد بلکه خداوند به آن فرمان داده است نظیر آیه ۳۵ سوره مائده که می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله» و سوره نساء، آیه ۶۴ که می فرماید:

«و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول

لوجدوا الله تواباً رحيماً» در این آیه کسانی که پیامبر را وسیله آمرزش خدا قرار نمی دهند نکوهش می کند.

شما در صفحه ۲۳ می گوئید که هدف ما این است که ما مسلمانان با یکدیگر خوب باشیم و در صفحه ۲۲ شما از دشمن و کینه و توهین و شرک و دروغ و نفاق و خرافات و سنت زدایی ابراز انزجار کرده اید و از محبت و توحید و صداقت سخن گفته اید اگر راست می گوئید پس چرا مقدمه ی شما پر از دروغ و نفاق و خرافات و سنت زدائی است خود شما که معلوم نیست چه هدفی در سر دارید عبارتهایی رامی آورید که نشان می دهد که یکی از سنتی های متعصب هستید چرا خود را شیعه معرفی می کنید آیا قصد فریب دیگران راندارید؟ به نظر می رسد تنها چیزی که در این نوشتار کمتر پیدا می شود صداقت و محبت است و چیزی که زیاد به چشم می خورد، توهین و سنت زدایی و طرح خرافات و دروغ و تفرقه افکنی و ... است.

در صفحه ۲۳ با ذکر آیه ۶۲ و ۶۳ سوره ی یونس از اولیای الهی دم می زنی و صفات آنان را ایمان و تقوی ذکر می کنی، آیا آنان که در نبوت پیامبر شک کردند (خلیفه دوم در صلح حدیبیه به پیامبر عرض کرد: آیا تو پیغمبر بر حق خدا نیستی؟) (۱) و آنان که فرمان او را نادیده گرفته و از حضور در لشکر اسامه تخلف کردند و

وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و فاطمه زهرا علیها السلام که پاره تن آن حضرت بود آزرده و آن همسران پیامبر که به صراحت قرآن در سوره تحریم علیه آن حضرت توطئه کردند باز از اولیای الهی بودند؟

ابوبکر که عمر بن خطاب را به درب خانه حضرت زهرا فرستاد و درب خانه اش را به آتش کشید (۱) و به دستور او محسنش کشته شد (۲) با ولی خدا دشمنی نکردند؟ و آیا عایشه و معاویه که بر ضد علی علیه السلام جنگ جمل و صفین را به پا کردند با ولی خدا دشمنی نکردند؟ اگر کردند پس آنان اعلان جنگ با خدا کردند نه کسانی که از افعال خلاف آنان ابراز تنفر و انزجار بکنند.

ی؛ در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسانی بودند که از جان و مال خود در راه اسلام گذشتند نظیر مصعب بن عمیر و عبدالله بن رواحه و اباذر و سلمان، حذیفه و نیز کسانی بودند که بعداً به آنان پیوستند و از تابعینی بودند که مصداق آیه شریفه «والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا ...» نظیر حجر بن عدی، رشید هجری، میثم تمار و

شما در صفحه ۲۴، آیه ۱۴۰ سوره ی بقره را ذکر می کنید که می فرماید: «تلك امه قد خلت لها ما كسبت ...» آنان امتی بودند که زمان آنها سپری شد برای آنان است آنچه به دست آوردند و برای

۱- - الامامه و السياسه، ص ۱۲.

۲- - علی بن ابی طالب از عبدالفتاح عبدالمقصود، ۴/ ۲۷۷-۲۷۶

شماست آنچه انجام می دهید و به دست می آورید و نسبت به کار آنان شما بازخواست نمی شوید.

اولاً؛ این آیه مربوط به اهل کتاب و یهود و نصاری است که با آنان می گوید که شما کاری به این نداشته باشید که دیگران در گذشته چگونه بوده اند ببینید الان شما چه وظیفه ای دارید؟

ثانیاً؛ ما که می خواهیم اسلام را بگیریم آیا باید بررسی کنیم تا بدانیم اسلام ناب دست چه کسانی بوده است یا نه و آیا آنان که مدعیان نگهبانی اسلام واقعی هستند باید مورد بررسی قرار گیرند یا نه؟- اگر جواب منفی است پس شما چرا علم رجال دارید و درباره ی شخصیت ها بررسی می کنید؟ و اصلاً چطور در صفحه ۱۴ اینقدر دم از تحقیق می زنید؟!

ثالثاً؛ چرا این جمله را به نویسنده نگفتید تا این قدر درباره زراره و ابوبصیر و علمای شیعه مثل شیخ طوسی و ... بدگویی نکند؟

چند نکته دیگر درباره مترجم

هرچند می خواستیم سخن را به پایان ببریم ولی ذکر چند نکته دیگر به نظر لازم است:

(۱) در صفحه ۲۴، کتاب مورد بحث را در واقع اولین کتاب در موضوع خود می داند که تاکنون نوشته شده و مهم ترین خصوصیت آن را این می داند «که خواننده خود را در مقابل دانشمند بزرگ و محقق

توانایی می یابد که از خودش حرف نمی زند بلکه مطالبش را با سند مطرح می کند و خواننده را در برابر حقایق غیرقابل انکاری قرار می دهد که مجبور است یا قبول کند و یا به سراغ منابع برود.»

به نظر می رسد مترجم تا به حال اهل مطالعه نبوده است و این اولین و شاید آخرین کتابی بوده است که مطالعه کرده است و از آن لذت برده است و گرنه تا به حال صدها جلد کتاب ریشه دار در این موضوعات نوشته شده و مطالب غیرقابل انکار و مستند وجود دارد آیا مترجم تا به حال به کتابهایی چون الغدیر علامه امینی و مراجعات میرسید شرف الدین و کشف الاسرار امام خمینی - قدس سره - مراجعه کرده و یا اصلاً آنها را دیده است تا ببیند و بداند چگونه آنچه مترجم آنها را چون وحی پذیرفته مطالب بی اساس است؟ و این خصوصیت مترجم است که به خاطر ضعف اطلاعات، خود را در برابر دانشمند بزرگ و محقق توانایی یافته است و گرنه کتاب حاضر از سست ترین کتابهاست که به استناد روایات ضعیف و اقوال اختلافی و سفسطه و توهینهای مکرر خواسته است بنیان مذهبی که بر پایه عقل و وحی از زمان صاحب شریعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنا شده متزلزل سازد.

(۲) در صفحه ۲۵ اشاره به مواردی دارد از جمله: حذف «بخشهایی از کتاب که مترجم آن را با ذوق خوانندگان سازگار ندانسته و به وحدت مسلمین کمک نمی کرده» و دیگر آوردن جملات «واقعاً زننده و خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان اما مترجم از ترجمه آن ناگزیر بوده

است.»

در اینجا سؤالاتی از مترجم مطرح است؛ سؤال اول این است؛ این چه وحدتی است که با مطالب خلاف عفت و ادب و منافی ایمان سازگار است؟ سؤال دوم اینکه؛ شما در صفحه ۲۴، این کتاب را در موضوع خود بی نظیر، محکم و مستقل معرفی می کنید، حال چه شده که در صفحه ی مقابل اعتراف می کنید که در کتابی که شما به ترجمه آن اقدام کرده اید مطالب «واقعاً زننده، خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان است.» و مسؤولیت آن را بر عهده نویسنده می گذارید؟ اگر در این کتاب مطالب، واقعاً زننده و خلاف ادب و منافی با ایمان و وجدان است - که هست - و شما بسیاری از آنها را حذف کرده اید خوب بود شما دیگر در جرم نویسنده شریک نمی شدید و چنین کتابی را اصلاً ترجمه نمی کردید یا لااقل مطالب خلاف عفت و ادب آن را مثل بقیه حذف می کردید؟ آیا آنچه شما را وادار به ترجمه ی این کتاب کرده است هم هدف بودن شما و نویسنده نیست؟ که در لطمه زدن به علماء شیعه به هر قیمتی که ممکن باشد دست زده اید.

سؤال سوم: آیا توهین به حضرت بقیهالله ارواحنا فداه و او را یک موجود خرافی دانستن و توهین به نواب خاص گرانقدر آن حضرت و علمای بزرگ شیعه و متهم نمودن آنان به شهوترانی و حیف و میل کردن خمس و وجوهات شرعیه وحدت آور است و مطابق ذوق خوانندگان است!!؟

۳) در صفحه ۴۶ آمده که مؤلف کتاب به خاطر شرایط زمان اسم اصلی خود را نیاورده است و اسم روی جلد کتاب مستعار است و در پایان، نویسنده نیز در مقدمه می نویسد: «بعید نمی دانم که قربانی شوم، البته بنده هیچ واهمه ای ندارم برای من همین افتخار کافی است که برادران و خواهرانم را نصیحت کنم...».

چرا شما که تقیه را حرام می دانید و آن را نفاق می شمارید اینجا از ذکر نام خود خودداری می کنید آیا خود این نفاق نیست؟! خوب بود مترجم نویسنده را معرفی می کرد تا دیگران بتوانند به اصطلاح از وجود پربرکتش استفاده کنند. اگر او واهمه ای ندارد و راست می گوید پس چرا از ذکر نام خود امتناع می ورزد؟!.

در ضمن اگر چنین فردی در نجف بود علمای حوزه ی نجف او را می شناختند به خصوص که گمان می کند پیرمرد است و بیش از ۵۰ سال است که اجازه ی اجتهاد گرفته و سرشناس و اهل کربلاست همچنین دو دوست وی (موسی موسوی و احمد کاتب) خود را معرفی کردند و هیچ مورد تعرض قرار نگرفته اند او (چنین فردی با این خصوصیات اگر وجود خارجی می داشت) نیز می توانست خود را معرفی کند. واقعیت این است که مترجم با حذف موارد زیادی از کتاب سعی در مخفی کردن چهره واقعی خود و مؤلف نموده است تا با اغفال خوانندگان به اهداف مورد نظر خود برسند.

به عنوان نمونه در صفحه ۹۲-۹۱ کتاب مطلبی را نویسنده به حضرت امام خمینی قدس سره نسبت می دهد که هیچ عاقلی در جهان

ولو با شناخت ضعیف از امام خمینی آن را باور نمی کند و عقده گشایی و خوش خدمتی نویسنده را به دشمنان اسلام تصدیق می کند. ولی مترجم از ترجمه آن خودداری نموده است، او می نویسد: «بعد از یک ماه و نیم یا بیشتر از بازگشت امام از پاریس به طهران بود که به دیدارش رفتم پس استقبال گرمی از من کرد و در آن دیدار من با او تنها بودم در آن جلسه خصوصی امام به من گفت:

سیدحسین آلان زمان اجرای سفارش امامان- علیهم السلام- فرا رسیده است به زودی ما خون ناصیها را خواهیم ریخت و فرزندان آنان را خواهیم کشت و زنانشان را به اسارت خواهیم گرفت و حتی یک نفر از آنان را رها نخواهیم کرد و به زودی همه اموالشان را برای شیعیان خواهیم گرفت و به زودی مکه و مدینه را از روی زمین محو خواهیم کرد زیرا این دو شهر جایگاه وهابیون شده است و باید سرزمین کربلا، ارض مقدس خدا و قبله نماز مردم گردد و به زودی خواست ائمه- علیهم السلام- را محقق خواهیم ساخت.

و دولتی که ما جهت برپایی آن سالیان متمادی کوشش کرده ایم جهت اقامه همین سفارش بوده است و تنها اجرای آن باقی مانده است!!»

خوانندگان عزیز خود درباره نویسنده و مترجم و اهدافشان و اتهام به امام قضاوت کنند!!

همچنین در صفحه ی ۱۰۴ می نویسد: «من در دیدارم از هند سید دلدار علی را ملاقات کردم او یک نسخه از کتابش را به نام (اساس الاصول) را به من هدیه داد...» درحالی که سید دلدار علی حدود ۲۰۰ سال است که از دنیا رفته و مرحوم آقا بزرگ تهرانی ذکر می کند که

نامبرده در سال ۱۲۳۵ ق. وفات یافته است (۱). حتماً نویسنده از اولیای الهی است و قرنهای متمادی عمر کرده تا منجی انسانهای آزادمنش و حق جو در این دوران باشد حال چطور شد این انسان چندصدساله خود را ۹۰ ساله واز شاگردان مرحوم کاشف الغطا معرفی کند؟! می گویند دروغگو کم حافظه است.

لازم به ذکر است که مورد فوق یک نمونه از موارد متعدد حذف شده در کتاب است که مترجم جهت اغفال خواننده و اخفای شخصیت خود و نویسنده اقدام نموده است. همچنین نویسنده در موارد متعدد به مراجع و آیات عظام گذشته و حال همچون حضرات آیات مرحوم سید شرف الدین، کاشف الغطا، سیستانی، صافی و ... اتهام زده است و مترجم از ترجمه ی آن خودداری نموده است.

ما اگر در آنچه اینان و برخی از افراد سنی مذهب کم اطلاع و غیر منصف براهل تشیع اشکال وارد کرده اند دقت کنیم در می یابیم که همه دلیلهایشان بر گرفته از امور ذیل است:

(۱) تمسک به روایات ساختگی و دروغ که به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده اند.

(۲) تمسک به اقوال ساختگی و دروغ که به علمای شیعه نسبت داده اند.

(۳) تمسک به روایات تحریف شده.

(۴) تمسک به روایات بریده شده.

(۵) تمسک به اقوال و فتاوی نادر و کم یاب.

(۶) تمسک به روایات بعد از تغییر در محتوای آن.

(۷) تمسک به اعمال مردم عادی شیعه.

(۸) تمسک به روایات ضعیف.

(۹) تمسک به داستانهای ساختگی.

(۱۰) تمسک به مقدمات فاسد مثل این که علی علیه السلام وزیر ابوبکر و عمر بود.

(۱۱) تمسک به گفتار اهل سنت بر ضد شیعه.

وقتی مشی کسی در استدلال این گونه باشد چگونه می توان بر او اعتماد کرد؟ اگر کسی بخواهد شیعه را بشناسد باید در هر موضوعی با دید انصاف به منابع مربوطه مراجعه کند. در عقاید به مثل: عقاید امامیه از مرحوم مظفر و مقدمهای برجهان بینی شهید مطهری و در حدیث به مثل: کافی و تهذیب و وسائل الشیعه و وافی و در فقه به مثل: مقنعه و شرائع الاسلام و عروها لوثقی و تحریر الوسیله و در فقه استدلالی به مثل: جواهر الکلام یا مستمسک العروها لوثقی و در اصول فقه به مثل رسائل شیخ انصاری و کفایه الاصول و در تفسیر به مثل: مجمع البیان و المیزان و در علم رجال مثل: معجم رجال الحدیث و در مسایل اختلافی با اهل سنت به مثل: الغدیر و المراجعات مراجعه کند. گرچه این کتابها از اشتباه

مبّری نیستند ولی از کتابهای خوب در این زمینه هستند.

در پایان توصیه‌ی ما به همه‌ی مسلمانان از تمام فرق اسلامی، اتحاد بر محور خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و میراث پربرار آن حضرت، قرآن و عترت طاهره علیهم السلام است که در این صورت می‌توانیم تعصّب‌های بی‌جا را کنار زنیم و به سعادت دو دنیا برسیم به امید اتحاد همه‌ی ملل اسلامی بر محور خدا و رسول صلی الله علیه و آله و میراث پربرار آن حضرت و ایجاد صفا و صمیمیت به جای بغض و کینه و دروغ و نفاق. به امید روزی که نویسندگان، قلم و بیان خود را در راه اعتلای کلمه‌ی توحید و مقابله با دشمنان اسلام و بدعت‌گذاران به کار گیرند تا زمینه را برای حکومت جهانی اسلامی به رهبری حضرت بقیه‌الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - فراهم سازند.

انشاءالله والحمدلله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

فهرست منابع

الاتقان، عبد الرحمن السيوطي، الطبعة الثانية ۱۳۶۷ هـ. ش، منشورات رضى- / بيدار.

آلاء الرحمن، السيد عبد الاعلى السبزواري، مؤسسه اهل البيت بيروت ۱۴۰۹ هـ. ق.

اقتضاء الصراط المستقيم، بن تيميه، تحقيق محمد حامد الفقى، مصر.

الاصابه فى تمييز الصحابه، بن حجر العسقلانى، تحقيق معوض وعبدالموجود، دارالكتب العلميه بيروت ۱۴۱۵ هـ.

اسد الغابه، بن الاثير، تحقيق على محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود دارالكتب العلميه بيروت.

الارشاد، محمد بن النعمان العكبرى البغدادى المقلب بالشيخ المفيد، منشورات مكتبه بصيرتى.

الاستبصار، شيخ الطائفة ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى، دار صعب دارالتعارف، بيروت. و تحقيق السيد حسن الخراسان، دار الاضواء بيروت ۱۴۰۶ هـ.

الاستغاثه، ابو القاسم الكوفى.

اهل سنت واقعى، دكتور محمد تيجانى سماوى، بنياد معارف اسلامى، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ هـ. ش.

الانوار النعمانيه، السيد نعمه الله الموسوى الجزائرى، تبريز بازار مسجد جامع، مطبعه:

شركت چاپ.

انقلاب مهدي و پندارها، ترجمه سيد احمد علم الهدى، انتشارات ياسر.

احقاق الحق، القاصى السيد نورالله الحسينى المرعشى، از انتشارات كتابفروشى اسلاميه، ۱۳۹۳ هـ. ق.

اختيار المعرفة الرجال (رجال كشي) شيخ محمد حسن طوسى، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم ۱۴۰۴ هـ.

اصل الشيعه و اصولها، الشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء، مكتب الثقافه الاسلاميه، قم.

اجتهاد مقابل نص، ترجمه على دوانى، ناشر كتابخانه بزرگ اسلامى، ۱۳۹۶ هـ. ق، چاپ دوم.

الامامه و السياسه، ابى محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه الدينورى، منشورات الرضى، قم، ۱۳۶۳ هـ. ش.

الاجتجاج، ابي منصور احمد بن علي بن ابي طالب الطبرسي، منشورات دارالنعمان قم، ١٣٨٦ هـ ق.

بحار الانوار، الشيخ محمد باقر المجلسي، مؤسسه الوفاء، بيروت، الطبعة الثانية ١٤٠٣ هـ ق.

البدايه و النهايه، بن كثير الدمشقي، تحقيق د. احمد ابو ملحم و جماعه، دارالكتب العلميه بيروت ١٤٠٥ هـ.

بدايه المجتهد و نهايه المقصد، بن رشد القرطبي، تحقيق عبد الحميد طعمه حلبى، دار المعرفه بيروت ١٤١٨.

تفسير المراغى، احمد مصطفى المراغى، دار احياء التراث العربى، بيروت، الطبعة الثانية ١٩٨٥- م.

تفسير قرطبي، ابي عبدالله محمد بن احمد الانصارى القرطبي، دارالثقافه، بيروت.

تفسير روح المعانى، العلامة الالوسى البغدادي، دار احياء التراث العربى، بيروت.

تفسير الدر المنثور، الشيخ جلال الدين عبدالرحمن السيوطى، منشورات مكتبه آيه الله المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٤ هـ ق.

تفسير برهان، السيد هاشم الحسيني البحراني، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم.

تفسير قمى، لابي الحسن على بن ابراهيم القمى، مؤسسه دارالكتاب للطباعة و النشر، قم (مطبعهالنجف) ١٣٨٧. ه. ق.

تفسير القرآن العظيم (تفسير بن كثير)، اسماعيل بن كثير الدمشقى دار الفكر، بيروت ١٤٠١ ه.

تفسير قرطبي (الجامع لاحكام القرآن)، محمد احمد قرطبي، دار الشعب القايره ١٣٧٢ ه.

تفسير روح البيان، شيخ اسماعيل حقى البروسوى، مطبعه عثمانيه، ١٣٣٠، مكتب الجعفرى التبريزى، شارع بوذرجمهرى، طهران.

التفسير الكبير مفاتيح الغيب، الفخر الرازى، الطبعة الثالثه، دار احياء التراث العربى بيروت.

تهذيب التهذيب بن حجر العسقلانى، الطبعة الاولى، دار الفكر للطباعة و النشر ١٤٠٤ ه، ١٩٨٤ م.

تذكرة الحافظ، شمس الدين الذهبى ط الهند مصوره، دارالاحياء التراث العربى، بيروت.

تنقيه المقال فى علم الرجال، الشيخ عبد الله المامقانى، الطبعة المرتضويه، النجف الاشرف.

تاريخ بغداد، احمد بن على الخطيب البغدادي، دارالكتب العلميه.

تاريخ ما بعد الظهور، السيد محمد صدر، دار التعارف للمطبوعات بيروت ١٤٠٨ ه.

تحف العقول، ابو محمد الحسن بن على بن الحسين بن شعبهالحرّانى، منشورات مكتبه بصيرتى، قم ١٣٩٤ الطبعة الخامسه.

تهذيب الاحكام، شيخ الطائفة ابى جعفر ر محمد بن الحسن الطوسى، دار صعب، دارالتعارف، بيروت، ١٤٠١ ه.

ق. تاريخ الخلفاء، الحافظ جلال الدين السيوطى، دارالفكر، بيروت.

تاريخ مذاهب الاسلاميه، الشيخ محمد ابو زهره، دارالفكر العربى القايره ١٩٩٦ م.

جواهر الكلام، الشيخ محمدحسن النجفى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٩٨١ م، الطبعة السابعه.

جلاء العيون، السيد عبدالله بشر.

الخصائص الكبرى، جلال الدين السيوطى، حيدر آباد هند ١٣٢٠ ه.

خدمات متقابل اسلام و ايران، استاد شهيد مرتضى مطهرى، انتشارات صدرا، قم، چاپ نهم، ١٣٥٧. ش.

دلائل النبوه، اسماعيل الصفهاني الطبعه الاولى ١٤٠٩ هـ، الناشر: دار طيبه، الرياض.

دلائل النبوه، للبيهقي، الطبعه الاولى ١٤٠٥ هـ. ١٩٨٥ م، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان.

دمع السجوم، ترجمه نفس الهموم. تحقيق وترجمه علامه ابوالحسن شعراني، چاپخانه باقري چاپ اول ١٣٧٨ هـ. ش.

ذخيره المعاد في شرح الارشاد، محمدباقر السبزواري، طبعه حجرية.

ذخائرالعقبى، احمد بن محمد الطبري، تحقيق اكرم البوشي و محمود الارناؤوط، مكتبه الصحابه، جده ١٤١٥.

الذريعه الى تصانيف الشيعة، العلامة الشيخ آقا بزرك الطهراني، مكتبه الطهوري، طهران الطبعه الثانيه ١٣٩١ هـ. ق.

رجال نجاشي، احمد بن علي بن العباس النجاشي، ط، حجرية ايران.

رحمه الامه في اختلاف الائمة، محمد بن عبد الرحمن الدمشقي، تحقيق الشربجي و النوري، مؤسسه الرساله بيروت ١٤١٤ هـ.

روضات الجنات، سيد محمد باقر خوانساري، ترجمه: ساعدى خراساني، چاپ اسلاميه، ١٣٦٠ هـ. ش.

السنن الكبرى البيهقي مكتبه دار الباز مکه المکرمه ١٤١٤ هـ. و دار الفكر بيروت، لبنان.

سنن النسائي، النسائي دارالفكر للطباعه و النشر و التوزيع، بيروت، لبنان، الطبعة الاولى ١٣٤٨ هـ. ١٩٣٠ م.

سنن ابى داوود للحافظ ابى داوود السجستاني، دار الفكر للطباعه و التوزيع و النشر.

سنن دارمى، عبدالله بن عبدالرحمن الدارمى، تحقيق زملى والعلمى، دارالكتاب العربى، بيروت ١٤٠٧ هـ.

سنن ترمزى، تحقيق احمد محمد شاكر درا الاحياء التراث، بيروت.

شرح المواهب للزرقانى، محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقانى.

شواهد التنزيل، ابو القاسم الحاكم الحسكاني، مؤسسه اهل البيت، بيروت ١٤٠٩ هـ.

الشيعة والتصحيح، سيد موسى موسى ١٤٠٨ هـ.

شرح النووى بر صحيح مسلم، محيى الدين بن شرف النووى، مصوره دار الفكر بيروت ١٤٠١ هـ.

شرايع الاسلام، ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، منشورات الاعلمى، تهران، ١٣٨٩ هـ. ق. شهيد شمائل الرسول ابو الفداء

اسماعيل بن كثير، تحقيق عبد القادر الارناؤوط، مكتبه العبيكان، الرياض ١٤٢٢ هـ.

مطهرى افشاگر توطئه ها، على ابوالحسنى (منذر) ناشر دفتر انتشارات اسلامى، ١٣٦٢ هـ. ش.

شرح نهج البلاغه، بن ابى الحديد معتزلى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ٤ جلدى.

شيعة پاسخ مى دهد، سيد رضا حسيني نسب، ناشر نشر مشعر، چاپ پنجم، تابستان ٨١.

الصحيح من سيرهالنبي الاعظم صلى الله عليه و آله، جعفر مرتضى العاملى، انتشارات جامعه مدرسين قم، الطبعةالثانية، ١٤٠٢ هـ.

ق.

صحيح البخارى، ابى عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن بردريه البخارى دارالكفر، بيروت، ١٤١٨ هـ. ق و مطابع الشعب

مصر ١٣٧٨ هـ. ش و ط مرقمه، مراجعه القطب و البخارى، المكتبه العصريه، بيروت و صيدا ١٤١٨ هـ.

صحيح مسلم للنيسابورى، دارالفكر، بيروت، لبنان و تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الاحياء التراث، بيروت.

الصراط المستقيم، زين الدين على بن يونس العاملى البياضى، مؤسسه اهل البيت، بيروت ١٤٠٩ هـ.

صدوده على عليه السلام در قرآن، على اكبر صاحبى فرد، انتشارات مرسل، ۱۳۸۲.

الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهيتمى، تحقيق عبد الوهاب عبد الطيف ط بيروت و ط محققه، تحقيق التركى و الخراط، مؤسسه الرساله، بيروت ۱۴۱۷ هـ.

الطبقات الكبرى، محمد بن سعد مصوره، دارصاد، بيروت.

عبد الله بن سبأ: دراسه للروايات التاريخيه عن دوره فى الفتنه، د. عبد العزيز صالح الهلالى، صحارى للطباعه و النشر ط الثانيه، لندن ۱۹۸۹ م.

على بن ابى طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، چاپخانه مروى، چاپ دوم، ۱۳۵۴ هـ. ش.

عدهالاصول، شيخ الطائفه الطوسى، تحقيق محمد مهدى نجف، ناشر مؤسسه ال البيت الطبعه المحققه الاولى، ۱۴۰۳ هـ. ق.

علل الشرايع، للشيخ الصدوق، من منشورات مكتبهالداورى، قم، منشورات المكتبهالحيدريه فى النجف، ۱۳۸۵ هـ. ق.

الغدیر، الشيخ عبدالحسين احمد الامينى

قدس سره، مطبعه الحيدري، الطبعة الرابعة، ١٣٩٦ هـ. ق.

فضل الصحابه، احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق وصى الله بن محمد عباس، جامعه ام القرى مکه المكرمه، ١٤٠٣ هـ.

الفتنه الكبرى، طه حسين، (المجلد الرابع من المجموعه الكامله لطفه حسين)، دارالكتب البناني، بيروت ١٩٧٣ م.

فتح الباري، احمد بن علي بن حجر، الطبعة البهيه المصريه، القايره ١٣٤٨ هـ.

فتاوى اللجنة الدائمه للبحوث العلميه و الافتاء، جمع و ترتيب الشيخ احمد بن عبد الرزاق الدويش، مكتبه المعارف الرياض، ١٤١٢ هـ.

الفقه على مذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزايري دارالفكر، بيروت، ١٤١٤ هـ. ق.

فرهنگ جامع، احمد سياح، كتابفروشى اسلام، تهران، چاپ ١٣٥٤ هـ. ش.

فرهنگ سخنان حضرت زهرا عليها السلام (نهج الحياه)، محمد دشتي، مؤسسه تحقيقاتي اميرالمؤمنين عليه السلام، چاپ يازدهم، ١٣٧٤ هـ. ش.

فقه تطبيقي، مهدي پيشوايي، حسين گودرزي، چاپ اعتماد، قم، چاپ دوم، ١٣٧٥ هـ. ش.

الكافي، لابي الصلاح الحلبي، منشورات مكتبه الامام اميرالمؤمنين على عليه السلام، اصفهان، ١٣٦٢ هـ. ش.

الكافي، لثقه الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي، دار صعب، دارالتعارف، بيروت، ١٤٠١ هـ.

ق. و تحقيق على اكبر الغفاري دار الكتب الاسلاميه، طهران ١٣٨٨ هـ.

كتاب السنه، عمرو بن ابي عاصم الضحاك، تحقيق محمد ناصر الدين الالباني، المكتب الاسلامي، بيروت ١٤٠٠ هـ.

كنز العمال، المتقى الهندي، مؤسسه الرساله، بيروت ١٤٠٩ هـ. ١٩٨٩ م. و ١٣٩٩ هـ.

كشف الغطاء، الشيخ جعفر المدعو بكاشف الغطاء، انتشارات مهدي، اصفهان.

الكامل في التاريخ، لابن الاثير، دار صادر، بيروت، ١٤٠٢ هـ. ق.

كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس العامري، دارالفنون، بيروت، ١٤٠٠ هـ. ش.

لسان العرب، لابن منظور، دار صادر، بيروت، الطبعة، ٢٠٠٠ م.

لله ... ثم للتاريخ، كتاب بی نام و نشان با اسم مستعار حسین موسوی که کتاب مورد نقد ترجمه بخشهای از آن است.

لله و للحقیقه، الشیخ علی آل محسن، رد بر کتاب الله ... ثم للتاریخ.

اللهوف، السید الجلیل بن طاوس، انتشارات جهان، با ترجمه: سید احمد زنجانی.

مجمع الفائده و البرهان، المولی احمد الاردبیلی، تحقیق العراقی و الاشتهاردی و الیزدی، منشورات، جماعه المدرسین قم ۱۴۰۳ هـ.

المحلی، علی بن احمد بن هزم الاندلسی، تحقیق عبد الغفار البنداری، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۸ هـ.

مدارک الاحکام، سید محمد بن علی الموسوی العاملی، مؤسسه آل البیت (ع) لاهیات التراث، بیروت ۱۴۱۱ هـ.

مسند احمد، مصوره، دار صاد، بیروت عن طبعه بولاق، ط مرقمه رقمها محمد عبد السلام عبد الشافی و بهامشه کنز العمال، دار صاد بیروت

مسند ابی داوود، سلیمان بن داوود الطیالسی، طبعه مؤیده بفهارس لاحادیث النبویه الشریفه، دار الحدیث بیروت، لبنان

المستدرک علی الصحیحین، محد بن عبد الله الحاکم النیسابوری، ط حیدر آباد.

مصباح الفقیه، الحاج آقا رضا الهمدانی الغروی، کتابفروشی مصطفوی، قم.

منتهی الامال، ثقه المحدثین حاج شیخ عباس قمی، کانون انتشارات علمی.

المغازی، للواقدی، نشر دین اسلامی، ١٤٠٥ هـ. ق.

المنجد، دارالمشرق، بیروت، الطبقة العشرون.

مصباح المنیر، احمد بن علی المقوی القیومی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ١٣٩٨ هـ. ق.

المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین الموسوی قدس سره، منشورات مکتبهالداوری، قم-ایران.

مفاتیح الجنان، ثقهالمحدثین حاج شیخ عباس قمی.

من لا یحضره الفقیه، ابی جعفر الصدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، دار صعب، دارالتعارف، بیروت، ١٤٠١ هـ.

ق.

مقاتل الطالبین، لابی الفرج الاصفهانی، منشورات الرضی، زاهدی، ١٣٨٥ هـ.

معجم رجال الحدیث، السید ابوالقاسم الخویی، مرکز نشر آثارالشیعه: مطبقة الصدر، قم، ١٤١٠ الطبعهالرابعه و مطبه الاداب

النجف الاشراف ١٣٩٨ هـ.

المعجم الکبیر سلیمان بن احمد الطبرانی، تحقیق حمدی عبد المجید السلفی، دار العلوم و الحكم، الموصل ١٤٠٤ هـ.

مفاتیح الشرایع، الفیض الکاشانی، تحقیق السید مهدی رجایی، مجمع الذخائر الاسلامیه، قم المقدسه ١٤٠١ هـ.

الموطألامام مالک، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان ١٤٠٦ هـ. ١٩٨٥ م.

میزان الاعتدال، الذهبی، دار المعرفه و النشر، بیروت الطبعة الاولى ١٣٨٢ هـ.

م. ١٩٦٣

نهج البلاغه، سید رضی (الدكتور صبحی الصالح) الطبعة الاولى، بیروت، ١٣٨٧ هـ.

نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه سید مرتضی عسگری، ناشر مجمع علمی اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۳ ه. ش.

ویژگیهای دو مکتب در اسلام، علامه سید مرتضی عسگری، ترجمه: عطاء محمد سر درینا، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه. ش.

الوافی، محمد محسن بن الشاه المرتضی المشتهر بالفیض الکاشارنی قدس سره، منشورات مکتبه آیةالله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.

وسایل الشیعه، الشیخ محمد بن الحسن الحر العاملی، من منشورات مکتبهالاسلامیه، طهران، ۱۳۹۷، الطبقة الرابعه.

ولایت فقیه، امام روح الله الموسوی الخمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۱ ه. ش.

الیمین و الیسار فی الاسلام، احمد عباس صالح، المؤسسة العربیه للدراسات و النشر، بیروت ۱۹۷۲ م. (۱)

[۱] (۱) - کتاب اهل بیت از خود دفاع می کند، ص ۳۶.

[۲] (۲) - همان، ص ۱۴۹.

[۳] (۳) - همان، ص ۱۴۸.

[۴] (۴) - همان، ص ۱۶۹.

[۵] (۱) - سوره بقره، آیه ۲۰.

[۶] (۲) - سوره محمد، آیه ۳۰.

[۷] (۳) - ما در اینجا برای روشن شدن ماهیت نویسنده و اصلاح طلبانی نظیر احمد کسروی که مورد ستایش او قرار گرفته اشاره ای کوتاه درباره ی احمد کسروی داریم تا خوانندگان عزیز به نقش دشمنان قسم خورده ی اسلام برای نابودی اسلام و تشیع و روحانیت شیعه پی ببرند و چهره واقعی نویسنده ی این کتاب را نیز بهتر بشناسند.

احمد کسروی از نویسندگان دوره ی رضاخان و عضو انجمن آسیایی همایونی لندن، بزرگترین فراماسون در خاورمیانه، بود وی در دیباجه ی کتاب «آذری و یازبان باستان آذربایجان» ماجرای عضویت خود را در انجمن آسیایی همایونی لندن ذکر می کند و اعتراف می کند که واسطه ی عضویت وی «خانهدار»، یعنی همان حاکم سیاسی انگلیسی ها در کربلا بوده است. کتاب کاروند کسروی، صفحات: ۳۱۹، ۵۴۴ و ۵۴۵.

در دوران دیکتاتوری مطلقه ی رضاخانی که تمام فریادها در حلقوم خفه و تمام قلم ها شکسته می شود و هیچ کس اجازه ی کار فرهنگی و مذهبی ندارد و کشور در خفقان شدید بسر می برد دو خانه، اجازه ی فعالیت می یابند که یکی، خانه ی احمد کسروی و طرفدارانش بود و این در زمانی بود که روحانیت با استعمار مسلط و استبداد سرسپرده ی حاکم به ستیزی شدید برخاسته بود که نمونه ی آن مبارزه ی شهید مدرس در آن دوران است.

کسروی با حمله به اسلام و مدافعان آن به انکار امور ضروری دین می پردازد و به عنوان یک مصلح به میدان می آید و می خواهد به مردم، دین را معرفی کند او در کتاب «ورجاوند بنیاد» خود، صفحه ی ۹۴ پس از اشاره به رنسانس علمی در غرب تیر می زند که: «باید جنبشی نیز در رشته ی دین پدید آید» و به انکار معجزات می پردازد و وحی را توجیه مادی می کند و وحی را چنان معنی می کند که با گفتار خود سازگار باشد. او در کتاب مذکور می نویسد:

«فرهش (وحی) چیست و شما آن را به چه معنا می دانید؟ ... اگر آن است که فرشته از آسمان بیاید و پیام از خدا بیاورد و میانه خدا با کسی پرده برخیزد او هرچه خواست پرسد و گاهی با خدا دیدار کند این به یکبار دروغست. فرهش (وحی) آن است که خدا کسی را به آمیغها (حقایق) دانا گرداند و برای تکان دادن به فهم ها و خردها و نبردیدن با نادانی ها و گمراهی ها برانگیزد»!!!

او معاد جسمانی را بی بنیاد و پنداربافی می شمارد و اینکه سعادت واقعی در آن جهان تأمین می شود و زندگی دنیا نسبت به آخرت کم ارزش تر است و دنیا چون مزرعه ای برای آخرت است و ... را همان گمراهی های دنباله دار دیگری می داند و معتقد است این افکار زیان های بسیاری دارد!!! (کتاب مذکور، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶).

او همچنین اسلامی را که علما می گویند و در ذهن عموم مردم است و قرن ها برای حفظ آن تلاش شده و خونها برای حفظش ریخته شده است، اسلام واقعی نمی داند. (کتاب مذکور، صفحات ۴، ۵ و ۸) بر گرفته از کتاب: شهید مطهری افشاگر توطئه ها- / به طور تلخیص.

آری؛ کسروی از جمله کسانی بود که در ایران جشن کتابسوزان را داشت. (خدمات متقابل اسلام

و ایران، ص ۳۲۳)

در اینجا تذکر این نکته لازم است که احمد کسروی فردی بی قید بود و مخالفتش با تشیع به خاطر این که مظهر دین است بودنه به عنوان یک مذهب مطالب بالا مؤید این مطلب است. لذا هیچ گرایشی به اهل سنت یا سایر مذاهب اسلامی از وی مشاهده نشد. درباره ی آرای کسروی پیرامون معجزه و وحی و انکار شیعی و سنی و .. می توان به کتاب وی به نام (در پیرامون اسلام) صفحه های ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۸۲، ۸۳ مراجعه کرد. آری او طرفدار حزب توده وابسته به شوروی سابق بود و این حزب مخالف دین و طرفدار مارکسیسم بود.

اما قتل فرزند مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به خاطر مسایل مالی بود نه مسایل سیاسی و مذهبی و فرزند آن مقتول خواسته از این واقعه به نفع افکار و اهداف خود بهره ببرد

[۸] (۱) - سورة انفال، آیه ۴۱.

[۹] (۱) - الغدير، جلد ۸، صفحه آخر.

[۱۰] (۱) - جهت اطلاع از وضعیت سیف بن عمر و نقش او در ساختن داستانهای عبدالله بن سبا، جلد ۱ و به کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام ۲/ ۲۷۱ تا ۲۷۸ مراجعه فرمایید

[۱۱] (۱) - شرح نهج البلاغه ۲/ ۴۷۶

[۱۲] (۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

[۱۳] (۱) - /- /- لله وللحقیقه ص ۷۳- /- ۷۴

[۱۴] (۱) - وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۵ از ابواب صلاهاجماعه، حدیث ۱، ص ۳۸۱

[۱۵] (۱) - /- /- بحار الانوار ۴۶/ ۲۲۰ و فروع کافی ۵/ ۱۱۷

[۱۶] (۱) - /- /- نقش عایشه در تاریخ اسلام ۳/ ۱۰۴

[۱۷] (۱) - مفاتیح الجنان، اعمال شبهای ماه مبارک رمضان، دعای افتتاح.

[۱۸] (۱) - /- /- معجم رجال الحدیث ۱۶/ ۱۳۴

[۱۹] (۱) - اللهوف، ص ۱۲۰.

[۲۰] (۲) - اللهوف، ص ۹۰.

[۲۱] (۳) - /- /- شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۵

[۲۲] (۱) - کافی، ج ۸، ص ۳۳-۳۴.

[۲۳] (۲) - /- /- دمع السجوم ص ۲۰۴ واللهوف ص ۷۷ والکامل فی التاریخ ۴/ ۵۰

[۲۴] (۳) - دعای ندبه.

[۲۵] (۴) - درالمنثور، ج ۶، ذیل آیه «اولئک هم خیر البریه».

[۲۶] (۱) - اصول کافی، باب الطاعه و التقوی، حدیث ۳ و تحف العقول کلمات قصار امام باقر علیه السلام، رقم ۲۸

[۲۷] (۲) -/-/ الصواعق المحرقة ص ۱۸۳

[۲۸] (۱) - سورة نمل، آیه ۱۶.

[۲۹] (۱) - سورة نمل، آیه ۱۹-۱۸.

[۳۰] (۲) - سورة نمل، آیه ۲۲.

[۳۱] (۳) - سورة بقره، آیه.

[۳۲] (۱) -/-/ البدايه والنهايه ۶/ ۱۵۸ و شمائل الرسول ص ۳۵۴ والخصائص الكبرى ۲/ ۶۴

[۳۳] (۱) - سورة مائده، آیه ۱۳.

[۳۴] (۱) - تفسير برهان ۴/ ۲۲۵.

[۳۵] (۱) - سورة بقره، آیه ۱۱۸.

[۳۶] (۲) - كتاب سليم بن قيس، ص ۱۷۹.

[۳۷] (۱) - برای اطلاع بیشتر به ج ۲۸ بحار الانوار، صفحات ۱۱۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۲۷۴ و ... مراجعه کنید

[۳۸] (۱) - الصحيح من سيرهالنبي الاعظم، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از سيره حلبيه، ج ۱، ص ۱۴۰.

[۳۹] (۲) - الصحيح من سيرهالنبي الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۶

[۴۰] (۳) - الصحيح من سيرهالنبي الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۹.

[۴۱] (۴) - الصحيح من سيرهالنبي الاعظم، ج ۱، ص ۱۵۸، به نقل از صحيح بخارى، ج ۵، ص ۵۰ و ج ۷، ص ۱۱۸ و سيره

حلبيه، ج ۱، ص ۱۲۳، و مسند احمد، ج ۱۱، ص ۱۸۹

[۴۲] (۱) -/-/ سنن ابى داوود ۲/ ۱۸۲-۱۸۳ باب رضاعهاالكبير (باب شيردادندبه مردان بزرگ)

[۴۳] (۲) -/-/ سنن النسائي ۱/ ۳۰ و سنن ابن ماجه ۱/ ۱۱۲-۱۱۱ و صحيح بخارى ۱/ ۹۳ و ۲/ ۷۴۲

[۴۴] (۳) -/-/ المستدرک على الصحيحين ۳/ ۴۱۰ و كتاب السنّه ۲/ ۵۹۷

[۴۵] (۱) - بحار الانوار ۴۰/ ۳۰۳.

[۴۶] (۱) - سورة بقره، آيه.

[۴۷] (۱) - ج ۱، ص ۲۵۴.

[۴۸] (۱) - سورة مسد، آيه ۴ و ۵.

[۴۹] (۲) - سورة اعراف، آيه ۱۷۶.

[۵۰] (۳) - سورة اعراف، آيه ۱۷۹.

[۵۱] (۴) - سورة جمعه، آيه ۵.

[۵۲] (۱) - /- مسند احمد ۵ / ۱۳۶

[۵۳] (۱) - احتجاج طبرسی ۱ / ۱۰۳ تا ۱۱۰.

[۵۴] (۱) - /- از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ۱۶ / ۲۳۶ و مروج الذهب ۲ / ۳۱۱ و النص والاجتهاد ۱۰۶ و ۱۰۷ و مراجعات ۱۰۳ و دلائل الامامه طبری ۴۰ و ۴۱ و بحار الانوار ۴۳ / ۱۵۸ و ...

[۵۵] (۱) - احتجاج طبرسی ۱ / ۱۴۵.

[۵۶] (۲) - کتب لغت از جمله فرهنگ جامع، ج ۱.

[۵۷] (۱) - احتجاج طبرسی ۱ / ۱۲۷.

[۵۸] (۲) - احتجاج طبرسی ۱ / ۹۸.

[۵۹] (۱) - احتجاج طبرسی ۱ / ۱۳۰ - ۱۲۹.

[۶۰] (۱) - تفسیر قمی ۲ / ۳۰۳، ذیل آیات معراج از سوره النجم.

[۶۱] (۲) - مقاتل الطالبیین، ص ۱۶.

[۶۲] (۱) - مقاتل الطالبیین، ص ۱۶.

[۶۳] (۱) - /- /- معجم رجال الحديث ۱۰ / ۳۱۴

[۶۴] (۱) - /- /- الکافی ۱ / ۴۶۰

[۶۵] (۱) - سلیم بن قیس، ص ۱۳۶.

[۶۶] (۲) - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج الحیاه (فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام) از ص ۱۰۰ تا ۱۱۹.

[۶۷] (۱) - سوره بقره، آیه ۶۰ و اذاستسقی موسی لقومه ...

[۶۸] (۲) - صحیح بخاری ۳ / ۱۱۰۵ - ۱۱۰۴

[۶۹] (۱) - اقتباس از آیه شریفه ۱۸۲ سوره اعراف.

[۷۰] (۱) - بحار الانوار ۴۲ / ۱۰۸ - ۱۰۷ به نقل از رسائل شیخ مفید، ص ۶۳ - ۶۱

[۷۱] (۱) - بحار الانوار ۴۲ / ۸۸.

[۷۲] (۱) - بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۴.

[۷۳] (۱) - رجال نجاشی ۲ / ۳۶۵

[۷۴] (۱) - کافی ۸ / ۲۳۷ و بحار الانوار ۳۰ / ۲۴۱

[۷۵] (۱) - الکامل فی التاریخ ۳ / ۴۰۴.

[۷۶] (۱) - الامامه و السیاسیه، ص ۱۲.

[۷۷] (۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۵۲

[۷۸] (۳) - صحیح بخاری ۲ / ۱۸۷ او اخر کتاب الشروط ودلائل النبوه ص ۱۲۸

[۷۹] (۱) - معجم رجال الحدیث ۷ / ۲۱۹.

[۸۰] (۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

[۸۱] (۱) - معجم رجال الحدیث ۱۰ / ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۳۴.

[۸۲] (۲) - اسد الغابه ۳ / ۱۶۵.

[۸۳] (۱) - ر / ک: به رجال علامه و ابن داود و تحریر طاووسی و معجم رجال الحدیث

[۸۴] (۱) - کافی ۸ / ۲۳۵ - ۲۳۴.

[۸۵] (۱) بحار الانوار ۴۶ / ۱۳۸

[۸۶] (۲) - / البدایه والنهایه ۸ / ۲۲۵

[۸۷] (۳) - / الاصابه ۶ / ۲۳۲

[۸۸] (۱) - بحار ۱۸ / ۱۲۳.

[۸۹] (۲) - جلاء العیون ۱ / ۳۱۰.

[۹۰] (۳) - الامامه و السیاسه، ص ۱۴.

[۹۱] (۴) - جلاء العیون ۱ / ۱۳۴.

[۹۲] (۵) - بحار ۲۲ / ۳۲۶.

[۹۳] (۱) - سوره اسراء، آیه ۸۲

[۹۴] (۲) - / فتح الباری ۱۰ / ۳۵۰

[۹۵] (۳) - / المعجم الکبیر ۳ / ۴۵ و ۱۲ / ۱۰۸ و الاصابه ۱ / ۶۱۱ و ذخائر العقبی ص ۲۲۱

[۹۶] (۱) - / السنن الکبری ۱ / ۱۳۷

[۹۷] (۱) - اصول کافی ۱ / ۳۲۳ - ۳۲۲.

[۹۸] (۱) - / اهل بیت (ع) از خود دفاع می کند ص ۱۳

[۹۹] (۱) - سوره هود، آیه ۴۶، قال انه لیس من اهلک.

[۱۰۰] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند)، جلد ۱، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

[۱۰۱] (۱) - سوره تحریم، آیه ۱۰.

[۱۰۲] (۱) - برای اطلاع بیشتر به مراجعات مراجعه ۴۴ و اجتهاد در برابر نص، ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۱ رجوع کنید.

[۱۰۳] (۱) - سوره النجم، آیات ۳ و ۴.

[۱۰۴] (۱) - تاریخ الخلفاء، ص ۹۷.

[۱۰۵] (۲) - سوره اسراء، آیه ۷۰.

[۱۰۶] (۱) - تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.

[۱۰۷] (۱) - سوره نساء، آیه ۱۵۰ ... و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض ...

[۱۰۸] (۱) - من لا یحضره الفقیه ۳ / ۲۹۱.

[۱۰۹] (۱) - من لا یحضره الفقیه ۳ / ۲۹۱.

[۱۱۰] (۱) - الغدیر، ۶ / ۲۲۷ و ۲۲۲ و میزان الاعتدال ۲ / ۱۵۱.

[۱۱۱] (۱) - الغدیر ۶ / ۲۱۱ و مسند ابی داوود، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

[۱۱۲] (۲) - الغدیر ۶ / ۲۰۹، به نقل از العقد الفرید ۲ / ۱۳۹.

[۱۱۳] (۳) - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۰.

[۱۱۴] (۴) - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۱.

[۱۱۵] (۱) - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۰.

[۱۱۶] (۲) - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۶۱.

[۱۱۷] (۱) - صحیح بخاری ۲ / ۴۶۰ و ۴۶۱ باب تزویج النبی عائشه. ودلائل النبوه ۷ / ۲۸۴. لازم به ذکر است که طبق بعضی

از نقلها عایشه بیوه بود که به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد

[۱۱۸] (۲) - / مغنی ابن قدامه ۹ / ۱۶۰

[۱۱۹] (۳) - / ششرح النوی بر صحیح مسلم ۹ / ۲۰۶

[۱۲۰] (۱) - الغدیر ۶ / ۲۰۵ و ۲۰۶. و صحیح مسلم ۲ / ۱۰۲۳ کتاب النکاح باب المتعه.

[۱۲۱] (۲) الموطأ ۲ / ۵۴۲ و الغدیر ۶ / ۲۰۶.

[۱۲۲] (۳) - الغدیر ۶ / ۲۰۷. و کنز العمال ۱۶ / ۵۲۲ و ۵۲۳.

[۱۲۳] (۱) - الغدير ۶ / ۲۰۹ - ۲۰۸.

[۱۲۴] (۲) شيعه پاسخ می دهد، ص ۱۰۰ و كترالعمال ۱۶ / ۵۲۱.

[۱۲۵] (۳) - مرحوم علامه امینی ره در الغدير تحت عنوان (من اباح متعه النساء، کسانی که متعه زنان را مباح می دانند) نام دهها تن از بزرگان اهل سنت را از منابع سنی می آورد، از جمله آنان؛ جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، معاویه بن ابی سفیان، ابوسعید خدری، زبیر بن عوام، ابی بن کعب، ربیعہ بن امیہ، سعید بن جبیر، طاوس یمانی سدی، مجاهد، پیروان عبدالله بن عباس از اهل مکه و یمن، مالک بن انس (امام فرقه مالکیه) و ابن جریح مکی.

ابوحیان در تفسیرش بعد از نقل اباحه متعه می گوید: «و بر این قول جماعتی از اهل بیت و تابعین هستند و این اباحه را کسانی چون ابن جریح مکی متوفی ۱۵۰ قبول کرده اند. شافعی می گوید: ابن جریح ۷۰ زن را صیغه کرد و ذهبی می گوید: او با حدود ۹۰ زن ازدواج متعه کرد.» به نقل از تفسیر قرطبی، ۵، ص ۱۳۳، فتح الباری، ۹، ص ۱۴۲.

سرخسی در مبسوط می گوید: «تفسیر متعه آن است که به زنی بگوید: تو را متعه می کنم (از تو بهره می برم) به این مدت و به این مقدار و این نزد ما باطل است ولی نزد مالک بن انس جایز است و ابن عباس نیز همین قول را دارد. الغدير، ج ۶، ص ۲۲۳ - ۲۲۰.

[۱۲۶] (۱) - تهذيب الاحكام ۷ / ۲۵۳.

[۱۲۷] (۱) - تهذيب الاحكام ۷ / ۲۶۲.

[۱۲۸] (۱) - جواهرالکلام ۳۰ / ۱۵۴ - ۱۵۳.

[۱۲۹] (۱) - سوره نور، آیه ۱۶ و ۱۷.

[۱۳۰] (۱) - اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

[۱۳۱] (۱) - /-ر- ک به مغنی ابن قدامه ۷ / ۵۰۰ و ۳۳۹ و ۱۶۶ و ۱۳۱

[۱۳۲] (۲) - /معجم رجال الحديث ۸ / ۹۹ - ۹۸

[۱۳۳] (۳) - /اقتضاء الصراط المستقیم ص ۲۳۶

[۱۳۴] (۴) - الغدير ۶ / ۲۰۷.

[۱۳۵] (۱) - /کافی ۵ / ۴۵۲

[۱۳۶] (۱) - /سوره نساء آیه ۲۵ - ۲۴

[۱۳۷] (۱) - سورة نساء، آیه ۲۴.

[۱۳۸] (۱) - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب شیعه پاسخ می دهد، ص ۱۰۲ - ۹۵.

[۱۳۹] (۲) - وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

[۱۴۰] (۱) - وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

[۱۴۱] (۱) - کافی ۵ / ۴۶۷.

[۱۴۲] (۲) - سورة فرقان، آیه.

[۱۴۳] (۱) - کافی ۵ / ۴۴۹.

[۱۴۴] (۱) - الفقه علی مذاهب الاربعه ۴ / ۱۲۳.

[۱۴۵] (۲) - /المحلی ۱۲ / ۲۰۶.

[۱۴۶] (۱) - الفقه علی مذاهب الاربعه ۴ / ۱۱۵.

[۱۴۷] (۲) - الفقه علی مذاهب الاربعه ۴ / ۱۱۴.

[۱۴۸] (۳) - استبصار ۳ / ۳۴۴.

[۱۴۹] (۱) - تفسیر الدرالمثور ۱ / ۲۶۶.

[۱۵۰] (۱) - همان.

[۱۵۱] (۲) - همان.

[۱۵۲] (۱) - وسایل، ج ۶، باب ۳، از ابواب الانفال، حدیث ۳، ص ۳۷۶.

[۱۵۳] (۲) - وسایل، ج ۶، باب ۳، من ابواب الانفال، حدیث ۵، ص ۳۷۶.

[۱۵۴] (۱) - وسایل، ج ۶، باب ۴، من ابواب الانفال، ج ۶، ص ۳۸۰.

[۱۵۵] (۱) - جواهرالکلام ۱۶ / ۱۴۱.

[۱۵۶] (۲) - شرایع الاسلام ۱ / ۱۸۴.

[۱۵۷] (۱) - مدارك الاحكام ۳۸۳ / ۵

[۱۵۸] (۲) - مجمع الفائده والبرهان ۳۵۷ / ۴

[۱۵۹] (۳) - ذخيره المعاد ص ۴۹۲

[۱۶۰] (۴) - مفاتيح الشرايع ۲۲۹ / ۱

[۱۶۱] (۱) - كشف الغطاء، ص ۳۶۴ - ۳۶۳.

[۱۶۲] (۲) - مصباح الفقيه في الزكاه الخمس، ص ۱۶۱، به صورت تلخيص.

[۱۶۳] (۱) - جواهر الكلام ۱۶ / ۱۴۶.

[۱۶۴] (۲) - همان.

[۱۶۵] (۱) - الكافي، ص ۱۷۳.

[۱۶۶] (۱) - سوره منافقون، آيه ۷۱.

[۱۶۷] (۲) - سوره بقره، آيه ۱۸.

[۱۶۸] (۱) - سنن ترمذی ۴ / ۴۴۹ و مسند احمد ۲ / ۱۶۷

[۱۶۹] (۱) - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ۱۱۰ علی در قرآن و تفاسیر روائی در ذیل آیه آخر سوره رعد.

[۱۷۰] (۲) - بحار الانوار ۲۶ / ۶۵.

[۱۷۱] (۳) - الطبقات الكبرى ۲ / ۳۳۸

[۱۷۲] (۴) - صحيح بخارى ۱ / ۶۴

[۱۷۳] (۵) - سنن الترمذی ۵ / ۶۴۰ الطبقات الكبرى ۲ / ۳۳۸

[۱۷۴] (۱) - اصول كافي ۱ / ۲۴۰.

[۱۷۵] (۱) - سوره قصص، آيه ۷.

[۱۷۶] (۱) - صحيح مسلم ۲ / ۸۸۹ و تهذيب التهذيب ۸ / ۱۱۲ و مسند احمد ۴ / ۴۲۷

[۱۷۷] (۲) - سورة مائده، آيه ۶۷.

[۱۷۸] (۱) - / صحيح بخارى ۲۲۷۸ / ۴ و صحيح مسلم ۹۹۵ / ۲ و مسند احمد ۱ / ۱۱۹ - / ۱۱۸

[۱۷۹] (۱) - / صحيح بخارى ۱ / ۶۴

[۱۸۰] (۲) - / المعجم الكبير ۳ / ۱۸۰

[۱۸۱] (۱) - بحار الانوار ۲۶ / ۶۵.

[۱۸۲] (۲) - صحيح بخارى ۱ / ۱۰۳ باب كتابها العلم

[۱۸۳] (۱) - / تفسير القرآن العظيم ۱ / ۴ و تذکره الحافظ ۱ / ۴۲ و فتح الباری ۱ / ۱۶۷

[۱۸۴] (۱) - سورة حجر، آيه ۹

[۱۸۵] (۱) - اصول کافی، ج ۱، کتاب فصل العلم، باب الاخذ بالسنة، روایت ۴.

[۱۸۶] (۲) - رجوع کنید به کتاب شیخ پاسخ می دهد، ص ۷۵-۸۴. و سلامه القرآن من التحریف - / در این کتاب گواهی ۶۰ تن از بزرگان امامیه را بر عدم تحریف قرآن را آورده است.

[۱۸۷] (۱) - / تفسير قرطبي ۱۴ / ۱۱۳ ابتدای تفسیر سوره احزاب. و الدر المنثور ۵ / ۱۸۰

[۱۸۸] (۲) - همان

[۱۸۹] (۳) - الاتقان ۱ / ۶۷.

[۱۹۰] (۱) / صحيح مسلم ۲ / ۷۲۶

[۱۹۱] (۲) - در المنثور ۵ / ۱۸۰، ابتدای تفسیر سوره احزاب.

[۱۹۲] (۱) - / تنقيح المقال ۲ / ۳۲۴

[۱۹۳] (۱) - وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاه الجماعه، حدیث ۱ و ۴، ص ۳۸۱.

[۱۹۴] (۲) - وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاه الجماعه، حدیث ۲، ص ۳۸۱.

[۱۹۵] (۳) - وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاه الجماعه، حدیث ۶، ص ۳۸۲.

[۱۹۶] (۴) - وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاه الجماعه، حدیث ۸، ص ۳۸۲.

[۱۹۷] (۱) - وسائل الشیعه، باب ۲۶، از ابواب الامر و النهی، حدیث ۲.

[۱۹۸] (۱) - اقتباس از آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً، چون اهل ایمان با نادانان برخورد کردند با سلامت از کنارشان می گذرند و با آنان درگیر نمی شوند.»

[۱۹۹] (۲) - اصول کافی ۱/ ۶۹، کتاب فضل العلم باب الاخذ بالسنة، شواهد الكتاب.

[۲۰۰] (۳) - همان.

[۲۰۱] (۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۴۶۳.

[۲۰۲] (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۴۶۳ و ۴۶۴.

[۲۰۳] (۳) - ر- / ک: به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵ و ۱۶.

[۲۰۴] (۱) - الصحيح من سیرها لنبی ۱/ ۲۸ و صحیح بخاری ۱/ ۱۳۴ و طبقات ابن سعد و

[۲۰۵] (۲) - سنن النسائی ۵/ ۲۵۳

[۲۰۶] (۳) - الغدیر ۱۰/ ۲۰۵ و سنن النسائی ۵/ ۲۵۳ و السنن الکبری ۵/ ۱۱۳.

[۲۰۷] (۱) - / التفسیر الکبیر ۱/ ۲۰۶

[۲۰۸] (۲) - رحمها لامه فی اختلاف الائمة ص ۱۵۵.

[۲۰۹] (۳) - / همان

[۲۱۰] (۴) - / السنن الکبری ۴/ ۴

[۲۱۱] (۱) - منهاج الکرامه ص ۱۰۸

[۲۱۲] (۲) - الغدیر ۱۰/ ۲۱۰.

[۲۱۳] (۳) - / روح البیان ۴/ ۱۴۳.

[۲۱۴] (۱) - علل الشرایع، ص ۵۳۱.

[۲۱۵] (۲) - همان

[۲۱۶] (۱) - سوره بقره، آیه ۸۳.

[۲۱۷] (۱) - /- / فتاوی اللجنه الدائمہ للبحوث العلمیہ والافتاء ۲ / ۲۶۴

[۲۱۸] (۲) - /- / همان ۳ / ۲۹۹.

[۲۱۹] (۱) - /- / صحیح مسلم ۷ / ۶۸ تا ۶۵

[۲۲۰] (۲) - تاریخ الخلفاء، ص ۶۰.

[۲۲۱] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند)، ۱ جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

[۲۲۲] (۱) - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

[۲۲۳] (۲) - سوره رعد، آیه آخر.

[۲۲۴] (۱) - تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.

[۲۲۵] (۱) - الانوار النعمانیه ۱ / ۶۳.

[۲۲۶] (۱) - الانوار النعمانیه ۲ / ۳۰۶.

[۲۲۷] (۱) - الانوار النعمانیه ۲ / ۳۰۶ و ۳۰۷.

[۲۲۸] (۲) - سوره بقره، آیه ۲۰۴.

[۲۲۹] (۱) - سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

[۲۳۰] (۲) - سوره ابراهیم، آیه ۲۶.

[۲۳۱] (۱) - معجم الرجال ۱۹ / ۲۸۶ تا ۲۹۴.

[۲۳۲] (۲) - همان.

[۲۳۳] (۳) - همان.

[۲۳۴] (۱) - همان.

[۲۳۵] (۱) - منتهی الامال ۲ / ۸۴ ، ۲۸۳.

[۲۳۶] (۱) - اصول کافی ۱ / ۱۰۱ و ۱۰۲.

[۲۳۷] (۱) - مسند احمد ۲ / ۲۴۴ و ۲۵۱ و ویژگیهای دو مکتب در اسلام از ص ۳۳ تا ۴۵.

[۲۳۸] (۲) - صحیح بخاری، تفسیر یوم یکشف عن ساق، ج ۳ / ۲۹۳.

[۲۳۹] (۳) - صحیح مسلم ۸ / ۱۲۶ - / ۱۲۵.

[۲۴۰] (۱) - مسند احمد ۲ / ۲۶۴ ، ۲۶۷ ، ۲۸۲.

[۲۴۱] (۱) - تفسیر المراغی ۲۹ / ۱۵۲.

[۲۴۲] (۱) - منتهی الامال ۲ / ۲۰۰.

[۲۴۳] (۱) - معجم رجال الحديث ۷ / ۲۱۹.

[۲۴۴] (۲) - / - / تاریخ بغداد ۱۳ / ۳۲۴ - / ۳۲۵.

[۲۴۵] (۱) - معجم رجال الحديث ۷ / ۲۲۶.

[۲۴۶] (۱) - / معجم رجال الحديث ۷ / ۲۲۴.

[۲۴۷] (۲) - سوره واقعه، آیات ۱۱ و ۱۲.

[۲۴۸] (۳) - معجم رجال الحديث ۷ / ۲۲۵.

[۲۴۹] (۴) - معجم رجال الحديث ۷ / ۲۲۳.

[۲۵۰] (۱) - معجم رجال الحديث ۷ / ۲۲۲.

[۲۵۱] (۱) - سوره اعراف، آیه ۴۵.

[۲۵۲] (۱) - معجم رجال الحديث ۱۴ / ۱۴۳.

[۲۵۳] (۱) - روضات الجنّات ۷ / ۴۷.

[۲۵۴] (۱) - عدها لاصول ۱ / ۳۵۶.

[۲۵۵] (۱) - تهذيب الاحكام ۱ / ۳.

[۲۵۶] (۱) - بحار الانوار ۲۶ / ۲۳۹.

[۲۵۷] (۱) - انقلاب مهدي و پندارها، ص ۵۸.

[۲۵۸] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۲ - ۳۳۱.

[۲۵۹] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۵.

[۲۶۰] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۶، ۳۷۳ و ۳۷۵.

[۲۶۱] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۶.

[۲۶۲] (۳) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۷.

[۲۶۳] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۱۶.

[۲۶۴] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۲۳.

[۲۶۵] (۳) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۴.

[۲۶۶] (۴) - همان.

[۲۶۷] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۸.

[۲۶۸] (۱) - /- / صحیح مسلم ۴ / ۹۸

[۲۶۹] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۸.

[۲۷۰] (۳) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۳ - ۳۵۲.

[۲۷۱] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۴۷.

[۲۷۲] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۱.

[۲۷۳] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۳.

- [۲۷۴] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۸.
- [۲۷۵] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۸۹.
- [۲۷۶] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۶۲ و ۳۶۳.
- [۲۷۷] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۴۸.
- [۲۷۸] (۱) - /- وسائل الشیعه ۹ / ۳۴۹
- [۲۷۹] (۱) - سوره بلد، آیات ۱ و ۲.
- [۲۸۰] (۲) - سوره نحل، آیه ۱۱۱.
- [۲۸۱] (۳) - سوره ابراهیم، آیه ۳۷.
- [۲۸۲] (۱) - نهج البلاغه، خطبه ۴۷.
- [۲۸۳] (۱) - سوره نساء، آیه ۸۳.
- [۲۸۴] (۱) - سوره کهف، آیه ۶۵.
- [۲۸۵] (۲) - سوره کهف، آیات ۶۹ تا ۷۷.
- [۲۸۶] (۳) - سوره کهف، آیه ۸۲.
- [۲۸۷] (۱) - اصول کافی ۱ / ۴۰۱.
- [۲۸۸] (۱) - وافى ج ۱، جزء اول، ص ۱۱۲ و ۱۱۳، باب وقایع نزد ظهور امام.
- [۲۸۹] (۱) - الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۹. نامگذاری به تراویح به این جهت است که بعد از هر چهار رکعت می نشینند و استراحت می کنند (حاشیه کتاب اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۵۵).
- [۲۹۰] (۲) - بخاری، کتاب الصوم فضل من قام رمضان.
- [۲۹۱] (۱) - الکامل فی التاریخ ۳ / ۵۹.
- [۲۹۲] (۲) - مسند احمد ۵ / ۴۰۶.

[۲۹۳] (۱) - موطأ، باب ما جاء عن النداء في الصلاة، ۷۲ / ۱

[۲۹۴] (۲) - الاستغاثه ۱ / ۲۴ - ۲۳.

[۲۹۵] (۱) - فقه تطبیقی به نقل از دلائل النبوه ۲ / ۱۹۱.

[۲۹۶] (۲) - تفسیر مفاتیح الغیب (الکبیر) ۱ / ۲۰۶ - ۲۰۴.

[۲۹۷] (۱) - مسند احمد ۱ / ۳۳۵.

[۲۹۸] (۲) - الغدير ۱۰ / ۲۰۹ و ۲۱۰.

[۲۹۹] (۱) - همان، ص ۲۱۰.

[۳۰۰] (۱) - الغدير ۱۰ / ۲۱۰.

[۳۰۱] (۲) - تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۸.

[۳۰۲] (۱) - صحیح بخاری، باب کتابها العلم ۱ / ۱۰۳.

[۳۰۳] (۲) - المراجعات، ص ۴۴.

[۳۰۴] (۱) - لسان العرب، ۶ / ۱۹۱.

[۳۰۵] (۲) - مصباح المنیر، ص ۲۷۷.

[۳۰۶] (۳) - المنجد، ص ۲۷۲.

[۳۰۷] (۱) - اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۳ - ۱۲.

[۳۰۸] (۱) - سوره انفال، آیه ۴۲.

[۳۰۹] (۱) - /- / کنز العمال ۱۶ / ۵۲۱

[۳۱۰] (۲) - /- / صحیح بخاری ۱ / ۱۰۳ و

[۳۱۱] (۱) - سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

[۳۱۲] (۲) - خطبه حضرت زهرا (س)، فرهنگ سخنان حضرت زهرا (س)، ص ۱۰۲.

[۳۱۳] (۱) - حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص به نقل از عایشه داستان آن را آورده اند، اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۰۳.

[۳۱۴] (۱) - سوره منافقون، آیه ۴.

[۳۱۵] (۱) - سوره روم، آیه ۱.

[۳۱۶] (۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۲.

[۳۱۷] (۳) - بحار ۲۲ / ۳۲۶.

[۳۱۸] (۴) - المغازی ۲ / ۱۰۰۱.

[۳۱۹] (۵) - نهج الحیاء، ص ۱۷۵.

[۳۲۰] (۶) - احقاق الحق ۱۱ / ۴۳۹ تا ۴۱۵.

[۳۲۱] (۷) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲ / ۴۷۷.

[۳۲۲] (۱) - مرحوم علامه امینی، تنها در ج ۶ الغدیر از ۱۴۳ کتاب اهل سنت روایت فوق را نقل می کند.

[۳۲۳] (۲) - بحار ۲۶ / ۶۵.

[۳۲۴] (۱) - سوره انبیاء، آیه ۲۷ - ۲۶.

[۳۲۵] (۲) - لهوف سیدبن طاووس، ص ۶۵.

[۳۲۶] (۱) - سوره نساء، آیه ۵۴.

[۳۲۷] (۱) - صحیح بخاری در آخر کتاب شروط ۲ / ۱۸۷ و ...

[۳۲۸] (۱) - الامامه و السیاسه، ص ۱۲.

[۳۲۹] (۲) - علی بن ابی طالب از عبدالفتاح عبدالمقصود، ۴ / ۲۷۷ - ۲۷۶

[۳۳۰] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند)، ۱ جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

[۳۳۱] (۱) - /الذریعه ۲ / ۴

[۳۳۲] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند)، اجلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

۱- یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می کنند نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می کنند، اجلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

